

جافان

اگری انتشارات کهان



پیکن جوانان ۵۶



www.javanan56.com

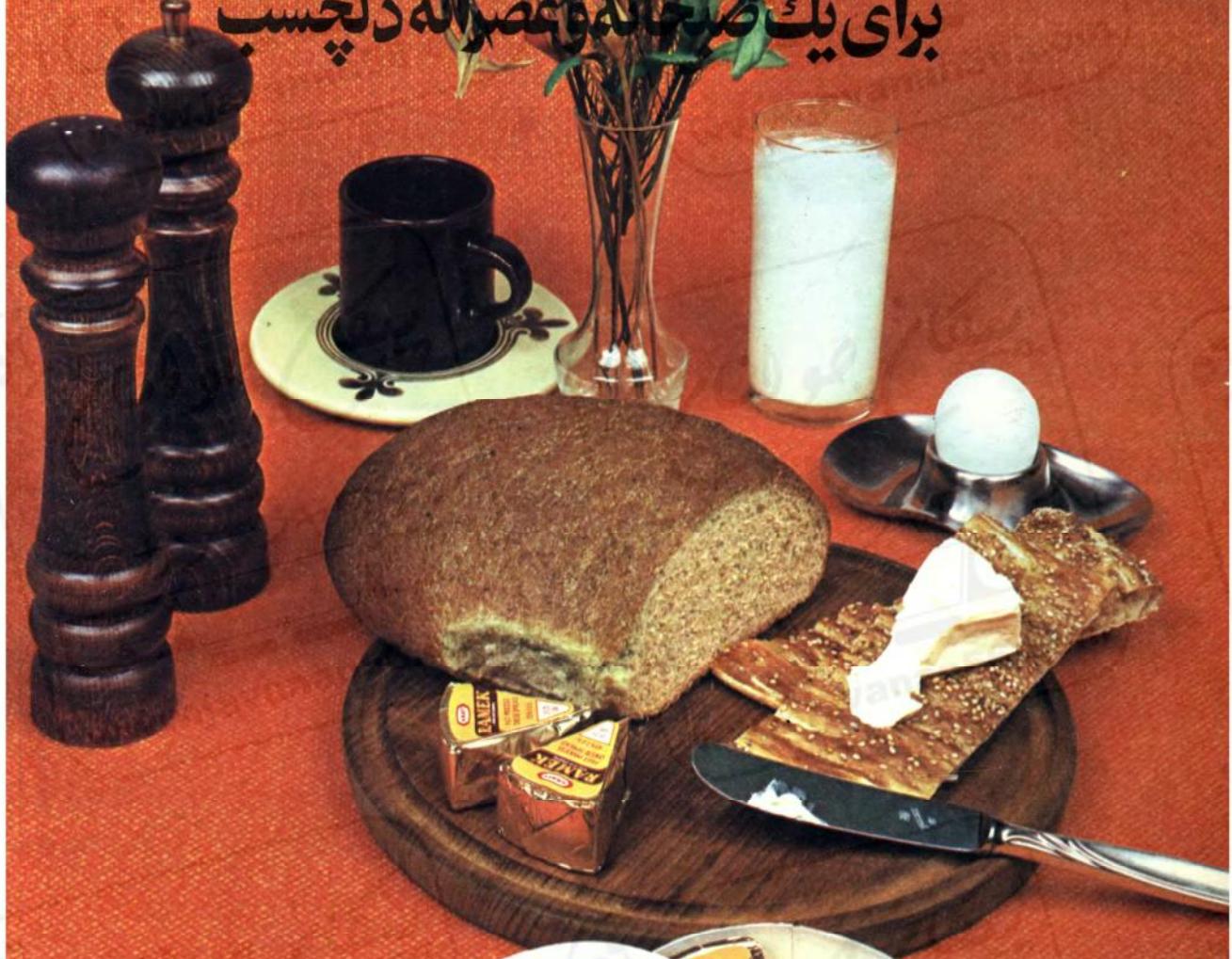


شماره شصت و هشتاد و نهم
شنبه سی و نهم تیر ماه ۱۳۹۷
بها ۳۵ ریال

رامک

یک پنیر خوشمزه

برای یک صبحانه معمصرالله دلچسب



کرافت
محصولی از

KRAFT

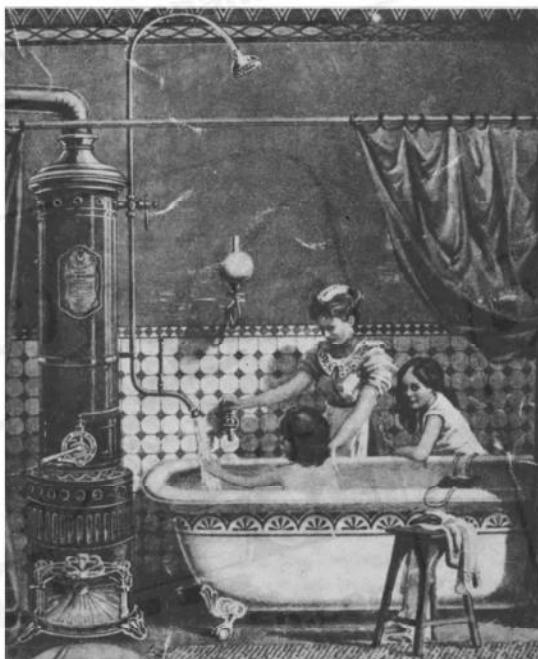
وزن خالص ۲۵۰ گرم - ۸





WILLIA

همیشه پیشگام در صنعت آبگرمکن و شوفاژ گازی



و امروز آنگرمهای شوفاژهای گازی و ایالات در ۶ قاره جهان بهترین انتخاب شمار میرود.

وقتی شما یک آینه‌گر ممکن با شعوار گازی و ایلات را برای خانه خود انتخاب می‌کنید، مطمئن هستید که دستگاه انتخابی شما محصول آخرين آبیتکار و پژوهشها برای اخذ حرارت بیشتر و سوخت کمتر، دوام بیشتر و درسی کمتر درسرویس و نگهداری است.

آبگرمکن و شوپاژ گازی وایلات قابل تبدیل از مصرف گاز مایع به گاز
لوله کشی میباشد و با مصرف گاز لوله کشی ۵۵ درصد هزینه شمارا در تهیه
آب گرم و حرارت مطبوع صرفه جویی میشود.

نماینده اتحادیه در ایران

أ ج د ه

تقویه کننده مطمئن نترن لوازم هتل

این تصویر جلد یک کاتالوگ محصولات وابلاط در سال ۱۹۵۰ است. می‌بینید که ایده تبلیغاتی آن با امروز که ۷۸ سال از آن میگذرد تغییرات نکرده است.

تفاوت چشمگیر در خود آنگرین کاری است که حجمش به اندازه یک آنگرین نهنگ امروزی و شمارش تهیه آب گرم در ۵ دقیقه بوده است که در آن زمان مدت کوتاهی بود.

این آبگرمکن را با آنچه که واپسات امروز در اختیار شما میگذارد مقایسه کنید. امروز، یک آبگرمکن گازی و ایلات باعدهاد ۸۵ سانت ارتفاع، ۴۲ سانت عرض، ۳۲ سانت عمق، فقط ۰.۸ متر مکعب از فضای خانه شما را بینگیرد، در حالیکه با زان شدن شیر، آب گرم در اختیار شما قرار میدهد.

این نمودار نقشی است که کارخانجات و ایالات از سال ۱۸۹۴ در پیشرفت این صنعت به عهده داشته است.

دران سال، یوهان واپلانت اولین ابکر مکن کازی را بصورت «سیستم پسته» اختراع کرد.
امروز نیز، کارخانجات گستردۀ واپلات دارای بزرگترین لارتاوری‌های پژوهشی میباشد تا برتری کفی و تکنیکی آنگرمه که او شفافیت خود را با قیان حفظ کرد.



بهد کودک فرشتگان
مجهز به پیشک و مربیان
تعلیم و تربیت با تلویزیون
مدارسیسته و استخراج شنا
- ۶۸۵۰۷۰ - ۶۸۳۹۴۴ - ۶۸۳۹۴۵

آمریکن تاکسی
شباهنروزی
۲۳۷۸۲۹ - ۲۳۸۹۴۰
۳۳۶۹۷۸

فال خصوصی
تلفن ۳۷۲۹۳۴

شمیران رزقاکسی
سریوس شبانهروزی
۴۷۵۲۵۶ - ۴۷۷۳۸۶

خشکشوئی قبیله
پرکوبان - بوكت غریب
۹۳۲۹۰۱

ملین سرویس
پاکزا

خشکشوئی فرش - مبل
بوكت کلیه تکنیک در محل تعمیر و
اعرین ساختمان - ارزانتر ۸۵۳۹۹۵



ناآوارا

خشکشوئی مبلمان.
پرده، موکت و نظافت کلی
ساختمان تلفن ۸۵۷۵۲۴

لیدر هوم آمریکا
خشکشوئی مبلمان، فرش،
موکت و فروش موکت و
نصب هر نوع تزئینات منزل
بهتر و ارزانتر ۸۵۳۷۸۰ - ۸۵۶۵۳۰

تزئینات اعرابی
نصب کفپوش موکت
کاغذ دیواری آگوستیک
ارده و نقاشی ساختمان
و کارهای تزئینی
تلفن ۹۵۵۴۴۴

ترویس شهریور
نیانروزی
در گرین خشکشوئی مبلمان.
رش، موکت، پرده و تعمیر کرمه
وری تلفن ۷۳۸۲۲۲



تعلیم پیانو خصوصی
تلفن ۸۵۲۵۷۸

فال قوهه توسط خانه صدا
تلفن ۶۳۲۶۴۶

فال قوهه و آینده نگری
توسط مدام رزا
شنبه ۸۳۱۶۵۸

قریبات اردیبهشت
کاغذ، موکت، پرده کرکره
تلفن ۷۳۵۹۲۹

حلفاکسی
شباهنروزی تلفن های:
۲۳۲۸۰۱ - ۲۳۳۰۸۰ - ۲۳۳۰۷۹

پاکتان
انجام کلیه امور
نظافتی نقاشی
ساختمان ۸۴۴۵۸۱
شستشوی فرش و موکت
در محل

دکوراسیون
حمد
حتی جمعه ها کاشی
کاغذ - موکت
تلفن ۶۸۴۹۵۴

تاكیدی سرویس الیزابت
بلوار البرز تلفن های:
۹۳۱۷۶۸ و ۹۳۳۶۰۲

پانیون کودک زهره و فرش
شانزده زاده شاهزاده تسلیم
تلفن ۸۵۰۰۵۰

نقاشی، موکت،
کاغذ دیواری خیلی فوری
ایران دکور ۸۵۷۵۴۹

قالیشوئی پاک
شستشو با اصول مذهبی پ
تعییر پارچه و پویسیدگی و لکه های
تلفن ۵۵۱۵۰۶

پانسیون کودک لیلا
شبانه روزی پهلوی مقابله
کورش ۸۹۳۳۴۶ - ۸۹۴۸۵۶

شرکت شهریور
آماده نصب فوری
موکت ۷۹۵۳۴۴

مونیشن امور خارجات
مکتبا امداده خبرنگاری
تلفن ۷۵۱۷۸۲ - ۷۵۲۲۵۸

فال قوهه مخصوص بانوان
نارماک - بین ایستگاه بیمه و دفتر
جب این بیمه بیمه بیلاک ۳۵۹
طبقه دوم شماره ۴

تعلیم پیانو
بانوی ایرانی ۶۲۸۳۶

مادام ارشل
فال قوهه تلفن ۸۵۰۷۲۲

فال شیرین ۲۷۶۸۶۹

فال قوهه
مخصوص بانوان با وقت قبل
تلفن ۷۶۳۹۸۰

لیاس عروس
خیابان پهلوی جنب سینما
اتلاتیک نیش کوچه خورشید
عروس تهران

مهند کوکن نرسی نوین
تحت نظر متخصصین
فن تلفن ۹۷۴۴۳۶

پانیون شبانه روزی
شیرین

بعد استقبال زیاد بساختمان
جدید نقل مکان نموده و با
برنامه های سابق باضافه
تنهی های بینی برای فرزندان
شما ثبت نام می نماید.
عباس آباد آبادان تو بخت
خیابان پالیزی مقابل بانک ملی
تلفن ۲۲۴۴۲۹

آر. بیو
موکت کاغذ
نقاشی ساختمان
و تکنیک افتتاح
۸۴۳۸۴۵ و ۸۵۵۳۴۰

باروزی ۳ تقامان
کاغذ دیواری موکت کرده پوش
+ تزئینات و دیوار
۶۶۱۵۲۴

مرکز تعمیرات
در منازل فوری
گراندیک، فیلیپس،
شاوب لورنس،
آر. تی. آی. ۳۴۸۴۲۹
نسب آنتن رنگی و معمولی

نمایشگاه و فروشگاه پرده فروزنده

فروشنده بهترین پارچه های استیل، سخت

موکت مطابق با آخرین مدهای روز

نمایشگاه پرده فروزنده رخدامت مردم تهران و شهرستانها

خیابان بهلوی بین اسپاپ و هتل و بکو ریزیا - ۸۹۵۸۷۷ - ۸۹۵۸۷۸

فال خصوصی
سازه زندان خیابان داشتکد
بلیس کوچه زهره پلاک ۲۱
 فقط خانه اما ۲/۵ به بعد
تلفن ۲۷۶۴۹۹

فال سید عرب
تلفن ۳۵۱۰۶۲

خشکشوئی امریکائی

با ۱۰ سال سابقه کاری در

ایران میلمان موکت فرش

تشک اتومبیل و کلیه نظافت

ساختمان و شستشو و نصب

پرده گافر و مطمئن تر

تلفن ۸۵۸۲۰۶

محل تلفن ۷۵۵۷۷۹

شرکت ایران بالاگر
نظافت ساختمان - موکت

مبلمان - تشک اتومبیل در

تلفن ۸۵۲۶۲۵

سازمان تزییناتی اوکیده

فروش و نسب اندویش کاغذ دیواری و

موکت و پرده کوکره و بارچه ای و

نقاشی ساختمان تلفن ۶۵۳۱۹۵

گالری فرش شایان
بهترین خریدار قالی و قالیچه کهنه و نوجهت صادرات

کاخ بین شاهنشاهی رضا ۶۶۱۰۶۹

عادلانه ترین خریدار فرش های نو و کهنه

۶۴۲۶۴۱ - ۶۴۰۱۱۷

قالیشوئی زمددع

فرش ایران نوین

بهترین خریدار فرش های صادراتی ۶۵۳۱۹۵

قالیشوئی شمس

با اصول مذهبی کر میدهد

۲۳۴۲۸۷ - ۵۹۲۹۴۷

تعمیرگاه مجاز توزیزهای سی و ساه و سفید

شاوب لورنس - گروندیگ

بلاپونکت - آنتن رنگی سیاه و سفید

۳۷۲۵۲۸

قالیشوئی ایران دویچ

در طرف ۲۴ ساعت

۳۵۰۵۴۵ - ۳۵۵۱۴۹ - ۳۵۹۵۸۴

فقط سه



پولاروید لایت ماستر ۷ موقبه بیش از عینکهای معمولی در برابر انعکاس نور از چشمان شما محافظت می‌کند.

عینکهای معمولی که بطور ریکارچه ساخته می‌شوند حیره‌کننده نور را از طرف نمایند و به چشمان شما قادرند دید کامل رنگها را بخشنند.

نمیتوانند حفاظت مناسبی برای چشمان شما دارند. مقابل چشمان شما با عینکهای پولاروید، در برابر نور قدرت دید بیشتری دارند. بنابراین همیشه در موقع خرید عینک درست جویی علامت رنگی پولاروید باشد. علاوه بر روی بیش از یک‌صد نوع عینک زیبا و مدرن پولاروید، به چشم می‌خورد.



به چشمان خود بدون عینات پولاروید اعتماد نکنید

پولاروید SX70 عالی‌جایزی شرکت پولاروید در شهرکسریج، لایات ملایا جوس امریکا است. حق جانبی شرکت پولاروید مخصوصاً است. ۱۹۷۸



مافندها اعملاً کنید از پر فتنه خرید کنید

می تکر آنکه برای شما و خانه تان طرح شده اراده میدهد .
چون بمنوان یک مسافر خارجی خرید در پر فتنه را جالب
و آسان خواهید یافت .

* از شما استقبال می کنند و به زبان فارسی شادا راهنمائی
مینمایند .

* میتوانید هر نوع پولی پرداخت نمائید .
* میتوانید از تخفیفات ساده ای استفاده کنید .
مهمنتر از همه حتی اگر به اطلاعاتی در باره پاریس نیاز
داشته باشید پر فتنه با کمال خوش قوی بشما کمک می کند و
سر ویس خوش آمد آن همیشه برای صحیح ترین راهنمائی ها
در خدمت شما است .

چون پر فتنه مجموعه ای از پوشش طرح مشهور ترین
رهبران مد فرانسه را در خود جمع کرده است .
چون پر فتنه بزرگترین عطر فروشی پاریس است وجایست
که شما میتوانید در آن عالیاترین عطرها را طبق سلیقه و
شخصیت خود بیابید .

چون بین ۳۰۰۰۰ کالای موجود مطمئن خواهید بود
که هزاران هدیه مناسب برای خود و برای دوستان خود
خواهید یافت .

چون بوتیک اختصاصی پر فتنه بنام «پریماور» فروشگاهی
است که نظری ندارد این بوتیک نه تنها چشمهاش شما را
خیره می کند بلکه شیوه ای از زندگی را نیز با اشیائی که

با این اوصاف حتماً باید از پر فتنه دیدن کنید .



Printemps

فروشگاه پر فتنه ۶۴ بلوار هوسمان — پاریس — ایستگاه مترو هاور کومارتن
64 bd Haussmann Paris 9^e Métro Havre Caumartin



متشریم.

کولرهای گازی کریبر در ۱۵ مدل بظرفیت های مختلف یعنی بیش از سایر مارکها بمنظور جوابگوئی به نیازهای گوناگون مشتریان تولید و عرضه میشوند .

کولرهای گازی کریبر مجهز به دستگاه " اولودحرارتی " است و قبل از آنکه نوسانات شدید برق خطیر برای کمپرسور وجود آورد بطور خودکار کمپرسور را خاموش میکند .

کولرهای گازی کریبر با ولتاژهای بین ۱۸۷ الی ۲۵۳ ولت بخوبی کارمیکنند . بهمین دلیل در نوسانات شدید برق که تابستان گذشته در کشور بوجود آمد در مقایسه با کمپرسورهای سایر مارکها کمتر خسارت دیده اند .

کریبر ساخت آمریکا

فروش در کلیه فروشگاههای معتبر سراسر کشور



کریبر اوبلین سازنده دستگاههای تهویه مطبوع درجهان

نماینده انحصاری در ایران: شرکت سهامی شعله خاور
تهران - خیابان تخت جمشید - چهارراه بهار

تلفن های : ۰۶-۸۴۹۰۲۰-۱۶-۸۳۵۸۱۵

عاملین فروش که در خواست اخذ نمایندگی نموده اند به قسمت فروش هوا چهه فرمایند



PFAFF®

فاف

هدیه‌ای از آلمان غربی برای خانمهای باذوق و مشکل پسند ایرانی با ۱۲۰ سال سابقه جهانی



از شما صمیما نه دعوت می‌کنیم
قبل از تصمیم به خرید هر نوع
چرخ خیاطی از فاف ۱۲۲۲
الکترونیک که مجهز به انگشت
معجزه‌گرتکنیکی است دیدن
فرماثیدتا معا رمقایسه
بدست آید.

انگشت معجزه‌گر



گلدوزی فقط با فشار دکمه



فاف نامی برجسته که در قلب صنایع دوخت میدرخشد

نخ کن اتوماتیک



نمایندگی فروش در تهران و شهرستانها

تهران: خانم افتخارزاده - ۷۹۱۵۸۸

اصفهان: آقای صفایی - ۳۱۸۹۷

شیراز: آقای حکاکیان - ۳۸۶۷۰

تهران: آقای بهفروزی - ۶۶۴۸۳۸

تبیز: آقای گوگانی - ۲۴۸۶۴

مشهد: آقای نبایشی - ۲۵۴۲۲

راهن: آقای سلمان زاده - ۲۲۶۵



این اویین تابستانی است که ما از هوای خنک و دلچسب منزلمان و افعال الذت می بربیم

این تابستان شما میتوانید در پناه تهویه مطبوع **کریبر** در منزل خود از هوایی خنک و آرامشی دلپذیر لذت ببرید.

کریبر اویین و بزرگترین تویید کننده تهویه مطبوع در جهان

برای کسب اطلاعات و آگاهی از نام و نشانی نزدیکترین نماینده فروش لطفاً با **شرکت کریبر ترمومهندسی** تلفن ۸۴۳۴۰۰ تماش و با صندوق پستی شماره ۱۹۸۹ - ۳۱۴ قسمت ۵۰DA مکاتبه فرمائید.



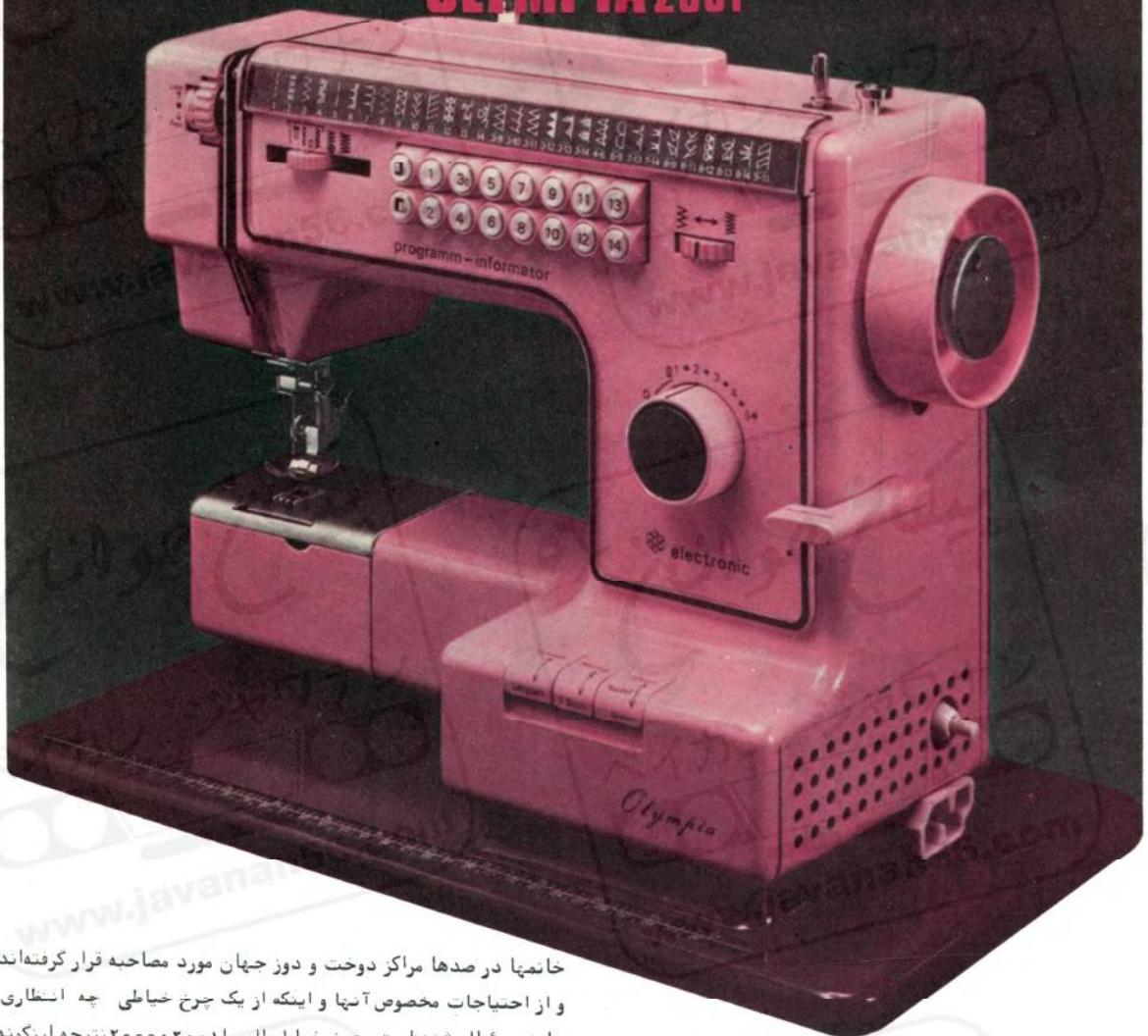
اویین
سازنده دستگاههای
تهویه مطبوع
درجهان

تهویه مطبوع **کریبر** یعنی: آسایش و آرامش در هوایی چون بهار

المپیا ۲۰۰۱ الکترونیک

ما اولین چرخ خیاطی الکترونیکی داریم که دارای تقدیم میکنیم

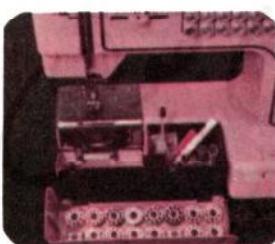
OLYMPIA 2001



خانمهای در صدها مراکز دوخت و دوز جهان مورد مصاحبه قرار گرفته‌اند
واز احتیاجات مخصوص آسها و اینکه از یک چرخ خیاطی چه انتظاری
دارند سوال شده است. چرخ خیاطی المپیا ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ نتیجه اینکونه
مطالعات و جوابگوی خواسته‌های همهٔ خانمهای جهان است.

امتیازات منحصر بفرد چرخ خیاطی المپیا ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ :

- دکمهٔ الکترونیک برای انتخاب طرح دلخواه جیهت گلدوزی یا خیاطی
- دکمهٔ الکترونیک برای پائین یا بالا نگهداشت سوزن در تمام موقع
- دکمهٔ الکترونیک تک بخیه برای پولک دوزی، منحوق دوزی و کوک شل
- دکمهٔ مخصوص کوک و کوک شل از ۵/۳ تا ۰/۵ سانتیمتر
- دکمهٔ الکترونیک مخصوص کاهش سرعت، پاک دوزی، اورلوك دوزی و گلدوزی
- دکمهٔ مخصوص بخیه زدن روی نریکو، بافتی و وزره
- المپیا با مادگی دو جهته



نمایندگیهای المپیا در تهران و شهرستانها :

تهران : خیابان قصرالدشت، فروشگاه دیاموند تلفن ۹۵۳۴۸۶
تهران : بازارگانی معینی خیابان شاه تلفن ۶۶۶۱۱۵۶ و ۶۴۵۱۲۹
کرمان : خیابان لطفعلی خان زند آفای سید محمود سجادی تلفن ۴۳۴۲
قریون : خیابان شاه پاساز آریایی فروشگاه نوشین تلفن ۷۷۲۶
قم : خیابان چهار مردان آفای دکتر غفوری تلفن ۳۶۸۵
مرودشت : خیابان حافظ، آفای رفاقتی
بندگر : خیابان پهلوی فروشگاه خاری

نمایندهٔ انحصاری در ایران :

شرکت مکاج خیابان شاه جهارراه شاه مقابله بازار شانزیله،

پاسارآزاد تلفن : ۶۶۴۴۸۲

• نمایندهٔ از شهرستانهای ذیرفته می‌شود .

پیراهن نو

۱۰ بار

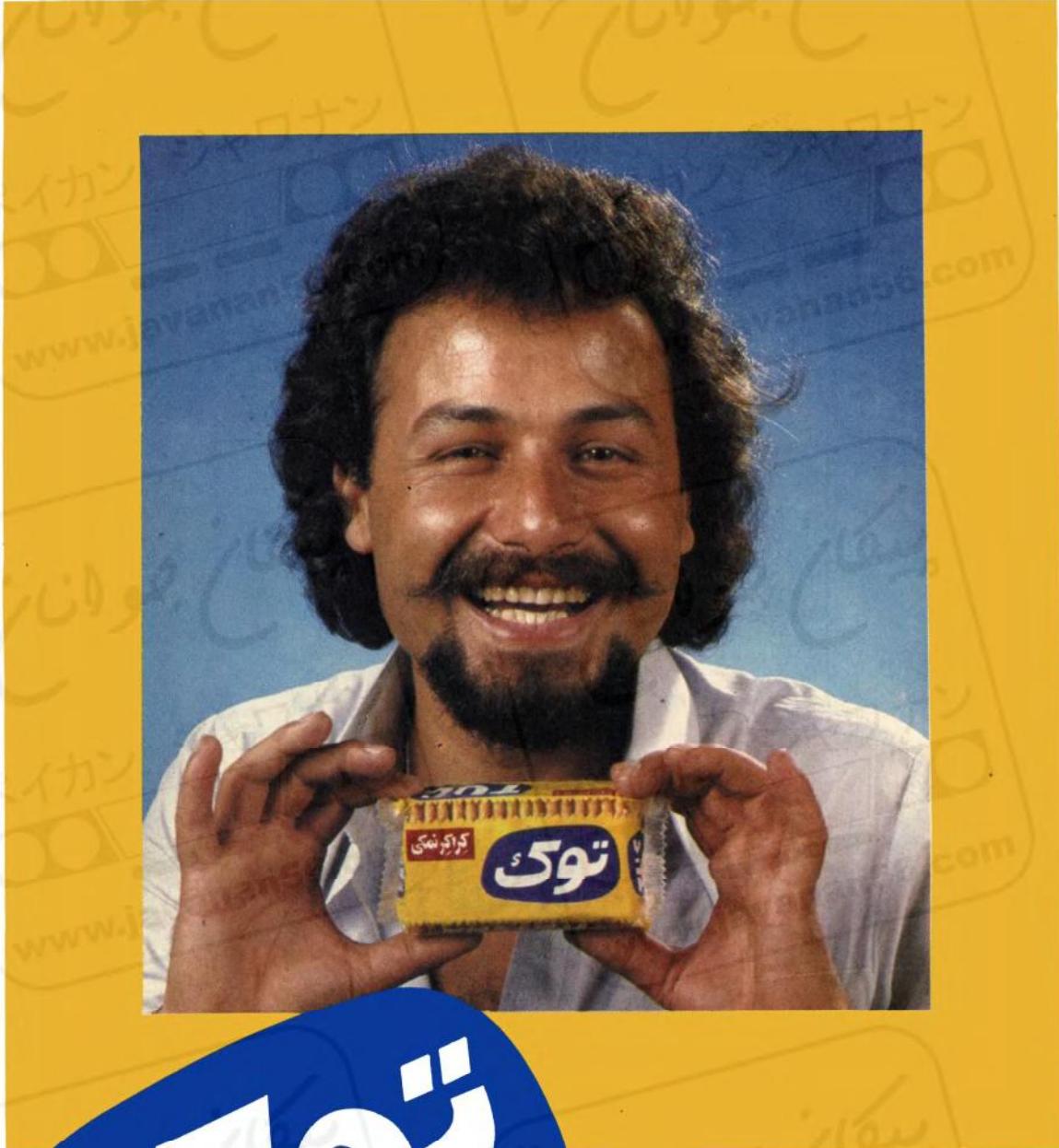
با برف شسته شده است

۲۰ بار

با برف شسته شده است



این مقایسه‌ای است بین پیراهنی نو
و پیراهنی که بارهای بارف
شسته شده است



۵۹

تُردو تُوك
خوشمزه و خوردنی

خانواده‌ها با

خيال راحت

شامپو خانواده پاوه را

انتخاب می‌کنند. چون میدانند

پاوه

سالم، باصرفه
ومطمئن

است



تیدی

آزادی

این معما همیشگی!...

روزنامه ها خبر داده اند که در اردوی تربیتی «رامسر»، بعد از سخنرانی آقای «دکتر عاملی» - قائم مقام دبیر کل حزب رستاخیز - دانش آموزان او را ساعتها سوال پیچ کرده اند. بحث ها بیشتر پیرامون «فضای باز سیاسی» و «گسترش آزادیها» دور میزدند و بیشتر سوالهای دانش آموزان نیز، درباره «آزادی» بطور کلی، «آزادی مطبوعات» و «سانسور» بوده است. مثلاً دانش آموزی پرسیده است که: «آیا باوجود اصل بیستم متم قانون اساسی، مطبوعات پاید سانسور شوند؟» اینکه دانش آموزی به خود حق میدهد آزاده از «آزادی» سخن بگوید، به خودی خود، خبری و حتی مذدهای شادی بخش است، چرا که از رشد فکری جوانان میهن گرامی ما خبر میدهد. مذدهای است، چرا که به قول شاعر آن ترانه مشهور: «مردم از دست سکوت! یکی مون حرف بزنه، دیگه، وقت گفتنه!»

آری دیگر وقت گفتن است، چرا که خداوند مغز آدمی را برای اندیشیدن، وزیان را برای گفتن آفریده است. این روزها، همه از آزادی، فضای باز سیاسی، و قانون اساسی سخن می کویند. مردم بعد از سالها سکوت، به مذاکرات مجلس، تحولات دادگستری، و بطور کلی به مسائل سیاسی علاقه مند شدند، و این نیز مذدهای امیدبخش است، چرا که در یک جامعه دمکراتیک، مردم باید اندیشه های خود را درست با نادرست، خوب با بد - بزرگان بیارند. جمله معروف «پاسکال» یادتان هست؟ «من می اندیشم، پس هستم!» اندیشیدن، براستی هم بزرگترین نشانه هستی و بودن آدمیزاده است، و اندیشه میابد که بزرگان جاری شود، و با اندیشه های دیگران بخورد کند، تا اگر درست است، از اندیشه به قفل درآید، و اگر نادرست است، اصلاح شود.

«البر - کامو» آن نویسنده فرزانه فرانسوی نیز، محله ای شبیه آن جمله مشهور «پاسکال» دارد. او میگوید: «من عصیان میکنم، پس هستم!» یاتوجه به شرایط زمانی بیان این جمله، خیلی زود پیش از فهمید که مفهوم «کامو» از کلمه «عصیان»، عصیان علیه بیدادگری فاشیسم، عدم آزادی و فشار و جرس و زور است. براستی هم عصیان علیه بیدادگری، یکی دیگر از بزرگترین نشانه های مستنی و بودن آدمی است، و نشانه آگاهی و بیدار دلی نیز هست، و کسی که حقوق انسانی اش، آزادی اش، لیگدمال میشود، اگر عصیان نکند، واقع پیش از آنکه عزالتیل به سراغش بیاید، مرده است، و بیهوده نان گندم را عذر میکند. اما لازم نبود «کامو» عصیان را نشانه ای از هستی آدمی اعلام کند، ما قرنها پیش از او بزرگ مردانی چون امام حسین علیه السلام و حضرت علی(ع) را داشتایم که با عصیان خویش علیه بیدادگری و بیداد گران، هستی خاودان پیافتند. بعد هم در تاریخ دودمان، اپکها و ابولسلمه ها و ستارخان ها را داریم که ظلم و جور و حقارت را تحمل نکردند، و جان برگ که با عصیان علیه بیدادگری برخاستند. این مردان به باک را داشتایم، گرمها و جلادها و جارچیان «کورشوید، لا لشوید، کر شوید!» راه داشتایم. نام کدامیک از اینان زنده مانده است؟

اما عصیان معمواه در جامعه ای توجیه پذیر است، و نیز در جامعه ای رح مینماید، که صدای مردم در گلو خفه شده باشد، و درست به همین دلیل، هیات حاکمه، در هر جامعه ای، میابد که گوشهای بزرگ و حساسی برای شنیدن حرفاها و شکوه و شکایتهای مردم داشته باشند، و گرنه آتش عصیان، دیر یا زود شعله بر می کشد، و به احتمال تر و خشک را باهم می سوزاند. کار درست، همان است که قائم مقام حزب رستاخیز کرده است: این معنی به میان مردم رفت و با آنان به گفت و شنود نشستن درباره همه چیز، از جمله ازادی.

اما آزادی، این معما همیشگی، براستی چیست؟ دکتر «مصطفی رحیمی» در کتاب ارجمند «قسانون اساسی ایران و اصول دمکراسی» می نویسد: «ساده ترین تعریفی که از آزادی کرده اند، این است: قدرت داشتن بانجام دادن هر کاری که به دیگران زیان نرساند. معلوم است برای اینکه معلوم شود که چه کاری به بقیه در صفحه ۱۲۴

شرح روی جلد

۲۰ تن فینالیست های مسابقه دختر شایسته ایران در هفته گذشته اردویی تشکیل دادند و در چند برنامه فرهنگی و تقریبی شرکت جستند عکس روی جلد چند صفحه از برنامه های این اردو را نشان میدهد و رپرتاژ آن در صفحات بعد چاپ شده است



آخرین خبر:

۵ مرداد، «دختر شایسته ایران» انتخاب میشود!

دبیرخانه «مسابقه انتخاب دختر شایسته ایران در سال ۲۵۳۷» اطلاع میدهد که روز پنجمینه آینده (پنجم مردادماه) مراسم نهایی انتخاب «دختر شایسته ایران» از میان بیست دختر فینالیست، طی یک جشن با شکوه فرهنگی، در هتل هیلتون تهران برگزار خواهد شد. برای تهیه بلیت ورودی، لطفاً با شماره تلفن های زیر تماس بگیرید:

تلفن دبیرخانه مسابقه: ۳۱۳۵۸۳

تلفن های مؤسسه کیهان: ۳۱۰۲۶۵ تا ۳۱۰۲۴۶



از این شماره،

ویولت

داستان دن باله دار

جدید، آغاز

میگردد!

«ویولت» ماجراهی شگفتانگیز دختری است که پدرس را کشت و به اعدام محکوم شد!... «ویولت»، گل سرخی است که در شورمزار روید!.... «ویولت» یک رمان یا افسانه نیست، بلکه شرح زندگی واقعی دختری است که جاهطلبی، او را به بی راهه ها کشانید... خواندن این داستان هیجان انگیز و عبرت آموز را، به همه خوانندگان گرامی مخصوصاً به پدران و مادران و دختران جوان توصیه می کنیم.

چهره دختر ایرانی، در آ

**نسل جوان
دختران ایران،
تشنه آزادی
است، و میخواهد
آینده‌اش را، خود،
بادست‌ها
و اندیشه خویش
بسازد!**

بگوئیم که دختران جوان ایران، قفل از زبان خویش ناز کرده‌اند و جنان شخاعانه از عقاید و آبده‌آل‌ها و آروههای خویش حرف می‌زنند که آدمی بی اختیار با خود می‌گوید: «این نسل به هر کجا که دلش بخواهد خواهد رسید!» دختر هستم و میخواهم دختر باشم!

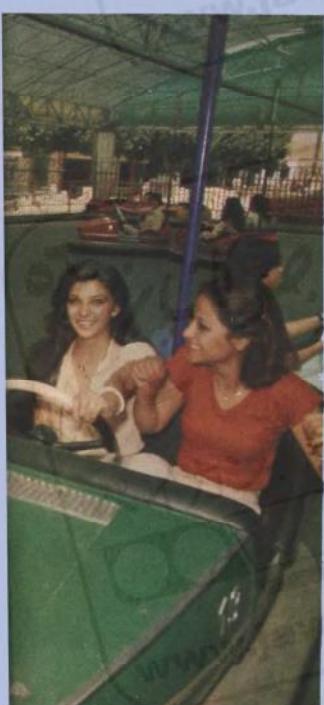


▲ اسب سواری بی‌زحمت، پسر روی اسب‌های «چرخ فلک»... تریا فکرت، مینو در مشن، سوسن کامیاب، و ناز حاجی‌لاری در عکس دیده می‌شوند.

- رانندگی با «مینی‌کار»... رانندگان چهار نفر از فینالیست‌ها هستند: سوسن کامیاب، تریا فکرت، روزی آقائی، و فرشته شیرزاد.

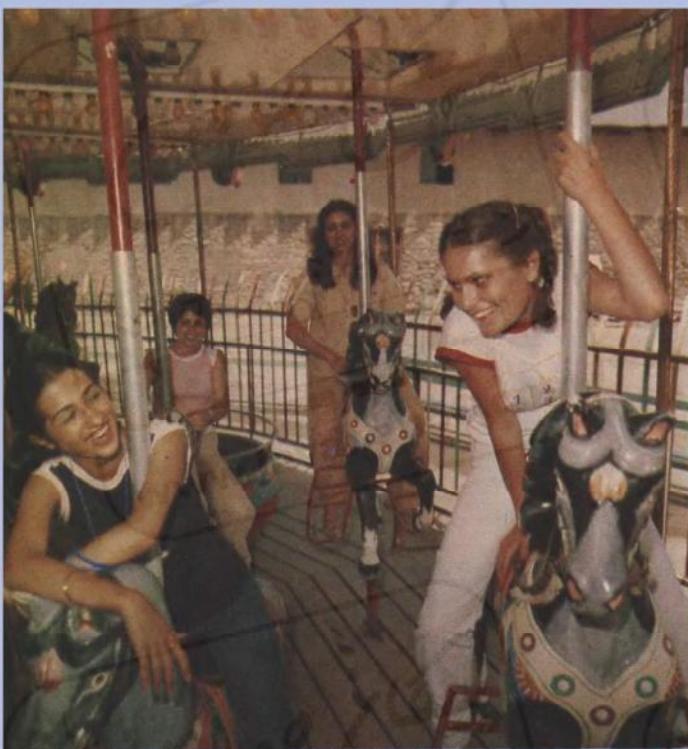
ذنور

اکنون دیگر شما اسم بیست دختر فینالیست «مسابقه انتخاب دختر شایسته ایران در سال ۲۵۳۷» آشنا هستید، و حتی سیوگرافی آنان را از زبان خودشان خوانده‌اید. حالا این بیست دختر خوب، دارند خودشان را برای مرحله نهایی مسابقه آماده می‌سازند تا یکی از میان آنان لقب پر افخار «دختر شایسته ایران در سال ۲۵۳۷» را نصب خود سازد. اما راستی این بیست دختر فینالیست، چگونه انتخاب شدند و در یک هفته گذشته در اردوی فینالیست‌ها،



چه گذشت؟ در گزارش شماره پیش گفتیم که بعد از دیدارها و گفتگوها و تخفیفات مقدماتی، دبیرخانه مسابقه، ۵۰ دختر از تهران و ۳۳ دختر از شهرستانها را برای شرکت در مرحله انتخاب فینالیست‌ها، به هیأت زوری خاص این مرحله، معرفی کرده بود. هیأت زوری ما پیکان دختران و در گروههای سه، چهار نفری، به گفتگو نشست و دخترها در برابر پرسش‌های بسیار متعدد و متنوعی قرار گرفتند اکنون با خوشحالی ناب می‌توانیم

۲۵۳۷ سال



- ترانه کسی سر، عاطفه مهاجر ایروانلو، آذینا تکین سواد گوهی، و سیمده رازقی سوار بر اسب‌های چرخ فلک.



↑ - اینهم «زنپور پرنده»!
دخترانی که بر روی بالهای این زنپور استثنای پرواز می‌کنند، عبارتند از: «مریم حامد، شیرین شریفها، و مینو در همنش.

یگذارید نخست به برخی از پاسخ‌های که به یک پرسش جالب داده شد، اشاره کنیم از دخترها سوال شد: «ایا هرگز آزو گردید که کاش پسر بودید؟» یادمان نرقه است که در نخستین سالهای آغاز مسابقه بسیاری از دخترها صمیمانه می‌گفتند:

«بلی، گاهی آزو گردام که کاش پسر بودم، چون دختر بودم، در کشور ما مشکلاتی دارد....»

اما در این سالهای گذشته، در میهن گرامی ما، خیلی چیزها تغییر یافته است، از جمله طرز تکر و اندیشه نسل جوان دختران ایران. حالا دیگر دختر بودن، نه تنها نیست، بلکه افتخار آمیز نیز هست. به برخی از پاسخ‌های دختران فینالیست توجه کنید:

ناناز حاجیلاری - هرگز به عصرم آزو نکردم که جز خودم، کس دیگری باشم و تنها آزوی من اینست که بیشتر «خودم» باشم!



↑ - این یکی «رولر-کاستر» نام دارد که دختران فینالیست را بر فراز انسان گردش میدهد: گردشی همراه با سرعت، شادی، هیجان و یک کمی هم ترس!...





درد محدودیت و عطش آزادی!
می‌بینید که دختر ایرانی، حالا دیگر وجود خوبی را پسیدر فته است و «عقده دختر بودن» ندارد، اما آیا همه «مشکلات دختر بودن» در جامعه ما از میان رفته است؟ نه واقعیتی دختران حسوان در یاسهای که به پرشنی دیگر دادند، آشکارا رخ می‌نماید.

سؤال چنین بود: «به نظر شما دختر بودن در ایران، چه مشکلاتی دارد؟»
رویا آقائی «سفراست و تسبیه‌های تحسین انگیزی، حتی پرشنی ما را تغییر داد، و از زاویهای وسیع تر به این مساله نگرفت. او گفت: «بهتر است که کمی بخت کشیم و متلا بینیم «زندگی در ایران چه مشکلاتی دارد؟» به نظر من زندگی کویی ما با جهله پنهانه سال پیش اصلاً قابل مقایسه نیست، ولی با وجود این هنوز هم قید و بدهی وجود دارد که زندگی را برایمان مشکل می‌سازد مخصوصاً برای مادرخانها. در صدر همه این مشکلات «نداشتمن آزادی» است که به نظر من از هر چیز دیگری در دنیا کتر و عذاب اورتر است. آزادی (الته در یک حد متعادل) به انسان شخصیت، اراده و اعتماد به نفس می‌بخشد و سبب می‌شود که یک دختر (یا هر کس دیگری) احساس «بسودن و زیستن» کند. من خوشختانه مشکل عدم آزادی ندارم، اما اگر هم داشتم تا آخرین حد توانایی با آن مبارزه مکردم!...»
عاطقه مهاجر ایرانی به جنیه دیگری از مساله سرداشت: «مهمنترین مشکل ما، مشکلات اشتغال است. هنوز هم در متابغی از

↑ - رویا آقائی، میتو در عرض، فرشته دشت کیان، سوسن کامیاب، و شادی فروزی.... یک عکس فراموش نشدنی برای آیوم خصوصی.

می‌کنم!

مریم حافظ - من از دختر بودن خودم راضی و حسی تاحدی مفروضه چون نهادم زن است که میتواند «مادر» بشود.

مینو در عرض - یک دختر خوب، بهتر از یک پسر بد است!

توانه کسی سر - من کمودی در وجود خودم احساس نمی‌کنم که آرزوی پسر شدن را داشته باشم!

نازیلا السنتی - کاش میتوانستم به این سوال سریعاً جواب «نه» ندهم ولی بادم افتاد که در کوچه خواب و خیابان، هر وقت که از متنکها و مراحمتها عاصی می‌شوم، آرزو می‌کنم که ایکاش پسر بودم!

رویا آقائی - هنجویف بطور جدی آزو نکرد همام که کاش میتوانستند خودی ایام شده و شاید برای جند تابه آرزو نکرد همام که ایکاش پسر بودم، ولی این آرزو هرگز پیش از چند تابه دوام نموده زیرا قراره بادم افتاده است که دنیای ما دخترها، قادر شیرین تر و زیباتر از دنیای پسرها است



↑ - مسابقه با «مینی کار»... هدف این مسابقه، برنده شدن نیست، بلکه شادی است و هیجان...



↑ یک عکس بادگاری از: فرشته شیرزاد، آریتا نکن سواد کوهی، شیرین شریپهها، ترانه کی سر و نازیلا السی.
↓ قایقرانی با قایق های «پدالو»، پرروی دریاچه «دبیای خرم».

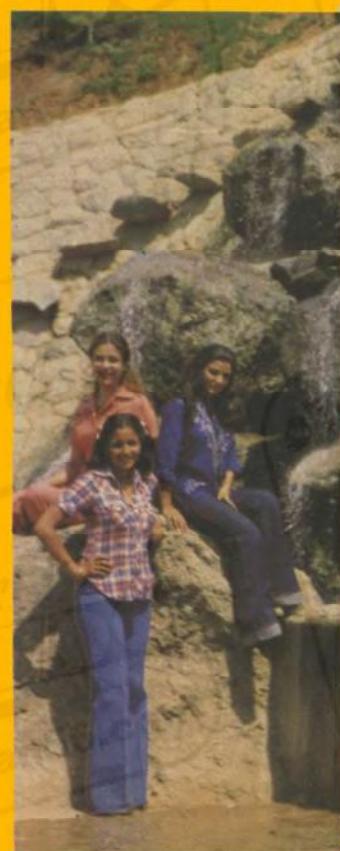


که سالهای سال تنها در اختیار مردان بوده مثل مهندسی، جراحی و قضاوت، اصلاً زنها را زیاد به باری نمی‌گردند، و اگر هم شغل آنان را بیدیرند، در شرایط مشابه با مردان، چندان ارزشی برای کار آنها قائل نیستند...»

نازیلا - الستی در یک جمله کوتاه، اما سیار عمیق، از یک مشکل دیگر - که در واقع مشکل پدر و مادرها است، سخن گفت: «فکر می‌کنم بزرگترین مشکل دختران ایران، تقسیم ناعادلانه وجه و محبت بین آنها و برادران آنهاست!»

آریتا - نکن سواد کوهی پاسخی سیاستمدارانه بدین پرسش داد: «با توجه به عملت ضعف فرهنگ و محیط اجتماعی نامساعد، مشکلاتی که گریبان دختران و زنان ایرانی را گرفته، فراوانند سنت مردسالاری و پیکه‌تازی مردان و نهادیرفتن تساوی حقوق زن و مرد، مهمترین آنها است. اما جوانها سعی می‌کنند با استفاده از مسالمت‌آمیزترین راهها - و با استدلال و ارائه دلایل منطقی، بر این مشکل فائق آشمند!» رویا پیگاهی هم گفت: «وضع ایران نسبت به ساقی خلیلی فرق کرده است و من فکر می‌کنم در حال حاضر دیگر مشکل بزرگی نداریم. البته مقداری تعهدات اخلاقی و اجتماعی هست که من شخصاً از کودکی با آنها آشنا شدم و خودم را با آنها وفق لطفاً ورق بزنید!

سینده رازی، رویا پیگاهی، تریا فکرت، سرمه حمامد، رکسانا والی، در کنار ایسار زیبای پارک «جمشیدیه».



مخصوصاً در شهرستانها، هنوز هم بسیاری از خانواده‌ها، این آزادی را به دختر نمیدهدند که مسیر زندگی خودش را شخصاً انتخاب کنند. در سخن و عمل آزاد باشد و خود را محدود احساس نکند...»

«تربیا - گرفت» هم دل بری داشت: «از مشکلات بیپرسید؟ بگارید بشمارم: مشکل حرف رور شنیدن در خانواده - مشکل ازدواج - مشکل دوست داشتن - مشکل بیرون رفتن از چهار دیواری خانه، بسیاری از پدر و مادرهای ایرانی، هنوز هم به دخترشان اجازه نمیدهدند که با گروهی از دوستشان به یک مهمانی، بارتی، سینما، را گردش سرود. بگذارید من هم از شما سوالی کنم: «راستی چرا ما دخترها نمیتوانیم یک دوستی باک و بی‌الایش با یکی از همین پسرهای هموطن خودمان داشته باشیم؟ میگویند دوستی باک و بی‌الایش وجود ندارد اما اکثریت پسران جوان جامعه‌ما افرادی هستند درستکار، با صداقت و معتقد به شرف و ایمان. من دخترانی را میشناسم که با پسران شرافتمدند دوستی صادقانه‌ای دارند. این دوستی با روزی به ازدواج خواهد انجامید، و یا به همان صورت دوستی ساده‌ای داده بپیدا خواهد کرد. اما مطمئنم که اگر پدر و مادر همین دخترها از دوستی او با یک پسر باخبر شوند، جنان سلاتی به سرش خواهد آورد.

- ناز حاصله‌لاری، سیمده رازقی،
طاهره عظیمی مقیدی، گفتی بنی احمد،
سوار بر «صنایلی پرنده».

دست کیان «فینالیست شیرازی به نکته بسیار جالبی پرداخت و گفت: «مشکلات فروان است، مثلاً دختر ایرانی، هنوز هم نمیتواند مثل یک پسر، آزادانه در مملکت خودش مسافرت کنند. من با هوابیها از شیراز به تهران آمدم، سفرم یک ساعت بیشتر طول نکشید، اما در همین یک ساعت با چندین دردرس مواجه شدم که بروای یک پسر اصلاً پیش نمی‌یاد!»

فرشته - شیرزاد گفت «یکی از مشکلات ما دخترها اینست که نمیتوانیم به راحتی در شهر و مملکت خودمان رفت و آمد کنیم. حتی تنها رفتن به پارک با گردشگاهیان شهر نیز برای یک دختر سالنای است!»

«شادی - فروزی» گفت: «من السیه حوشحالم در زمانی زندگی می‌کنم که امکانات رفاهی برای زنان و دختران ایران بیشتر شده، اما امروز نیز هنوز تبعیض‌هایی در حق دختران و زنان وجود دارد. از جمله در دستگاههای سیاسی اجتماعی، اقتصادی، و حتی در چهار دیواری خانه و خانواده...»

بیشتر دخترها از «محدودیت» ها میشنایندند. با اینکه هر سال شکوه و شکایت از محدودیتها کمتر میشود (و این از تغییر و تحولی بنیادی در طرز تفکر خانواده‌ها و افکار عمومی حکایت می‌کند) اما هنوز هم دختر ایرانی، تشننه آزادیهای بیشتر است که حق طبیعی و انسانی اوست.

«سپیده - واشقی» به گوشواری از این مجدهای دخترها اشاره کرد و گفت: «در ایران،



- نازیلا السی، ترانه‌گی سر، آزیتا تکین سواد کوهی، و شیرین شریفها، در
گوشواری از پارک ریبای «جمشیدیه».



→ رکسانا والی، و سوسن کامیاب؛ عبور از «تونل وحشت».

هیچیک از کشورهای جهان گرفتار مشکلات بزرگی نخواهد شد....»

بر و بجههای فینالیست به مشکلات دیگری نیز اشاره کردند. مثلاً «فرشته - داده‌ام، بطور کلی عقیده دارم که اگر مادری، دخترش را فردی و طیف‌مناس، معقد به شرافت و پاکی و درستی و منکی به خود بار آورد، چنین دختری نه تنها در ایران، بلکه در

اصول اخلاقی حاممه ایران دفاع نکند. وقتی صحبت شرق و غرب پیش آمد «رکسانا- والی»- که در امریکا تعریض می کند- تصویری نه چندان دلیدر از تمدن غربی پیش روی دخترها گذاشت. او گفت: (وقتی در پاسیون بودم یک روز خودم شاهد بودم که مادری به پاسیون ما آمد و به دخترش اعتراض کرد که چرا به خانه‌شان تعلق زده و برای پایا و سامانش خرج تراشیده است! دخترک که پدر و مادری داشت و خانواده‌ای، اما نمیدانم اصلاً چرا توی پاسیون زندگی میکرد- جلو روی دختران پاسیون تحفیر

که دختر آرزو خواهد کرد زمین دهان بار کند و او را سبلعداً یکی از دخترها مثال جالی در مورد این محدودیتها زد. او گفت: «برخی از پدر و مادرهای ایرانی خیال می کنند که دختر همیشه ضعیف است حتی اگر بیست ساله باشد و پسر همیشه قوی است، حتی اگر شیرخواره باشد من دوستی دارم که دختری است بیست ساله» او میخواست رانندگی باد پسگیرد، و پدر و مادرش برادر ده سال‌هاش را به عنوان «گارد محافظ!» همراه او میفرستادند! آخر چطور یک پسر ده ساله میتواند محافظ ناموس



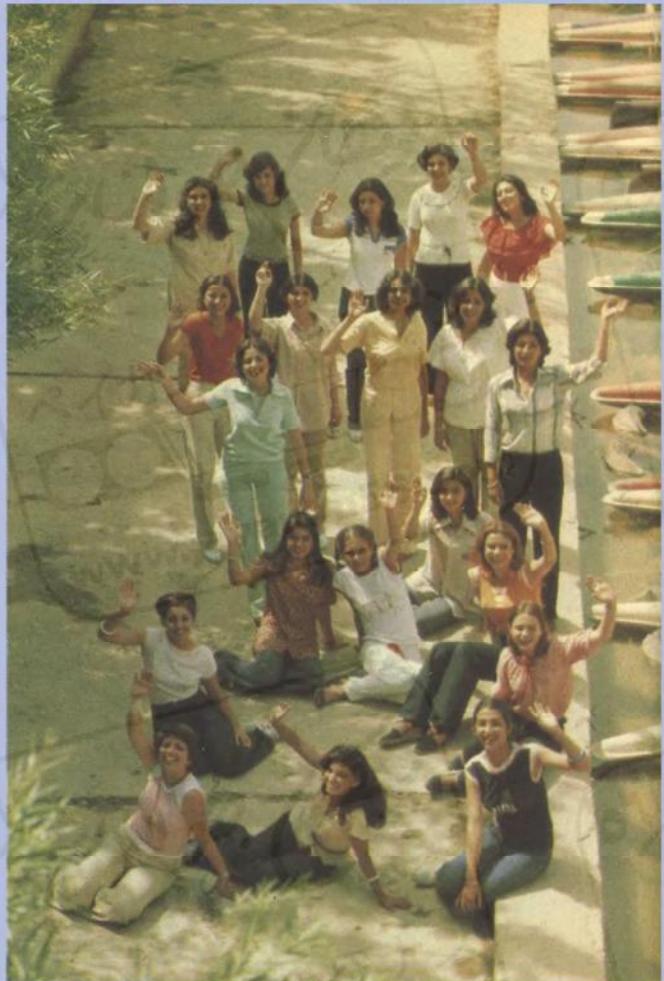
↑ ناز حاجیلاری، فرشته شیرزاد
والده نوروز ناصری، به هنگام عبور از «تونل وحشت»... اما دخترها مثل اینکه بعای ترس و وحشت، خنده بسر لب دارند!.....

شده بود و بغض گلوبیش را گرفته بود. او چیزی نگفت اما فقط یک سیلی زد به صورت مادرش! روابط عاطفی آنها تا زدین درجه سقوط کرده است شما حتی تصویرش را می کنید که یک مادر ایرانی به دخترش اعتراض کند که چرا دلش برای او تنگ شده بقیه در صفحه ۱۱۸

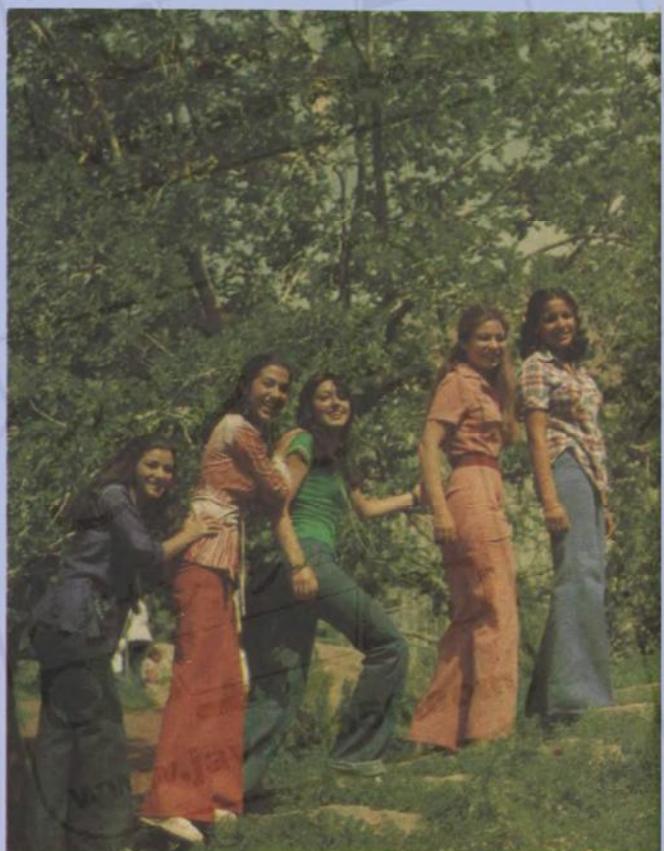
خواهر بیست سال‌هاش باشد، و خود خواهر نمیتواند!؟» نکفته؟ دختر ایرانی برآستنی دیگر فصل از زیانش گشوده است و حرف و سخن دلش را با شجاعت بر زبان میاورد.

در غرب، خبری نیست! شکوه و شکایت از محدودیتها، الیه سبب نمیشود که دخترها موقع خود از منشتها و

→ رکسانا والی، سریم حامد، روبیا پیگاهی، سمیده رازقی، و تریا فکرت در گوشماهی از پارک «جمشیدیه».



↑ یک عکس گروهی از دختران فیلیست، در «دنیای خرم».



در حالیکه مردان، از سر بازی میگریزند...

زنان آمریکابه یاری آرتش

آیا جنگ آینده،
جنگی «زنانه»
خواهد بود؟!

«آیا زنان یونیفرم پوش می‌توانند ارتش را، که با مشکل کمیود نفرات روپرتوست، نجات دهند؟»

این سوالیست که مدت‌هاست ذهن مقامات مسئول نیروهای سه گانه ارتش ایالات متحده آمریکا را بخود مشغول داشته و آنها را وادار گردید است که به کاری «غیرقابل تصور» دست بزنند: استفاده از خدمت زنان در تمام قسمتهای ارتش و در تمام موارد، از جمله جنگندهای در جبهه، سفر با کشتی‌های جنگی و پرواز با انجاع هوایی‌سازی جنگید.



▲ - زنان نیز دوش بدش مردان، به تعریف تبراندازی میپردازند.

یک زن سرباز آمریکایی در حال آموزش نظامی

سرباز تخواهند توانست از عهده انجام مأموریت‌های معموله برآیند، و از وجود آنها، تنها در زمان صلح می‌توان برای استفاده از این شانس بزرگ، زنان هم مانند همکاران مذکور خود، باید بهره‌گیری کرد، و برای اثبات سخن خود از موارد گوناگونی اسم می‌برند که از - با از میان رفتن بسیاری از ممنوعیت‌های قانونی، امروز زن آمریکائی می‌تواند در کنار مردان، در ارتش خدمت خماید.

واحد مخصوص جنگی، انجام وظیفه سرباز تخواهند توانست از عهده انجام نمایند. برای استفاده از این شانس بزرگ، زنان هم مانند همکاران مذکور خود، باید مسئولیت‌های ویژه‌ای را بر عهده گیرند، و بدون چون و چرا، زیر بار سختی‌های بروند که این موقعيت جدید، لاجرم برگردن آنها خواهد گذارد. بسیاری از مردم عقیده دارند که زنان

آغاز سیاست استفاده از نیروی انسانی زنان در ارتش، برای اولین بار بوسیله «نیال» «برنارد - راجرز»، رئیس کارگرینی ارتش ایالات متحده بیان شد، و این گفته خود اوست که به کلیه واحدهای ارتش ابلاغ گردید: «حالا به زنان شایسته، این موقعيت اعطاء می‌شود که بتوانند در کلیه واحدهای ارتش، البته به استثناء چند





در آرتش امریکا، همه درها به روی
زنان باز شده است، و به زودی،
در صد افراد آرتش امریکارا، زنان
تشکیل خواهند داد.

شناخته اند!

→ - مکانیک های زن در یونیفورم
مخصوص نیروی دریائی، در صفوں منظم
طرف محل خدمت خود میروند.

اورد، با دستهای ظرفی و سربازان موتّت
بگشاید.
با توجه به تعداد ناشی چیز داوطبلان شرکت
در ارتش و انجام خدمت سربازی در سالهای
خیر، طراحان برنامهای نظامی معمورند
بقیه در صفحه ۱۱۲

- ستوان «گینرا» کمک خلبان
هوایپیام مسافربری نیروی دریائی
کی گوید: «در انجام ماموریت‌ها، دست کمی از
هفطاران و سربازان مرد ندارم» *



A color photograph of a man in flight gear, including a flight suit and headphones, sitting on the tarmac of an airfield. He is looking down at an open notebook or logbook he is holding in his lap. In the background, a fighter jet, possibly an F/A-18 Hornet, is parked on the runway. The scene suggests a pilot's pre-flight preparation.

↑ - ستون یکم «بیلی مک مانوس»
افسر مأمور نگاهداری هواپیماهای نیروی
هوائی و جت‌های دور پرواز. در پایگاه
نظامی.

برای بررسی موقعه سریازان موئنث و آشنازی بیشتر با وضاحت جدید آن در ارشت امریکا، و همچنین آگاهی از عقاید و نظریات خود آنها خبرنگار مجله معروف «اخبار امریکا و گزارش‌های جهان» به مرکز نظمامی «فورت - براؤگ»، واقع در کالیفرنیا می‌اعزام شد، و آنچه در زیر می‌خوانید اطلاعاتیست که او ضمن این سفر کوتاه به عالم ارتش و تعاونی را می‌گذراند. نظمامی خود به دست آورده است؛ زنانی که در هیئت مردان، و درستهایی که سالیان دراز مخصوص آنان بسوده، انجام وظیفه می‌کنند.



گروهی از داوطلبان زن در یک مرکز نیروی دریائی تمرینات نظامی انجام میدهند... روز بروز بر تعداد این داوطلبان افزوده میشود.



۴ - یک زن سرباز آمریکائی، در کنار همقطاران مذکور خود

نهضت آزادی زنان گردید، تا شاید بین
و سهله بتواند گره کور مشکلی را که خدمت
سر بازی «اختیاری» مردان پیراش بوجود
هنگام وقوع هرثبندی، در مشاغلی که
برای انجامش آموزش دیده اند، مشغول به
کار شوند.»



- گروهیان «بیسکی- بروس» در حال تعمیر یکی از تانکهای ارتشی - شغل او از جمله مشاغل نظامی است که در حال حاضر به زنان سپرده نمیشود.

زنان، در میشاغلی غیر از آنچه برای انجامش تعلیم دیده ماند، استفاده شده است. ولی حالا دیگر ادامه این وضع، برای ارتش امریکا غیرممکن است. زنان از جمله مهرهای اصلی ارتش! ایالات متحده هستند که باید در واحدهای مشخص شده خود انجام وظیفه نمایند و به

میگویند که زنها آتش افروزند، اما...

این ۹ دختر خوشگل آتش نشانند!

یکی از اعضای گروه میگوید:

«آتش دل مارا، چه کسی خاموش خواهد کرد؟!»

نخستین گروه زنانه آتش نشانی، در آلمان تشكيل شد.



▲ آتش نشانان زیبای «شامتر گ» با تجهیزات کامل...

آن ها، نه از روی سوء نیست، بلکه از روی حسن نیت است، چونکه خدا خدا می کنند که فلان جا آتش بگیرد، تا آنها بتوانند حریق را در اسرع وقت مهار و خاموش بکنند.

آتش نشانان زن که بترتیب قد «ماریانه» -

آتش افروز نیستند، بلکه نخستین گروه مأموران آتش نشانی مؤذن هستند که قاره اروپا به خود دیده است. درباره آنها گفته می شود که هر شب خواب حریق می بینند. لیکن خواب دیدن

«حریق» معروف است، شعله های اش تا فلک زبانه می کشند، دودش چشم می درخشد خورشید را تیره و تار می کند، و بوی دودش خفغان می اورد. ولی نه دختری که گفتیم. گمان بد دور-

اجازه بدهید خدمت تان عرض کنیم که در ایالت «بایرن» آلمان غربی ۹ تا دختر خوب و خوشگل هستند که به اقتضای شغلشان، گاهگاه با آتش بازی می کنند. و البته نه با آتش اجاق و یا سیگار، بلکه با آتشی که به



پیش پسوند تمرین آتشنشانی! اتومبیل تقریباً اسقلاط و مدل ۱۹۴۴ است.

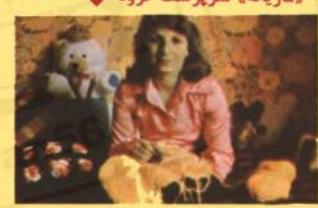
سخنگیر.
او میگوید:

- از آنجا که حریق قبلاً خبر نمی‌کند، ما دالغا در حال آماده باش به سرمهیره، انتظام آمادگی ما بقدرتی است. که هیئت‌وانیم

عهده ما هم مسلمان برخواهد آمد. و آنوقت بود که در مورد تشكیل گروه آتشنشانی مؤنت تصمیم گرفتیم. اما هنوز، نفر کم داشتهیم، چون طبق قانون فقط گروهی مجاز است سرویس آتشنشانی تشكیل دهد که تعداد افرادش حداقل ۹ نفر باشد. یکنکنه بعد که اهالی شهرک در کلیسا جمع شودند، منظورمان را با آنان در میان گذاشتم و فی المجلس مدحای به ما ملحق گشتند و گروه تکمیل شد. از هفته بعد، تحت نظر سازمان آتشنشانی شهرک مجاور، فرا گرفتند تعلیمات مربوطه را آغاز کردیم. مضمحک این است که چون بودجه برای خریدن لباس نسوز نداشتیم، جبور شدیم به لباس کهنه آتشنشانان شهرک مجاور اکتفا نماییم. بنابراین اگر ملاحظه می‌کنید که لباس‌ها از تن ما اویزان است و پنج شش نفره گشادرتر است، دلیلش همان است که عرض کرد و لی شاید تعجب کنید اگر بشنوید که مازیز همین لباس گل و گشاد «بیکینی» می‌پوشیم!

سرپرستی گروه آتشنشانان مؤنت را «ماریانه - اشتاتونر» بر عده دارد. ماریانه ۱۸ ساله است و در کار خود بسیار دقیق و

- «ماریانه» سرپرست گروه



↑ تمرین آتشنشانی... از آنجا که
فسوار آب زیاد است، دخترها مجبورند
لوله آب را دونفری نگاهدارند.

طی ۱۳۰ ثانیه به سوی محل حریق حرکت کنیم، مدت لازم برای آمادگی را، بدقتات با
بقیه در صفحه ۱۰۵

آتشنشانی الزامی بود، چون که روزها شهر ما خلوت می‌بود و مردمها برای کار به شهر کههای حومه یا به مزرعه‌ها می‌بیرونند، بنابراین اگر حریق اتفاق بیفتد، میتواند شهرک زیبا و باغی مارا طی چند ساعت طعمه خود سازد. خدمت ما داوطلبانه است و مادر ازای آماده باش همیشگی خود برای مبارزه با حریق از کسی حقوق نمی‌خواهم، اما از مقامات مربوطه که اتومبیل و لوازم لازمه آتشنشانی را در اختیار ما گذاشتند اسپاسگزاریم.

سه نفر از دختران آتشنشان یعنی روزا، مونیکا و ایرما - لکس «خواهر هستند. ایرما» درباره چکوگونی پسیداً شدن فکر تشكیل گروه آتشنشانی زنانه می‌گوید: - روزی با چند نفر از دوستان در بولوار شهرک مجاور، سرگرم گردش بودیم که آتشنشانان آنجا را مشغول تمرین دیدیم.

اما گویا فرار است انتظار نموده استانه ۹

مهری آتشنشان به قیامت بکشد، چونکه به

تحقيق ۵۰ سال است که در «شامترگ»

حریق اتفاق نیافرده است.

با اینهمه دخترها آماده‌اند که به محض

شکسته شدن سنت پنجه ساله، به سوی

کانون حریق بنشتابند، لوله‌های آب را دراز

کنند، نزدیکان‌ها را بالا ببرند. و آتش را به پاد



↑ اهالی شهرک از آتشنشانان تجلیل می‌کنند.



↑ اونیفورم خارج از سرویس آتشنشانان



↑ پرچم اختصاصی هنگ

آتشنشانی «شامترگ»

↑ «ناشینگ» موسس گروه

آتشنشانان مؤنت، کلاه خدمت را روی

سر «آتماری» محکم می‌کند.

فلسفه‌ای که در خدمت آن‌ها نهفته بود، مارا

آنچنان مجذوب کرد که به خود گفتیم:

- کاری که مردمها از عهده‌اش برآیند، از

آب بگرند.

«اریکا فوگل» میگوید:

- اقدام مادر مورد تشكیل این گروه

نویل

گل سرخی که

قسمت اول

- ۱ -

روز بیست و دوم زانویه سال ۱۹۱۵ در خانواده «نویزیه» دختری متولد شد که او را «ویولت» نام نهادند. این دختر، حجاج و خوشگل بود و موهای زیبایی برس را داشت. خانم و آقای «نویزیه» از داشتن او بسیار احساس خوشحالی میکردند. اما با گذشت زمان و بزرگ شدن «ویولت» این خوشحالی جای خود را به نگرانی کشندگان داد. پدر «ویولت» اغلب به مصروف میگفت: «تو این دختر را خیلی لوس و دردانه بار میآوری، میترسم که بعد از توانی هزرفت او بشوی!»

خانم نویزیه میخندید و «ویولت» را بیشتر به سینه خود میفرشید... و پول به مدرسه میرفت. شاگرد بدی هم نبود. در مدرسه دختر مرتبتی بود، اما در خارج از مدرسه، وضع او مشکوک بستانز بود. ویولت حالت سرکشی داشت. گاهی آرام و خاموش بود، و گاه شلوغ و گستاخ. یکبار که ویولت کمی دیرتر از حد معمول به خانه برگشت و مادرش از او پرسید که کجا بوده است، ویولت گستاخانه گفت:

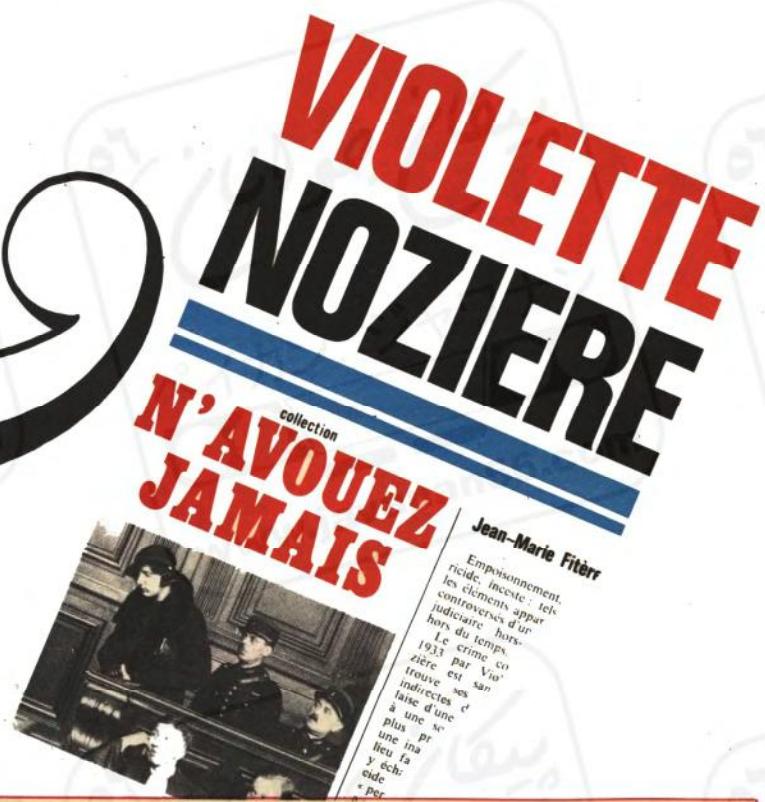
— مگر چطور شده؟ من سن عاشر شدن را دارم، مکر نه؟
نگاه ویولت سخت و گستاخ بود. مادر دستینها را:

— اما اگر پدرت بفهمد که...

— به، تو به پدر نخواهی گفت. گذشته از اینها، برای من اصلاً مهم نیست. خانم «نویزیه» که نمیدانست چه کند زیر لب گفت:

— نه، من چیزی نخواهم گفت. اما اما قول بدی که دختر عاقلی باشی.

ویولت قول داد، اما گنهگاه مدیر مدرسه اعشا با نامهای خانم «نویزیه» را متوجه می کرد که دخترش در بعضی ساعت‌ها از مدرسه غیبت میکند... ویولت به تحصیلات خود ادامه میداد، اما نمراتش ضعیف بود. مدیر مدرسه عقیده داشت که ویولت دختر گستاخی است و دختران همکلاسی اش را وارد به شورش میکند. ویولت نصائح را



چند کلمه درباره این ماجرای واقعی و مستند

امسال در فستیوال کان، سینمای فرانسه با معروفی بک فیلم به کارگردانی «کلود-شابرول» کارگردان بزرگ فرانسوی، توانست سر و مدادی بسیار بروی کند و نظر روزنامه‌نگاران و منتقدین سینما و هیأت ژوپین را بسیار خسود بسکاند. از روزی که فیلم «ویولت-نویزیه» در فستیوال نمایش داده شد، همه میدانستند که این فیلم میراث‌گیر-که از بیک پرورنده واقعی، و بر اساس زندگی پر ماجرا دختری بنام «ویولت-نویزیه» تهیه شده است. برندۀ جایزه‌ای خواهد شد. سرانجام نیز «ایزابل-هوپر» که نقش «ویولت» را در فیلم بازی می‌کند، رقبائی چون «جین فوندا» را کنار زد و جایزه اول «بهترین بازیگر زن» را در این فستیوال بگوید اختصاص داد.

هم اکنون در فرانسه این فیلم در بیشتر از بیست سینما بعرض نمایش گذاشته شده، و کتاب آن نیز در انگلی مدتی، جزو فروش‌ترین نتابهای ماه قرار گرفته است. «ویولت» دختری بسود که در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۳۲ سر و مدادی بسیار و جنجال فراوان آفرید، و سر انجام نیز داشت به جایی اولاده شد. این دختر، کی بود؟ و چه کرد؟ اجازه بدیدن نگاهی به ماجراهای زندگی او بیندازیم:

دختری که پدرش را کشته... در سال ۱۹۳۳، سالی که فرانسوی‌ها میباشند از قدرت هیتلر در هراس شاعران، در باره‌ای، شعرها گفتند، و نقاشان، از چهره‌اش تابلوها ساختند...

بقیه در صفحه ۹۲

ویولت:
دختری که پدرش
را کشت!...

امسال، در جشنواره سینمایی «کان»، ایفا کننده نقش «ویولت» در فیلمی به همین نام، به عنوان «بهترین بازیگر زن» انتخاب شد.

دختری که در شانزده سالگی، دل از مردان میربود... عاصی بود و آشوبگر، عاشق بود و سرکش... خواب حمام شیر را میدید، و جامه‌های زیبا و اطلس و دیبا را، خواب قصرهای بر شکوه اشرافی را... اما پدرش، فقیر بود و خشن و سختگیر... و سر انجام «ویولت» خانه پدری را به آتش کشید، و روزی هم پدر را کشت! اما شاعران، در باره‌ای، شعرها گفتند، و نقاشان، از

داستان دنباله‌دار جدید

ترجمه و تنظیم از: پری سکندری

در شوره‌زار روئید!...

«ایزابل- هوہرت» در نقش «ویولت»

گوش میداد، اما به آنها عمل نمیکرد.
ویولت اولین مشعشووش را در شائزده سالگی پیدا کرده او پسری هیجده ساله بود، و ویولت خیلی آسان تسلیم این پسری شد که در تعطیلات تابستانی اورا شاخته بود. پائیز که رسید، ویولت هاشق تازماهی پیدا کرده بود: یک پسر بیست و سه ساله که همسایگی آنها خانه داشت. طبقاً ویولت با این ماجراهایی که می‌آفرید، دیگر نمیتوانست دختر مرتبی باشد. شبها دیر بخانه برمیگشت و هر رار ناچار بود که توضیحاتی به مادرش بدهد. اعتماد حاتم «نوزیه» به دخترش فوق العاده بود. پدر ویولت او را زیرنظر داشت، ولی البته حریف او نمیشد. کار آقای «نوزیه» این بود که هر شب، عصیانی و پریشان جلو در خانه قدم بزند و مستظر بازگشت ویولت به خانه بشود.

سال تحصیلی ۱۹۳۱-۱۹۳۲ بد تمام
بقیه در صفحه ۹۳



ماسک‌های ارزان و آسان



فوت و فن هاتی که زن امروزی خود را گمکشان جوان و زیبا نگاهدارد راز سر به مهری نیست. این فوت و فن‌ها را حتی مادر بزرگ‌های ما نیز بدل بودند. منتها با این تفاوت که چیزون آنها به امکانات آراشی و مفهوم جوانی و زیبایی زن مدرن دسترسی نداشتند حکم سنت از امکانات طبیعی و آشیزخانه‌ای استفاده میکردند.

یعنی به عوض اینکه بر روند پیوں قابل ملاحظه‌ای بدنه و انواع ماسک‌ها و گرم‌های بر زرق و برق مختص شب یا روز دا بخوردند گنج مطیع می‌نشستند و از روی نسخه‌های قدیمی و خانگی و با استفاده از سیرچهات، شیر، تخم مرغ، صیوه جات، تخم‌گذان، و سیر و پیاز برای خود گرم، شیر زیبایی، سورمه و یا ماسک چهره تهیه میکردند.

از آنجا که این نسخه‌های خانگی و قدیمی خوشبختانه محفوظ مانده‌اند شما هم میتوانید ولوبطرور آزمایشی به آنها متولّ شوید و خیلی سهل و آسان و خیلی کم خرج و ارزان شادابی و طراوت و زیبایی خود را با کمک عناصر کاملاً طبیعی محفوظ نگهداشید و یا از پزمردگی و چین و چروک پیوست خود پشت بکاهید.

البته این کار یک شرط دارد. شرط‌شی این است که قبلاً نوع پیوست خود را تشخیص بدهید. چیزون که در غیر اینصورت کلیه زیحمات شما بهدر حواهد رفت.

مقدمتاً باید بدانید که:

- پیوست خشک تشنۀ رطوبت است و حال آنکه در مورد پوست چرب باید کاری کرد که چربی اضافی آن گرفته شود. فملاً تشخیص دادن پیوست‌های خشک و چرب آسان است: پیوستی که چرب، کدر، و پیوسته پیوسته باشد خشک است و برای مبارزه با خشکی پیوست باید از ماسک‌های رطوبت پیش روغنی، تخم مرغی، عسلی، میوه‌ای و شیری استفاده کرد.

پیوست چرب بظاهر لک‌های قهوه‌ای

زیبائی در آشپز خانه!!

**پوست خود را مدتی به دست طبیعت بسپارید
و نتایج درخشان آنرا امتحان کنید.**

می شود. به منظور استفاده از ماسک های آشپزخانه ای رعایت نکات زیرالزمای است:

- صورت باید قبلا بدقت پاک و تمیز بشود.
- مدت تاثیر هر ماسک بین ۱۰ تا ۲۰ دقیقه است.

● در طول مدتی که ماسک گذاشته می شود باید به پشت خوباید و کاملا استراحت کرد.

● برای پاک کردن ماسک باید از یک حolle گرم نمدادار استفاده کرد و بعد صورت را با آب و لرم شست.

● بعد از پاک کردن صورت سالم دن کرم تقویت به پوست ضروری می باشد. اینکه به شرح اندیشه ماسکها می برد: از:

۱- ماسک دوغ و پنیر ترش برای پوستهای حساس یعنی پوستهای مختلط که هم خشک است و هم چرب

یک قاشق غذا خوری دوغ با پنیر ترش را با می خامده و یک قاشق چابهوری عسل مخلوط کرده آنقدر بزنید تا سفت شود مخلوط را با قلم مو بصورت بمالید و آنقدر صیر کنید تا ماسک خشک شود و ترک ترک بخورد. بعد صورت خود را با آب و لرم بشونید و ماسک کمپرس سرد ترو تازه نمایند.

۲- ماسک زرد تخم مرغ برای مبارزه با چین و چروک های کوچک در پوستهای چرب

اگر پوست چرب دارید و گرفتار چین و چروک شدایید، زرد تخم مرغ را با یک قاشق غذا خوری روغن نباتی، و ۵ قطره آب یا مو آنقدر بزندید تا کف کند و کفر را بلافاصله روی صورت بمالید ۱۵ دقیقه صیر کنید و بعد مطابق دستور با حوصله نمدادار گرم و آب و لرم تمیز کنید.

۳- ماسک جعفری به پوست رنگ و شادابی می بخشد

برای تهیه این ماسک گیاهی به دو قاشق چای خوری خاک سیاه، یا لجن حوض، مخصوصی آب جعفری و به اندازه یک قاشق چای خوری برگ جعفری ساطوری شد احتیاج است. خاک و آب بقیه در صفحه ۹۷

خشک و چرب، نوع سومی هم موسوم به پوست مخلوط وجود دارد. پوست مخلوط بعضی قسمتهایش چرب و بعضی قسمتهایش خشک است و پوست مخلوط

رنگ بیشمار و منافذ گشادی که دارد قابل شناسایی است ولذا به ماسکی اختیاج دارد که منافذ را مسدود سازد و چربی های اضافی آنرا به خود جذب

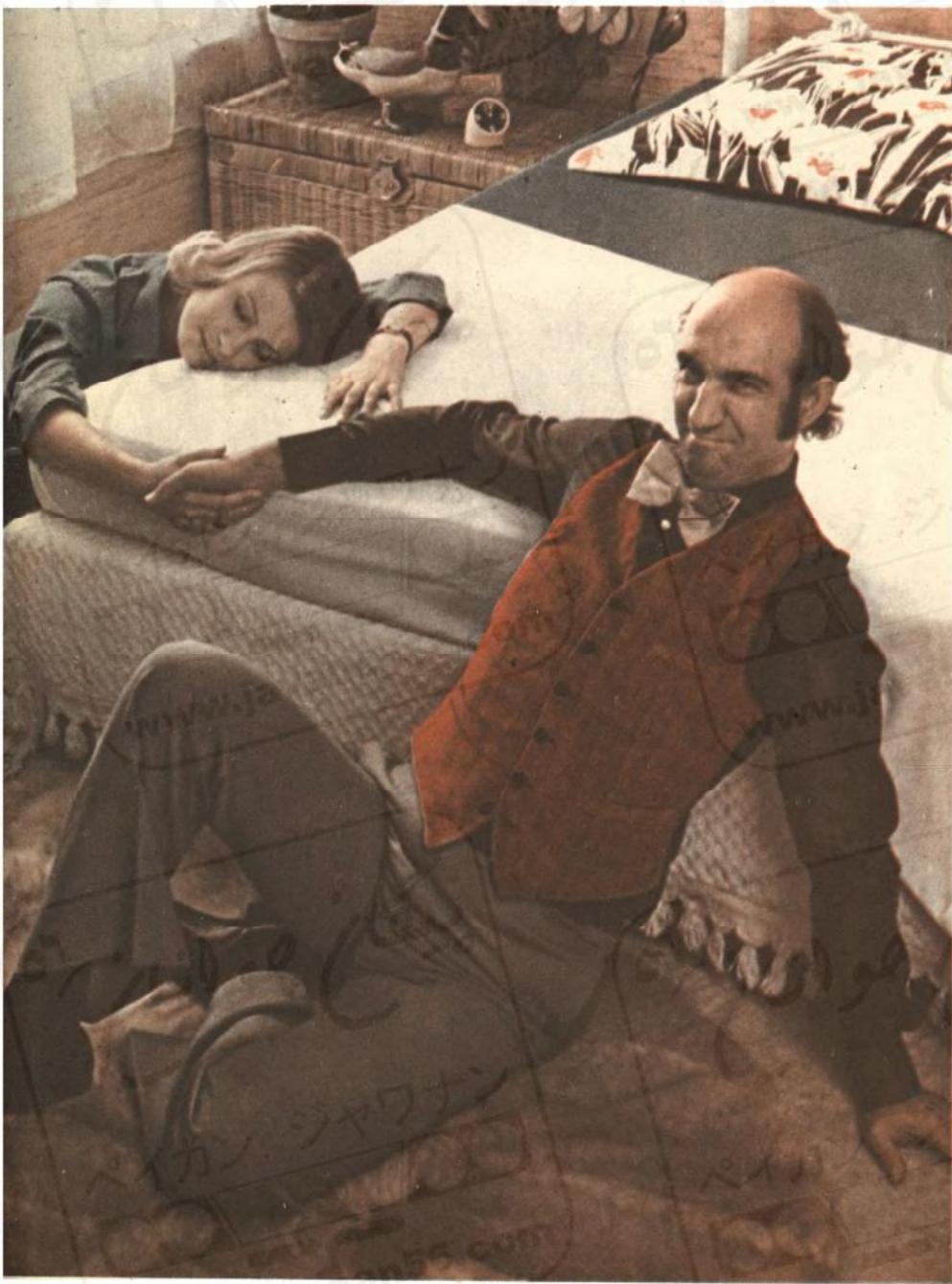


معمولًا در صد پوستهای حساس و آرژیک را تشکیل میدهد زیرا یک نوع پوست بلا تکلیف و دوگانه است.

برای پوست مخلوط ماسک های ملایم به استفاده مخصوصان بسیاریهای جلدی، علاوه بر پوستهای دوغانه

گفتگویی با زنانی که شوهرانی خیلی
مسن‌تر از خود دارند...

شوهری به سن و سال



آیا در کنار مردی که
۳۰ سال با شما
اختلاف سن دارد،
میتوانید خوشبخت
باشید؟

چرا برخی از دختران
جوان، مردان مسن‌تر
را بر جوانان ترجیح
میدهند؟

«سرین» - زن جوانی که عاشق مردی بیرون شده و با او ازدواج کرده است، میگوید: «آنچه من احساس راحتی عجیبی میکرم، سفره به سفیدی برف بود، شاید هم سفیدتر از برق، «احمد» در کنار من نشسته بود و بوی ادکلن مطبوع شامهای را نواش، می‌داد. دستهایش را نگاه میکرد: خشک، محکم و اطمینانبخش بود. به آرامی از سیاست و ملی شدن ثروتهای کشورهای مختلف برایم حرف میزد. بنظر می‌آید که در کنار او موجود با ارزشی شده‌ام. او دست در چیز برد و اسکناسی برای انسام‌دادن از آن در آورد و بمن اشاره کرده که اگر دلم میتواهد میتوانم رستوران را ترک کنم، قل از خروج از رستوران او به دستشویی رفت، و در این موقع که من غرق در غرور، انتظار او را میکشیدم، ناگهان گارسن رستوران من نزدیک شد، و فندک «احمد» را داد و گفت: «پدرتان فندکش را جا گذاشت است!...» حس کردم که از شنیدن این حرف تمام صورت سرخ شده است. باید از او تشکر میکردم، ولی بدون اینکه حرفی نزنم، فندک را از او گرفتم، سخت ناراحت شده بودم و عصیانی بودم. «احمد» ۵۱ سال دارد و من ۲۸ سالام، خوب، این تفاوت سن تا ان موقع از نظر من مسامای نبود. در حدود سه ماهی بود که ما باهم آشنا شده بودیم، و او هر شب مرا به رستوران و مهمانی می‌برد. در این مدت هرگز لحظه‌ای به سر او فکر نکرده بودم، ولی از آنچه، بعد از حرفی که گارسن زد، جور دیگری او را نگاه میکنم. پس از این اضلاعش، ناگاهش، بنظرم فرق کرده است،

پدر؟!

اگر احیاناً عاشق مردی شده‌اید که سن پدر شما را دارد، قبل از اینکه در خانه باحتمال بسیار مجلل او، مستقر شوید، و زندگی زناشویی را در کنار چنین مردی آغاز کنید، چیزهایی هست که دانستنش برایتان ضروری است. گفتگویی ما با چند خانمی که شوهران خیلی مسن‌تر از خود دارند، برای خواندنی است. که احیاناً عاشق مردی به سن و سال پدرتان شده‌اید.

آیا او قابل ازدواج کردن هست یا نه، چون معمولاً مردی بنجاه ساله نباید مجرد باشد، و اگر هم مجرد باشد، مشکوک است. راستی چرا چنین مردی، تا این سن و سال مجرد مانده است؟ مسلماً او، فمی‌تواند که چنین را با این دلمنفولی نگذرانید که چنگونه میتواند زنها را وارد اتاق خواب مجلل خود نماید، بلکه باین اندیشه است که چنگونه میتواند آنها را از اتاق خواب بیرون ببرد، بدون اینکه رسوابی، یا توکری پیدا شود؟ یا تصویری از پدر؟

ولی با وجود این مردان طلاق گرفته‌ای بیوه نیز وجود دارند که وفا میخواهند با زنی زندگی کنند، اما برای زندگی کردن در کنار آنها نیز باید خوب و عمق و حذی فکر کرد. نخست باید بدانید که هر یک از شما جه سنتی دارد، چون اینده مشترک شما بیشتر به شن شماست گذاشت، باید خودتان را، با دوستان زیاد، معمولاً در سین باین مهمتر است، تا در سین بالا. مثلاً یک دختر ۳۰-۳۵ ساله و قتنی با مردی ۵۰ ساله با پیشتر ازدواج می‌گذرد، گستر در سرپوش غسل ملاق و ناسازگاری قرار دارد، تا دختری ۲۰ ساله که با مردی ۴۰ ساله ازدواج می‌کند، زیرا شخصیت یک زن بعد از ۳۰ سالگی، دیگر شکل گرفته است و در ۱۵ سال بعد نیز همین شخصیت را خواهد داشت. بعلاوه در این سر، زن آنقدر بفرموده که بداند چه چیزی با چه کسی را انتخاب می‌کند.

مرد ۴۰ ساله‌ای که سازنی ۲۰ ساله ازدواج می‌کند، با این حظر اختتمالی روپرورست که ۱۵ سال بعد، خود را در برابر یک شخصیت تازه بینند. مساله این نیست که را، از دست بدشند. در خانه چنین مردی بفهمید کسی راناراحت کرد و نیز باید جای چیزی را تغییر داد. در آغاز ازدواج من و شوهرم، مستخدم شما بطریف یک مرد میکشید. علتی هم این بود که من سیگار می‌کشم و او دود و بوی سیگار را دوست نداشت، و به حضن آنکه من از اطاق خارج می‌شدم، پنجه‌ها را باز میکرد تا دود سیگار بیرون برود. همچنین در حمام، تمام لوازم از ایام و شخصی مردا، در یک گوشه جمع میکرد، تا قاطعی دیگر چیزها نشود. بدتر از همه این است که، شوهرم نیز همین کارهای خودش ازدواج کردد، میگوید: «مسلماً در کنار یک مرد من، زن زندگی را هستی! اولین مساله دارد تا در کنار مردی جوان که تازه شووع بکار گردد و صاحب بیول و زندگی را حست نیست. وقتی با چنین مردی مسافرت می‌کنید، همیشه جای خوب را در هواپیما بشما میدهد و همیشه در هتل‌های خوب اقامات میکنید. این مرد قادر نش را نیز پیشتر میداند، و پیشتر موظف اوست. مثلاً وقتی هوا سرد است، شوهرم که بیست سال از من بزر گتر است، از محل کارش بین تلفن میزند و توصیه می‌کند که لباس ضخم‌تر بپوشم تا سرما نخورم. به محض اینکه سرفه میکنم، یعنی اصرار می‌کند که به پیشش

مرا جمعه کنم، وقتی از خانه خارج می‌شوم تاکید میکند که از بیرون باو تلفن بزنم تا مطمئن شود که حالم خوبست...»

«سیعاً» دادمه میدهد: «با چنین شوهرانی باید حملی با احترام حرف زد... در بحث و گفتگو با آنها، همیشه مقص شما هستید، و وقتی هم با دوستان او بیرون میروید، باید ساکت بشنیدند و گوش کنید. در عین حال، در کنار یک شوهر مسن‌تر، هر روز بر معلومات شما اضافه می‌شود. در لباس پوشیدن، باید مساعات سن او را بکنید، نه سن خودتان را، و باید سیگن و زنانه لباسی بپوشید، و کمتر شلوار جین و لباسهای دخترانه بتن کشید. در خرید لباس نو، و تغییر آرایش خودتان نهیز، باید لسر او را بپرسید و باید بهفهمید که شما وارد بیای او شوید، و این او نیست که قدم برده‌نای شما می‌گذارد، باید خودتان را، با دوستان او، و فقیه‌هید، چون توافق نمایید، با دوستان مشکل ب Fletcher می‌شود. همچنین در زندگی منزل، باید از خودراه راجع باو با من حرف بزند، سا کلمه «سیمرود» ازو حرف میزند، من هم هنوز توانستم به مادرم بفهمانم که شوهر من سه سال هم از خود او جوانتر است.

تها ساله و مشکلی که در زندگی مشترک ما وجود دارد، مساله معاشرت ما با دیگران است باین معنی که دوستان و اطرافیان شوهرم، همه بینظر من آدمهای خسته‌کننده‌ای جلوه می‌کنند، و اطرافیان و آشیان من نیز بینظر او سبک مغز می‌آیند. در نتیجه تقریباً معاشرتی بایدگران نداریم و غالباً تنها هستیم...»

خلاصه حالتش برایه تازگی دارد. با خود میگوییم: «یک مرد هم، مثل پیر میشود...» البته از این پیری - که ظاهر بازارگی در وجود او گفت کرده‌است - متوجه نیستم، ولی لحظه‌ای نیست که به آن فکر نکنم. مدام با خود میگوییم: «اگر او جوانتر بود، مسلمًا رابطه ما دونفر نیز فرق میکرد...»

«سرین» در پاسخ این سوال که: «چنگونه می‌شود با مردی که همسن پدر شماست، زندگی کرد؟» میگوید: «من، این وحشت زندگی کردن در کنار یک پیر مرد را، سالهای است که در دون خود کشتم، البته مادرم، هنوز هم شوهر مرا به این اسم خود می‌نامد، و وقتی میخواهد راجع باو با من حرف بزند، سا کلمه «سیمرود» ازو حرف میزند، من هم هنوز توانستم به مادرم بفهمانم که شوهر من سه سال هم از خود او جوانتر است.

تها ساله و مشکلی که در زندگی مشترک ما وجود دارد، مساله معاشرت ما با دیگران است باین معنی که دوستان و اطرافیان شوهرم، همه بینظر من آدمهای خسته‌کننده‌ای جلوه می‌کنند، و اطرافیان و آشیان من نیز بینظر او سبک مغز می‌آیند. در نتیجه تقریباً معاشرتی بایدگران نداریم و غالباً تنها هستیم...»

یا من، یا مستخدم! انتخاب کن!

راتی چنگونه میتوان با مردی که شاید به هنگام تولد شما، او دوره سربازی اش را هم گذرانده بود، زندگی کرد؟ اولین مساله اینست که معلماتی او یک برنامه کاری مشخصی دارد، و عادات مشخصی، که مسلماً با عادات شما دختران جوان، زیادت بطبق نمی‌کند. پس قبلاً از شروع به زندگی مشترک با یک مرد ۵۰ ساله یا بیشتر، باید به این ساله توجه داشته باشید.

«سیعاً» که با مردی ۲۰ سال بزر گتر از خودش ازدواج کرده، میگوید: «مسلماً در کنار یک مرد من، زن زندگی را هستی! دارد تا در کنار مردی جوان که تازه شووع بکار گردد و صاحب بیول و زندگی را حست نیست. وقتی با چنین مردی مسافرت

می‌کنید، همیشه جای خوب را در هواپیما بشما میدهد و همیشه در هتل‌های خوب اقامات میکنید. این مرد قادر نش را نیز پیشتر میداند، و پیشتر موظف اوست. مثلاً وقتی هوا سرد است، شوهرم که بیست سال از من بزر گتر است، از محل کارش بین تلفن میزند و توصیه می‌کند که لباس ضخم‌تر بپوشم تا سرما نخورم. به محض اینکه سرفه میکنم، یعنی اصرار می‌کند که به پیشش

نتیجه: قبل از ازدواج با مردی که سن پدر شما را دارد، باید سعی کنید بهفهمید که

گپ و حبر
از بازارهای

ویگن

با چنته پر به ایرا



* ویگن و دخترش «زاکلین» به ایران
برمیگردند

* پوران بیستمین سال ازدواجش با روشنزاده را جشن گرفت

پوران خواننده معروف که بیستمین سال ازدواجش را با روشنزاده جشن گرفت، در آستانه بیستمین سال ازدواجش آهنگ فتشگی از ساختهای ناصر چشم‌آذر خواند بنام «همصدنا» و این آهنگ را به همسرش روشنزاده هدیه کرد. پوران که هنوز حدایی دلنشیز و گیرما دارد، قبل از سفر، در یک گفتگوی تلفنی گفت که امیدوار است بعد از بازگشت از سفر فعالیتهای هنری خود را گسترش دهد. این هرمند در آینده با ناصر چشم‌آذر، آهنگسازی که بیشتر آهنگهای روز را تنظیم کرده و در این زمینه شووهای نواره داده است همکاری خواهد داشت و چشم‌آذر از همکنون مشغول ساختن چند آهنگ جدید برای صدای پوران است.

شایع شده بود که پوران خانه‌ای در امریکا خریداری کرده و قصد دارد در آن دیار ماندگار شود. اما پوران این شایعه را تکذیب کرد و گفت: «من در امریکا خانه کوچکی خریداری کرده‌ام برای اینکه پسرم در آنجا تحصیل میکند و خودم نیز مجبور هرجند ماه یکار به آنجا بروم و به امور تحصیلی او رسیدگی کنم و این خانه را بادگوراسیون سنتی ایران تزئین کرده‌ام تا در آنجا نیز این احسان با من باشد که دارم در ایران زندگی میکنم.»

پوران ادامه داد: «من قادر نیستم برای همیشه از ایران بروم، جرا که هستی من از این آب و خاک است و هنگامیکه در ایران و درین مردم این دیار هستم احساس آرامش و خوشحالی بیشتر میکنم.

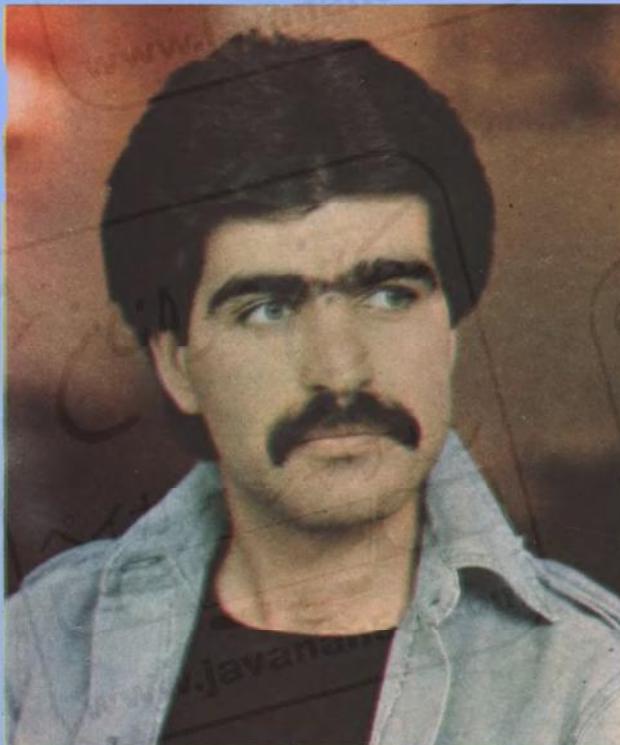
* نسرین در سفر فرانسه برای آینده‌اش تصمیم میگیرد

نسرين بزودی راهی فرانسه می‌شود و احتملاً چند ماه در آنجا میماند. این هرمند با صدای خسته میگوید: «سخواه بروم و برای آینده‌ام طرحیزی و برنامه‌ریزی کنم و تصمیم قطعی بگیرم. با خوانندگی را برای همیشه کنار بگذارم و با اینکه با رویحی‌تازه و بازوه و سکی کاملاً جدید این هنر را دنبال کنم، جرا که خودم احساس میکنم

* پوران بمناسبت بیستمین سالگرد
ازدواجش ترانه «همصدنا» را اجرا کرد

نبرو میگردد

- * پوران و روشن زاده بیستمین سالگرد ازدواج خود را جشن گرفتند
- * نسرین برای برنامه‌ریزی آینده‌اش به سفر سه ماهه می‌رود
- * آهنگساز جوانی که ادامه تحصیل را برپول و شهرت ترجیح میدهد



◆ صادق نوجوکی با آهنگسازی بخاطر پول مخالف است

ایکاش کاپارهاران ما بیشتر از این به شخصیت هنرمندان احترام می‌گذاشتند.

نسرین اضفه می‌کند:

- بهتر است بگوییم ایکاش ما خوانندگان از نظر مادی تأمین می‌شوند و احتیاج پیدا نمی‌کردیم که شب تا دیر وقت بیدار سایه و برنامه اجرا کنیم. در همه جای دنیا خوانندگان از طریق رادیو و تلویزیون و دادن کنسرت امارات معاشر می‌کنند و بهتر حال امیدوار ورزی بیاید که ماهم از نظر مادی تأمین شویم و با آرامش خیال به توسعه هنرمان بپردازیم....

* آهنگساز جوانی که نمی‌خواهد بخاطر پول آهنگ بسازد

صادق نوجوکی آهنگساز جوان و بیاذوقی است که حدود دو سال است با آهنگسازی دلنشیں و شیوه خاصی که در کار آهنگسازی بقیه در صفحه ۱۱۶

◆ آیلین منتظر پایان سحران سیمای فارسی است

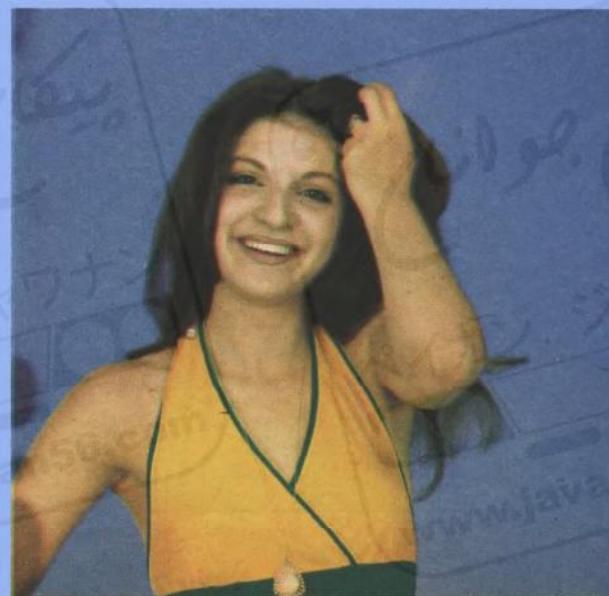
◆ نسرین تصمیم دارد تحولی در کارش ایجاد کند

کارم تا اندازه‌ای پستکوخت شده است و طبعاً برای ایجاد تحول نیز زمان لازم است.

از نسرین می‌رسد: «بس قضیه عروسی و رفتن به خانه شوهر چه شد؟ نکند میخواهی به جرگه ناصردیهای جاویدان به پیوندی؟» خدماتی میکند و می‌کوید: «غفل‌که دوران نامزدی را می‌گذرانم و داریم کارهایمان را روبراه می‌کنیم تا بزودی می‌سای سفره عقد بنشینیم». نسرین ادامه میدهد:

- نامزد من حدود پسکه پستلت عمل دیسک در بیمارستان ستری بود و مدت کوتاهی است که از بیمارستان مرخص شده و من این یک ماه یک پایم بیمارستان بود و یک پایم خانه که الحمد لله بخیر گذشت».

از نسرین در مورد اجرای برنامه در کاپاره می‌گوید: «من فقط سالی دوشه ماه در کاپاره برنامه اجرا می‌کنم و با اجرای برنامه در کاپاره میانه خوبی ندارم ولی چه می‌شود کرده، ما خوانندگان باید مخارج سکنی زندگیمان را از این طریق تأمین کنیم، ولی



سرگذشت یک شعر

نام

بر بال گریز...

ای دست آزو
ارابه خیال مرا ساز کن، که باز
امشب هواز سپرسوfer می‌کند دلم
می‌خواهم از درون لجن زارهای شب
تاقشمه‌های روشن رویا سفر کنم
در دشت‌های دور
آنچه که جزنهال رهائی نرسته است
یکچند سرکنم!

تاجند شمع محفل نامردمان شدن
تاکی بساز شعر
افسانه‌ساز خاطره این و آن شدن
تاکی خموش ماندن و بی‌بوده زستن؟
باخنده لب گشودن و پنهان گریستن؟
اینجا کسی به قصه من نیست آشنا
اینجا نرسته بوته عشقی، بجز ریا
اینجا به شعر روشور چنون
طعنه‌می‌زنند!

آوار گان گمشده در رادی خطای
هر گز بر آستان خدا ده نمی‌برند

اینجا سرود مهر
ناساز نعمای است ملال آور و تباہ
اینجا کسی نکفته بجز قصه گناه.
آه ای خدا، دیارو فا پیشگان کجاست?
سوداگران عشق و جنون
رامکان کجاست?
این آسمان نیلی اندوهبار را
آخر فروغ مهر و موم و کهکشان کجاست?

آه ای خدای خوب!
ای آخرین پناه!
من خسته‌با، زواری پرسنگلاج ننگ
تا آستان مهد بیرهیز آمد
درهای زنگ خورده محراب مهر را
پگشا بروی من!
پگدار گوش من،
یکبار با سرود سروش آشنا شود
وین نفعه رها
در نیمه‌های عمر مرا رهمنا شود
دیگر دلم زرنگ وریا حسته شدخد!

اما، خدای من
ایا بمردمی خاک
جائی هنوز مانده ززنگار کینه پاک؟
جایی بجای مانده که
آنچه‌خدا، خدا است?
جایی زدست سلطه ابلیس بر کناره
ایا هنوز بال گریزی مرا بجاست؟

لعت والا



باغی که در این شعر از آن سخن می‌رود، جهان است که آغاز و انجامی
بر آن نشاخته‌ماند و آدمی در آن، تنها زمانی کوتاه چشم می‌گشاید نفسی
می‌کشد و جسم فرو می‌بندد.

ما، همه «پروانه»‌ها و «فریدون‌ها» همیشی که خواسته با ناخواسته بای در
این باغ امی گذاریم و در بایان، پیش از جسم فروپستن تنها با این آزو، که
لاآق، تنها نامی، یادی، خاطرها از ما در این جهان بمانند اما، آیا این
نام، این تنها یادگار هم در جهان خواهد بماند؟

این شعر سرگذشت ما است. بخوانیم

گل بودوسیزه بودوسرو بود پرنده بود
در آفتاب، گرمی شادی دهنده بود
بر آب و خاک، باد بهشتی وزنده بود
در باغ بود کاجی پر شاخ و سهمگین
دستی به یادگاری صد سال پیش ازین
بر آن در خست «نام» دودلداده گنده بود

پروانه، می‌نشست به هر جا و می‌پرید
زنبور شیره از لب گلبرگ می‌مکید
بر روی گل نیسم دل انگیز می‌زوید
عکس درخت را بدل آب می‌گسیخت
خرگوش می‌دوید و به سوراخ می‌گریخت
آنگاه می‌گریخت زسوراخ و می‌دوید!

«پروانه» و «فریدون» صد سال پیش ازین
یک روز آمدند درین باغ دلنشیں
گفتند: «نیست جایی زیباتر از زمین!»
زیرا که سبزه بود و سرود پرنده بود
در آفتاب گرمی شادی دهنده بود
بس دلنواز بود تماشای فرودین

«پروانه» و «فریدون»، صد سال پیش ازین
یک روز آمدند در این باغ دلنشیں
گل بودوسیزه بودوسرو بود پرنده بود
می‌زد نیسم نرمک بر رودی بر که چنگ
می‌گشت قسوی سیمین بر آب سیمرنگ
خورشید گردزیرین می‌ریخت بر زمین

امروز، زیر شاخه این کاج سهمانک
«پروانه» و «فریدون» گردیده‌اند خاک!
رخسار زرد باغ سراز درد و رنج و بآک،
خورشید نیست، گرمی شادی دهنده نیست،
گل نیست، سبزه نیست، سرود یونده نیست،
از باد سخت دامن دریاچه چاک چاک!

بر روی شاخه، مرغک خوشونگ می‌سرود:
—بنگر، چگونه غنچه‌ناناز دهان گشود،
گلشن چه رنگ زیبا دارد به تاروپود
سر تاسرست هستی حاوده‌ونست مرگ
بهمچه دلرباست تماشای رقص برگ،
به به چه دلکش است سرود نیم و رود!»

اما هنوز، بر تنه کاج سالمدار
نام دویار دیرین مانده به یادگار
بالای کاج، تندر، در ابر اشکبار
می‌غرد از ته دل: «ای اتسیره آسمان!
جز نام چیز دیگر ماند در این جهان
یا نام، نیز می‌رود از یادروزگار
دیگر ز تیمروزی دور است روزگار
مجدالدین میر فخرانی گلچین گیلانی

باسایه، سیزه‌روی گل تازه می‌نوشت:
—بنگر چگونه رفتزمین آمده بهشت
بنگر چگونه آمده زیبا و رفتہ رشت
هر گز به ساختر نرود مهر تابدار
دیگر ز تیمروزی دور است روزگار
دیگر ز تیمروزی دور است سرنوشت.

عالی دیگر وآدمی دیگر

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
عالی دیگر باید ساخت و زن و آدمی
حافظ

بیا ای عشق، ای رمز دل ما
بیا، ای کشت مای حاصل ما
کهن گشتند این خاکی نهادان
دگر ادم بنانک از گل ما!
اقبال لاہوری

لقدمه.. ولقدمه خوار

مرغکی اندرشکار کرم بود
گربه فرستت یافت، او را در ربوود
آکل و مأکول بود و بی خبر
در شکار خود، زصادی دگر،
زانکه تو، هم‌لقدمه‌ای هم لقدمه خوار
آکل و مأکولی، ای جان هوشدار!

مولوی

رھی، چون شمع بر بالین مولانا...

«رھی» برس مزار مولانا جلال الدین محمد مولوی بلخی، در قونیه ایستاده بود، تحت تأثیر عظمت آن شاعر بی‌مانند از اندوهی عمیق سرشار و در گریه غرق شد. برمزار مولانا شمعی نبود ولی «رھی» جان خود را همچون شمعی می‌دید که بر خاک مولانا می‌سوزد ... سرود:

گفتم چوغنجه خنده زنم در دیدار تو
در داکه غرق گریه شدم برمزار تو
هنگام نوبهار که دوران خرمی است
در داوهستا که خزان شد بهار تو
بگرفته است آینه خاطرمن غبار
تادر ماندم از نفس بی غبار تو
ای آزوی دل، که زیاران بریدهای
«بنمای رخ» که سوختم از انتظار تو
وی کرده میزبانی مادر دیدار ما
باز آکه میهمان توانم در دیدار تو
ماراست داغ مهر تو برسینه یاد گار
رفتی ولی زدل نرود یاد گار تو
گر شمع نیست برس رخاک تو، باک نیست
چون شمع سوخت جان «رھی» برمزار تو

ادشاره به شعر مولانا «بنمای رخ که باع و گلستان آرزو است»



دیوان ابوطالب کلیم کاشانی

تصحیح. ح. پرتو بیضائی
ناشر کتابفروشی خیام

در میان شعرهای خوبی که شنیده‌ایم و یادداشت کردہ‌ایم و گاهگاه زمزمه می‌کنیم قطعاً این دو بیت هم هست که:

بدنامی حیات دو روی نبود بیش
آن هم «کلیم» بسانوی گوییم چنان
گذشت

یکروز صرف بستن دل شدیه این و آن روزدیگر کنند دل زین و آن گذشت این دو بیت همه جا یادآور نام «کلیم» شاعر معروف عصر صفوی است که مدت‌ها در هند زیست. کلیم

به شوایر معروف به هندی اشعار خوب و خواندنی بسیار دارد و همچون صائب زازک خیال و فضمون آفرین

بوده است. کتابفروشی خیام چاپ تازه‌ای از دیوان کلیم به همت حسین

ترقوی شاعر معروف در انتشار این دیوان با پرتو بیضائی همکاری بسیار داشته و سخنه‌هایی در دسترس او

قرار داده است. بهر حال محصل این همکاری دیوان کلیم کاشانی در آغاز این قرار داده است. سخنه‌هایی در دسترس او شکلی بهتر از گذشته و با دقت و علاوه پیشتر در تصحیح و چاپ آن. موفق باشند.

نه چپ، نه راست

هم چپ، هم راست

از شاهرخ تویسر کانی

«شاهرخ تویسر کانی» حاصل مطالعات و بررسی‌های جدین ساله خود را در مطبوعات با عنوان نگرش نو در سیاست مستقل می‌سازد از آغاز تا ماروز در کتابی به نام «نه چپ، نه راست، هم چپ و هم راست» منتشر ساخته است.

نویسنده در آغاز «تئوری سیاست مستقل ملی» را تشریح کرده و پس از نگاهی به این سیاست در گذشته‌های دور و دوران صفوی افسن و زند و فقار جا به

زمان حاضر رسیده، آنگاه به تفصیل جریانات و کنکشن‌های سیاسی قرن اخیر را در ایران و جهان مورد بررسی قرار داده و برایت‌های خود را از حادث این سالها و فشارهایی که از سوی سیاست‌های مختلف بر ایران وارد می‌شده توشه و پیروزی ایران را درین گرداب‌های ثابت و

بقیه در صفحه ۱۰۸

حافظ، بی‌شاخه نبات

طووطی طبع من از هند بر ایش نبود
حافظی بود ولی شاخه نباتیش نبود
خانه زاد قسم، وای! که این مرغ ضعیف
زادنش بود ولی حق حیاتیش نبود!
شهریار

از: محمد زهرا

مشت در جیب

«محمد زهرا» ششمین کتاب شعرش «مشت در جیب» را به دخترش «نگین» عذری کرده است با این چند مصروف زیبا: به «نگین» آن نهال نازک باع
که رگش جویبار نازه ما است
خون جان، جوان، روان در آن
دو قطعه کوتاه زیر نویسه‌های از شعرهای این کتاب است که گوینده بر آنها
نامی نگذاشت است ظاهراً ثبت اساس‌ها یا اندیشه‌های او در لحظه‌هایی گذرا
بوده است، اما از سادگی، به خاطر ماندنی است:

کوه با کوه سخن می‌گوید
من و تو اما
در پس پنجره حنجره مان
تار آواها

پژمردند

□

به آفتاب بگو:
زیر سقف تاریک است
یک آشیانه ترا یاد می‌کند امروز
«گرم نما و فرود آ

که خانه خانه تست»

شنیدنی... خواندنی... و نوشتنی

توتا جدا شدی از من زمانه سوخت مرا
چنین بود چوگل از پیش خار برخیزد!
ابوالحسن فراهانی
نمی‌دانم ز منع گریه مقصود ترا، ناصح!
دل از من، دیده ازمن، اشک از من، آستین از من!
خواهمش از دل به یاد دیگران بیرون کنم؟

دیگری با او نمی‌آید به یاد چون کنم؟
فاراغی استرآبادی
کمینه مرتبه عشق، عشق مجنون است
محبت کم ازین، داخل محبت نیست!
میر محمد مؤمن

گذرگاه خدنگ غمزاً اوست
دل مارازیارت می‌توان کرد!
آقای کرمانی
«نظم» زیان نکرد اگر بنده تو شد
خود را فروختن به تو، یوسف خریدن است!
نظم هروی

۲۰ میلیون

اخته



→ - کود شیمیائی در این آزمایشگاه کشف شد.

بنفع آلمان‌ها پایان یافت. چون به ثبوت رسید که علم و صنعت نه فقط خود را مدیون آلمان می‌داند بلکه بسیشتر اختجاجات و اکتشافات آمریکا نیز بدست آمریکانیهای آلمانی‌الاصلی صورت گرفته که بصورت مهاجر به قاره آمریکا رفته و در آن کشور ریشه بیدا کرده‌اند.

بنفع گروهی از محققان مهندسین اختجاجات بشر در ۴۰۰ سال اخیر اختراع اتومبیل و صنعت چسباب است. «گوتلبرگ‌ایمپل» آلمانی با اختجاج اولین اتومبیل به انسان دویا چهاریای اضافی بخشید و گوتلبرگ مخترع ماشین چاب رونق باسادی را در دنیا تسهیل کرد و راهی برای ارشاد علم و دانش از طریق چاب کتاب‌ها بوجود آورد.

اگر صنعت چاب و کتاب در دنیا نبود علم همگانی نمی‌شد و به سرحد وسایه امروز نمی‌رسید و تمدن و تجدد هنوز در مراحل اولیه لشکار بود.

آلمان پر مخترع‌ترین کشور دنیا

در طول ۴۰۰ سالی که قدرت‌های استعماری اروپا متولد شدند و کشورهای نظری انگلیس، فرانسه، هلند، بلژیک، آسیانیا، و هر تغالم جهانگیری کردند و استعمار را در آفریقا، آسیا، آمریکا، و استرالیا گسترش دادند، آلمان کو اینکه گماهه هوس میزروی از آنها را مهسر راه داد لیکن در اصل بدقوهه فکر و فانتزی خود متکی ماند و چیزی نگذشت که سیل



→ - هنلاین اولین ساعت جیبی دنیا را ساخت



→ - اولین دوچرخه چوبی و مخترع آن



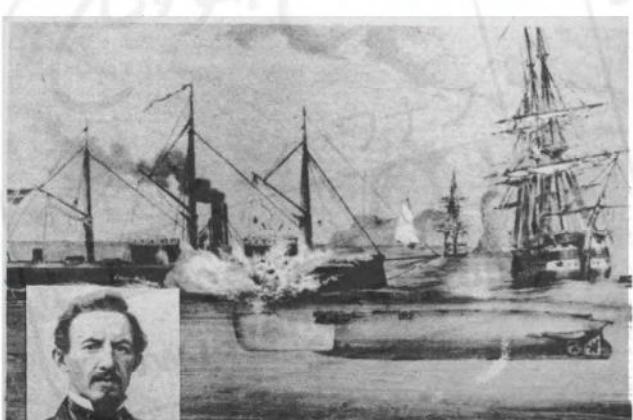
→ - یوهان گوتلبرگ مخترع صنعت چاب اولین روزنامه چاپی را ملاحظه می‌کند

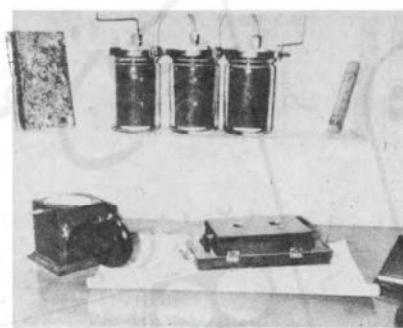
به اعتقاد شما، از نقطه نظر اختجاجات و اکتشافات کدام کشور به گردن مردم دنیا بیشتر حق دارد؟

آمریکانی‌ها می‌گویند: آمریکا
و آلمان‌ها می‌گویند: آلمان

عقیده مقاولات دو ملت آمریکا و آلمان که تاحدی هم به شرور ملی آنها مستکی می‌باشد، چندی پیش بحث جنگ‌حال برانگیزی در دنیا بر انگیخت که بالاخره

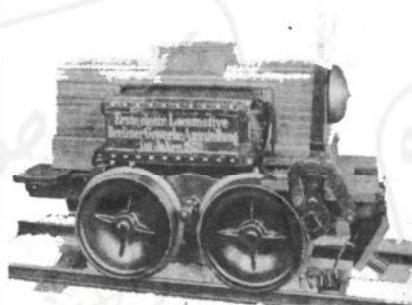
→ - مهندس «ویلهلم باوئر» نخستین زیر دریائی را ساخت. این زیر دریائی وقتی زیر آب رفت دیگر روی آب نیامد.





فیلیپ رایس مخترع تلفن

اعد طول ۰۰۴ سال!!



ورنر فن ریعنس و اولین لکوموتیو برقی دنیا

جهانی روی هواپیماهای شکاری سوار کردند. حتی اختراع کامپیوتور که دنیا آن را به غلط آمریکایی تصور می کند آلمانی‌اصل می‌باشد، جون که بنیاد تئوری مغز-الکترونیکی را به روفسور «گوتفریدویلهام» در قرن هشدهم کارسازی کرد و «کنرادزوسه» در طول دهه سوم قرن بیستم نتشه آن را پیاده نمود.

سالی ۶۰۰۰۰۰ اختراع
آلمانی‌ها طی ۰۰۰۰۰ سال



اوتوهان شکننده اتم (نفو سسط) درباره چگونگی شکسته شدن اتم توضیح میدهد

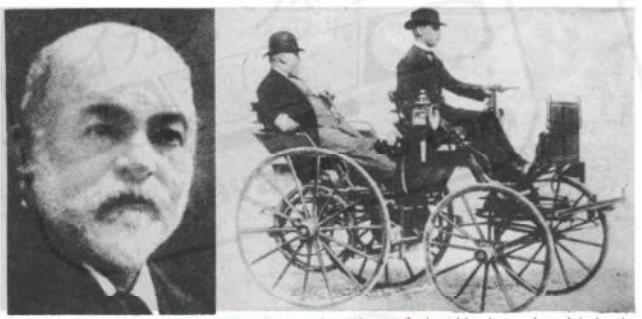
در مجموع ۲۰۰۰۰۰۰۰ اختراق کردند وابن اختراعات در اداره ثبت اختراقات اروپا به اسم مخترع‌انشان به ثبت بقیه در صفحه ۱۰۵



ورنر فن براؤن خالق موشک آبولو

گردید. موتور جت هواپیما نیز یک اختراق آلمانی است وابن نوع موتور را آلمان‌ها اول بار در انسای جنگ دوم روشنگ رونگن و نمونه‌ای از دستگاه

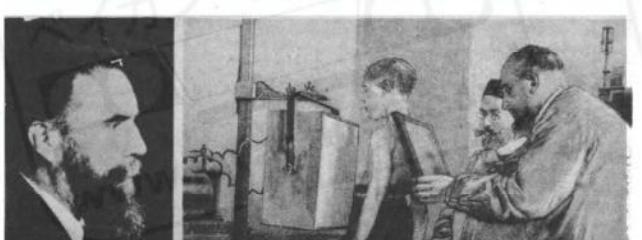
اگر تلویزیون، فن چاپ، اتومبیل، موتور جت، کود شیمیائی، ساعت، دوچرخه، و... و... و هزاران وسیله دیگر اختراع نمی‌شدند، امروز دنیاچه وضعیتی داشت؟



دایملر اولین اتومبیل را اختراع کرد. اتومبیل مدل کالسکه‌ای از او با نتیجه مصرف می‌کرد.



آمیل برلینر کاشف صفحه گرامافون، خوانندگان قدیمی مجبر بودند در شیپورها فریاد بکشند



زنان شوروی هم طغیان کرد

۸۵ درصد خدمات پزشکی، و ۷۲ درصد مسئولیت‌های آموزشی، بر عهده زنان است!
در شوروی، از هر ۱۰ دیپلمه، ۶ نفرشان زن هستند!

دختروں، مرد روس را «ولگرد عامی و خشن» توصیف میکند و حاضر نیست احترامی برای او قائل شود.



شعار زنان شوروی
چنین است:

بچه کمتر،

طلاق بیشتر!

سرانجام، سرو صدای زنان شوروی هم
بلند شد!... ندای آزادی خواه، اکون از آن
سوی دیوارهای آهنین نیز به گوش
میرسد....

زن روس از موقعيت شغلی خود پسیار
راضی است. وای در زمینه ازدواج و زندگی
زنشویی به تنگ آمد، و احساس شکست و
بریشانی میکند. اگر چه در این سرزمین،
تعداد زنان بیشتر از مردان است، پسیدا
کردن شوهر کارسیار دشواری است، بسا
وجود این زنها شوهدار، بدnon هیچگونه
تأمل و تردید، تقاضای سلاطی سیکنده و بعد از
طلاق هم، به ندرت امسان ازدواج دوباره را
پیدا می‌کنند.

این مساله در حال حاضر، از حادترین
مسائلی است که در این سرزمین پنهان
طرح شده و بطور چشمگیری در مطبوعات
روسیه بین منتقدان کشته است. پس کجا
هستند آن دختران سازگار، پر تحمل و سر
بزیر روس؟ و چه می‌اندیشند این زنانی که
مقامات عالی شوروی عمیقاً و با نگرانی در
موردهشان به بحث و مذاکره نشسته‌اند؟

بچه کمتر، طلاق بیشتر!

آیا نهضت آزادی زن، زنان روس را هم
تحت تأثیر قرار داده است؟ با اینکه زنان این
سرزمین بدون آنکه خودشان بدادند، از این
نهضت بپروردی میکنند؟ هر چه باشد، اخیراً در
سوره طرز فرثار زنان روسیه شوروی به
تفصیل صحبت می‌شود. روزنامه‌های
محافظه‌کاری مانند «لیپتراتورنایا - گازتا»
برای بحث در همین زمینه مبادرت به درج
نامهای سوزناتک زنای میکنند که در باره
مشکلات زندگی زنشوی خود قلم‌فرسائی
کرده‌اند. مساله از زمانی مورد بحث قرار
گرفت که آمارگران روسی با انتشار آماری که
از نظرنام میگذارند، به روسها هشداری
تکان دهندۀ دادند. این آمار در اواخر
سالهای ۱۹۶۰ باطلاع روسها رسید: کاهش

ه‌اند!



در روسيه شوروی از هر سه ازدواج يك ازدواج منجر به طلاق ميشود. بهمين جهت تعداد بیوه زنان در شوروی بسیار زياد است.

پادگاری است از آخرین جنگ جهانی که شربوت خوری متهم میکنند. ولی این اتهام باعث از میان رفتن گروه زیادی از سربازان یعنی مردان روسيه شد. میزان این اختلاف، یعنی زیادتر بود تعداد زنان نسبت به تعداد مردان، در ابتداء رقمعی بسیار بزرگ بود، و بمرور هم چندان کوچک شد، زیرا مرگ و میر در میان مردان، حتی در زمان صلح هم، بیشتر از مرگ و میر زنان است (شاید در این مورد هم و دگر مقصود بسیار باشد). از طرف دیگر، عده زیادی از چهار تا پنج میلیون سرباز روسی، در خارج از خود روسيه، یعنی در میتوانند همسر دیگری اختیار کنند. میتوان چنین نتیجه گیری کرد که تعادل روابط میان زنان و مردان روس در هر ریخته است. اگر بخواهیم با اصطلاحات اقتصادی بقیه در صفحه ۹۰

صریح و سرد، برای بوسیله اقتصاد دان رومن «پردازش» قیام گنند. نیست به عقیده او، فقط افراد یک مرد در نوشیدن و دکا، دلیل ناراضائی یک زن از زندگی خانوادگی و زناشوییش نمیتواند باشد. «پردازش» اضافه میکند که اگر چه بیشتر اوقات زنها برای تضادی طلاق پیشقدم میشنوند، ولی اکثر شوهرها هم ۵۵ درصد ریختن قانون عرضه و تقاضا هستیم، در حالیکه تا چندی پیش بظر میآمد که در این زمینه هم مانند زمینهای اقتصادی قانون به قدری زیاد است که این مردها برای این میتوانند همسر دیگری اختیار کنند. میتوان عرضه و تقاضا محکم و با بر جا باشد. رابطه میان و دکا و زندگی زناشویی

سریع زاد و ولد در تمام جمهوریهای اروپایی روسيه شوروی (بر عکس) جمهوریهای آسیایی) بزودی بحران شدیدی از لحاظ کمبود کارگر و نیروی کار خوان تولید خواهد کرد، به این معنی که جمعیت روسيه را بیشتر افراد میانسال و کهنسال تشکیل خواهند داد. برای جلوگیری از روز این خطر، حمامات و تشویق خانوادهای بر اولاد، مراام و شعارات اصلی دستگاه دولتی شد. مبارزه اینکو توپیکی، که براساس شعار «خانواده، کار، وطن» بی ریزی شده بود، توسعه یافت. تلاش و تحقیق پژوهشکاران، برای جستجوی وسائل با داروهای مدرن جلوگیری از بارداری، بطور محسوسی کاهش یافت. سقط جمیں که تا آن زمان مجانی و راحت بود، دشوار و گران شد. از هیچ تلاشی برای بالا بردن نسودار افزایش جمعیت خانوادهای میهد. معنی شدن، به یانی رفتن ادامه میهد. را در شمار ملت‌های توسعه یافته‌ای قرار داده است که در آن، خانواده‌های کثیرالولاد، از نوع خانواده‌ای روسنایی، کمتر ۷ بدده میشود. کنی نیست که تمام بدبندی‌های اجتماعی صنعتی هم، در روسيه شوروی پدید آمده و پرسنلت در حال افزایش است. که از این پدیده، **«کشور طلاق»** است که اساس میاختات و مذاکرات سیاسی در مورد رفتار زنان را تشکیل میدهد.

زنها بیشتر خواهان طلاق هستند

در سال ۱۹۶۰، در روسيه شوروی در برابر هر ۱۰۰۰ ازدواج ۱۰۸ طلاق به چشم میخورد، اما در سال ۱۹۷۵، باز هم در برابر همان ۱۰۰۰ ازدواج، رقم طلاق به ۲۸۸ رسید، و در سال ۱۹۷۶ به ۳۲۲ بود...

آمار منبور نشان دهنده این واقعیت است که از هر سه ازدواج یک منجر به طلاق میشود. و این بیماری سری هنوز هم بشدت در حال افزایش است و تا یکی دو سال دیگر پنهان در صد (او شاید هم بیشتر) ازدواجها منجر به طلاق میگردد. اگر قصد روسمان این است که در این زمینه (مثل بسیاری زمینه‌های دیگر) بسیار آمریکاییها بررسنند، و حتی از آنها بپوشی بگیرند، باید اعتراف کنیم که بپرسیدند! ولی مسلمان این آنها خلاف این است: آنها خواهان خانواده‌ای هستند با دوام و صمیمی که کانون مرکزی قوی و با ارزش بسیک جامعه بانیت باشد و بتواند فرزندان بپشتی تحويل جامعه دهد. در اینصورت باید گفایش شدید زوج‌های روسمان را به طلاق متوقف سازند، و این روزها

پزشکان با دلایل محکم ثابت می‌کنند که:

پر مادران هنرمندان علمی تئاتر

کودکان پدر و مادر سیگاری
پنج برابر بیشتر از کودکان
والدین غیرسیگاری مریض
می‌شوند!

این بچه‌ها بر خلاف میل
خودشان هر روز سیگار
می‌کشند!

اگر پدری روزی ۱۰ سیگار در فضای
اتاق یا آپارتمان خانه خود دود کند
طفل خردسال او با بلعیدن دود
سیگار پدر انگار که چهارتا سیگار
شخصاً کشیده است.

مادر دریافت کرده به جنین می‌رساند و
گاز کربنیکی را که جنین پس میدهد دفع
می‌کند. پس از این دفع جنین هم توسط
پلاستیک دفع می‌شود. هر جنین هم
بعضی مولکولهای غذائی برای وارد شدن
به خون جنین بعده دفع می‌شود. این اتفاق
وظیفه مهم دیگر جفت جنین ساختن
موادی است که بین جنین در مقابل
بیماریها و میکروبها و عفونت‌ها مصونیت
می‌بخشدند.

یکصد و سوییجفت جنین متعلق به
زنهای معتمد به سیگار و ۱۳۰ جفت جنین
متصل به زنهای غیرسیگاری در تحقیقات
اخير دانشمندان مورد مطالعه قرار گرفته
است. مقادیین این جفت‌های جنین را در
آزمایشگاههای مججهز استراسبورگ مورد
آزمایش دقیق قرار دادند بدون اینکه
بدانند کدام جفت‌ها متعلق به زنهای
سیگاری و کدام متعلق به غیرسیگاری‌ها
است. روی هر جفت جنین سیک بریدگی
ایجاد کرده و از آن عکس می‌گرفتند.
مشاهده این عکسها بهتر از هر نظر و
خطایهای نشان میدهد که دخانیات برای
جنین تا چه حد ضرر و مسموم کننده
است. روزنهای و تارویوبود جفت جنین در

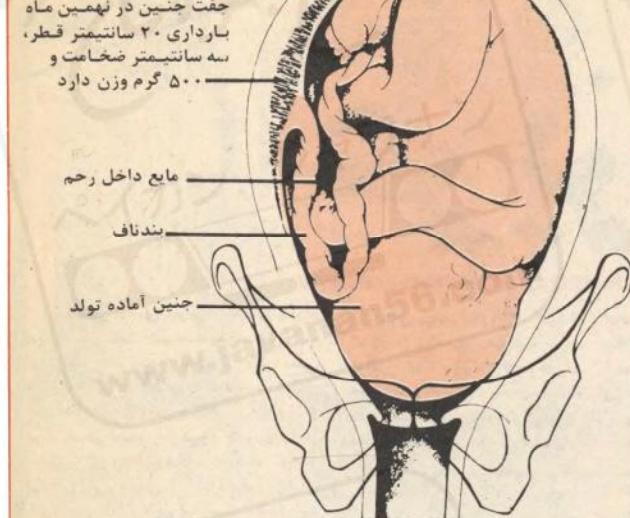
به این آمار به دقت توجه کنید:
۱۳ درصد اطفالی که مادر انشان هنرمند
پاره‌داری روزی ۰ اسیگار می‌کشند باشد
غیر کارهای متولد می‌شوند و ۳۵ درصد از
اطفالی که مادر انشان در دوران حاملگی
روزی دوسته سیگار می‌کشند متولد
تولد رشد کافی نداشند.

طبق آخرین آمار بدست آمدۀ در
فرانسه از هر هزار نوزاد متولد از مادران
غیرسیگاری ۹ نوزاد مردۀ متولد می‌شود
در حالیکه بین مادران سیگاری این رقم به
۲۳ در هزار افزایش می‌باشد.

گرچه این آمار خانه‌ها را به وحشت
می‌اندازد ولی عیب کار در اینست: آماری
را که امروز می‌توانیم فردا یکلی فرمایش
می‌کنیم، پس بهتر است این عکسها را به
دقت نگاه کنید، عکسها تا که گویای از
اعداد و ارقام هستند. این عکسها توسط
یک گروه محقق گردآوری شده که با
پزشکان متخصص زنان و زایمان
بسمارستانهای استراسبورگ فرانسه
همکاری دارند. این پزشکان ۲۶۰ جفت
جنین (پلاستیک) در اختیار محققین قرار
دادند. پلاستیک (جفت) را بسطی است بین
جنین و بدن مادر، که نقش ریه را برای
جنین ایفاء می‌کند زیرا اکسیژن را از خون

حامله

جنین میشود!



بند ناف را بسط بین جنین و بلاستنا است و جنین اکسیژن و ذخیره‌های دیگر مورد لزوم خود را از طریق همین بلاستنا (جفت جنین) از بدن مادر دریافت میکند.

صد در صد تهدید میکند شما سیگار میکشید و فضای اتاق را آلوده میکنید و فرزندتان سرفه میکند. در فضای کوچک آپارتمان و اتساق دود سیگاری که برآندهاید بعض مشود و فرزند شما آنرا استنشاق میکند. نمیتوانید ادعای کنید که سیگار کشیدنتان و عوارض ناشی از آن، فقط بخودتان مربوط میشود زیرا مقداری از دود هر سیگاری که میکشید بررسیها ثابت کرده که اطرافیان یک سیگاری از دود و عوارض سیگار در امان نیستند و لو ایسکه خودشان سیگار نکشند. همسر یک مرد سیگاری که روزی ۲۰ تا ۳۰ عدد سیگار میکشد، ولو که خودش سیگاری نباشولی از دود سیگار شوهر خود صدمه می‌بیند تحقیق دامنه دار و پر شک فرانسوی به ناسیانی دکتر «ساید» و دکتر «لولوش» ثابت کرده است که بجهه‌های ممتازان به سیگار و برابر بقیه بجهه‌ها برای استلاله عغوفت‌های دستگاه تنفسی آمادگی دارند.

در آخرین کنگره جهانی مبارزه با سیگار که در بیسپورک برگزار شد، پروفسور «ارونو» ثابت کرد اگر ادار شخصی را که معتاد به سیگار نیست ولی در اطاقی که دیگران سیگار میکشند و عمل تهویه صحیح در اتاق انجام نمیشود تجزیه کنندقدار قابل توجهی نیکوتین در آن مشاهده میشود.

یک بزرگسال اگر دو ساعت در معیطی پر دود قرار بگیرد (مثلًا کوبه توں - اتومبیل و یا اتاق پر دود و غیره...) درست مثل اینست که حدود دو تا سه عدد سیگار کشیده باشد.

اما نکته مهم و قابل توجه اینست که تاثیر هو ماده سمسی مناسب با وزن بقیه در صفحه ۱۲۶

جفت جنین یک زن

غیرسیگاری در دوران حاملگی
این عکس چهل بار از اندازه اصلی
بزرگتر شده است

خون مادر بین این
فاصله‌ها و شیارهای بزرگ جریان دارد

اینها اکسیژن خون مادر را به جنین
 منتقل می‌کنند

جفت جنین یک زن سیگاری در دوران حاملگی

این عکس چهل بار از اندازه اصلی
بزرگتر شده است

این آماں‌ها در جفت
جنین زنهای غیرسیگاری وجود ندارد

فاصله‌هایی که باید خون مادر در آن
جریان پیدا کند در جفت جنین (بلاستنا)
زنان سیگاری تقریباً ناپذید میشود.

شیارهایی که اکسیژن خون مادر را به
جنین منتقل میکند بسیکد بسیکد
بسیبدهاند

این بجهه‌ها علیرغم میل

خودشان سیگار می‌کشند

امروزه تمام پرشکان متفق القولند که
دود سیگار بزرگترها سلامت بجهه‌ها را

عزیز جان!

پدرم سی و هشت ساله بود که با مادرم که دختر یکی از تجار کردستان بود و در آن زمان بیش از پانزده سال نداشت ازدواج کرد و آنها در طول زندگی مشترکشان صاحب یبغ فرزند شدند که من سومن آنها هستم.

سالها بدبانی هم می‌دویدند مادرم روز به روز حوان تر و با طراوت‌تر می‌شید و بهمان نسبت پدر پیرتر و فرسوده‌تر. پدر همیشه خسته و بی‌وحوصله بود و حالا من می‌فهمم که علت چه بود. او هر سال در امور مالیش ضرور بیشتری می‌دید و در سالهای آخر عمرش بعزم خانه و باغی که در آن زندگی می‌گردید، و تعدادی گاو و گوسفند چیزی برایمان نهاده بود.

آن روز را خیلی خوب بخاطر دارم و میدانم که تا آخرین لحظه عمرم بسیار خواهم داشت آن روز را که برای همیشه مهربانی‌های دستهای پدرم، زبان پدرم و لگاه پدرم را از دست دادم، با تمام قوا اشک می‌ریختم، فریاد می‌کشیدم و سرمه در و دیوار می‌کوبیدم و با تمام کوچکی عظمت فاعله را بخوبی در ک میکردم. من به قسمت و تقدیر تا حدی استقاد دارم نصیدانم شاید اینهمه جزئی از سرنوشت من و خواهاران و برادرانم بود که در کوچکی، بستیم بشویم. سه‌تار، خواست خداوند بود، خداوندی که بحیل خود به بند گانش زندگی می‌سیده د و بخواست خود آن را می‌گیرد.

با مرگ پیدم مقدار علاقه و احترام و محبت خویشاوندان از ما بربریده شد و مادرم که تحمل آنمه بی‌مهری را نداشت، یکسال بعد خانه و باغ و زمینی را که داشتم فروخت و همگی از کرانه‌نشاه به تهران آمدیم. خانه کوچکی خردیدم و زندگی تازه‌ای را شروع کردیم، یک زندگی کمال‌زادی که گاهی با شکلات و کمپودهای روپرو میشد اما مادرم همیشه گردش را صاف و محکم نگه میداشت و می‌گفت که هیچ کمپودی نداریم و زندگی را به راحتی می‌گذرانیم و اجازه ننمی‌داد که احیاناً عموماً متین بر مادرش باشند. در این میان تنها داتی من که سالها بود در تهران زندگی میکرد، مرتب بسیار سرمه‌زد و با صعبیت دستی بسرمان می‌کشید. او تنها زندگی میکرد و مادر یک بار برایمان تعریف کرد که خان داتی اسالها پیش از طرف پدرش مأمور میشود که برای انجام کاری به ده برود و در آنجا عاشق دختری می‌بیند و بخفاشه با او ازدواج میکنند ولی پدر بزرگ بعد از آگاه

من برخلاف دیگر برادرانش بمال دنیا توجهی نداشت و باساوت چندان آشنا نبود و به سینم خاطر آهسته آهسته ژروتش را از دست میداد زیرا که قسمت عصده آن را صرف دوستان و آشنايان و بخصوص مستمندان میکرد.

خانه‌های پرقدرت روزگار خودشان بودند که بعدها مرگ پدر صاحب زمین و املاک فراوان شده بودند. عموهای من تمام صفات و خصوصیات یک خانزاده را داشتند و با رعیت هممان رفتاری را بخصوص مستمندان میکردند. پدر

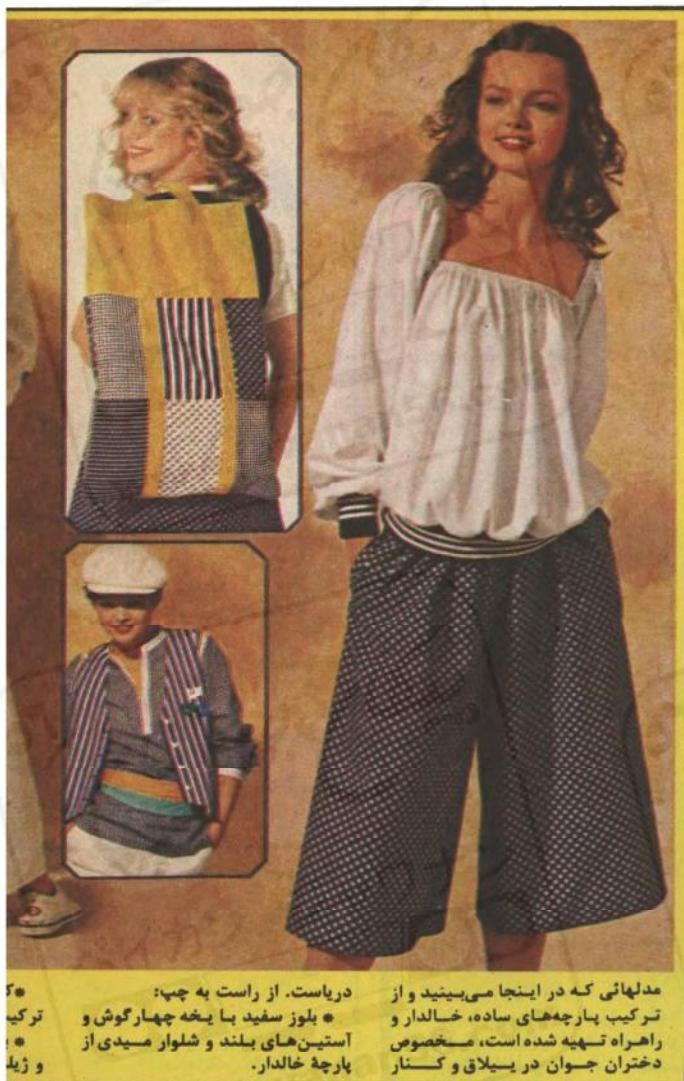
هنوز صدای گرم و مهربان پدرم توی گوش است که همیشه بمن که دختری‌چهای بودم می‌گفت: «دختر، سعی کن زندگی را همان طور که هست قبول کنی نه آنطور که می‌خواهی باشد، تو را هرگز قادر نخواهی بود چیزی را در زندگیت عوض کنی و تنها خودت را زجر میدهی پس زندگی را با تمام خوبی‌ها و بدی‌هایش همان طور که هست بپذیر». مقدر آن روزها قشنگ و خوب بودند. روزهایی که من بین خیال با بیجهها بین درخت‌های خانه‌مان می‌دویدم و بازی میکردم بدون اینکه بدانم سرنوشت چه بازیها برای هر یک از ما رقم زده است. روزهایی که همه چیز داشتم و بالاتر از همه بیز، پدرم را داشتم.

پدر و عموهای من از اعقاب یکی از



دختر امروز

پنجه‌ای بزنپای جوانان



دریاست. از راست به چپ:
مدل‌هایی که در اینجا می‌بینید و از
ترکیب پارچه‌های ساده، خالدار و
آستین‌های بلند و شلوار می‌دی از
دختران جوان در سیلار و کنار
پارچه خالدار.
و زید

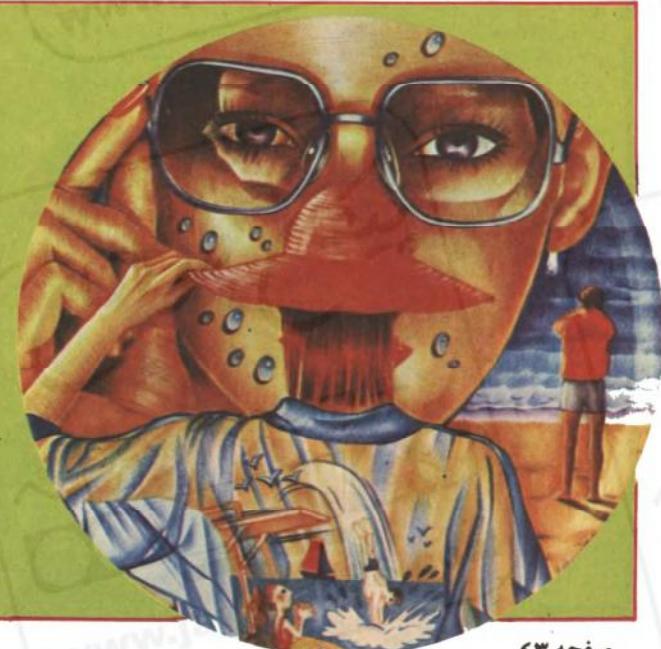
تابستان

برای شما چگونه فصل

اگر به سفر می‌روید و اگر در خانه می‌مانید، بهر حال به شخصیت واقعی خود را بهتر خواهید شناخت

* نشستن، زانوی غم به بغل می‌گیرد و حضرت سایر ایام سال را می‌کشید؟
- تعطیله به منزه در روز می‌روید
- می‌گردید و مناسبه به نقاوه

بنظر شما تابستان چگونه فصلی است؟
فصلی داغ، خفچان آور، کسل کننده و عاری از تنوع است؟ یا فصل سماجراه، هیجان‌ها، سفرها، برخوردها و آشناهی هاست؟
آیا در این فصل شما از تعطیلهای خود طبق یک برنامه‌بازی قلی استفاده می‌کنید و از اینکه میتوانید تنوعی در زندگی خود بوجود آورید لذت می‌برید، یا باخاطر بی برنامه‌بودن و در گنج خانه در پایان نتیجه را ملاحظه کنید.



از کوچکترها گوش کنیم

نکته پرانی



شهلا علی‌پور - فومن
* مدام از چشمان عسلی من تعریف می‌کرد، اما بزودی فهمیدم چون بیماری قند دارد، از خوردن عسل محروم است...

شهرزاد حسین دوست - سقز
* عشق آتشین اگر هیچ فایده‌ای نداشته باشد این امیاز را دارد که عاشق در پیوسه سرما میتواند خودش را با آن گرم کند.

سوسن محمدی - تهران
* هزار پا پر خرج ترین موجود زنده در روی کره زمین است، زیرا هنگام احتیاج به کفش مجبور است ۵۰۰ جفت کفش بخرد!

مینا گلابی - تبریز
* از دوست خواستم در مورد مشکلی که برایم بیش آمده بود راهنمایی ام کند. گفت: «بس دوره راهنمایی را برای چی گذاشتند؟» سیما محمدی - شاهروود

مهران صلحادوست - رشت
* تلفن تنها وسیله زبان بستهای است که همیشه موجب زبان درازی می‌شود!
ناهید گوهرکش - تبریز
* وقتی که میخواستم از شهد لبانش قطراهای بنویشم، ناگهان زنیور نگاهش

بهداشت و زیبائی

ترجمه: بنفشه عبدی

دریا

بهترین دوست و دشمن شما!

قدم بزندید، به تمام قسمتهای بدن که در معرض تابش آفتاب سرداراند کرم مخصوص آفتاب سوختگی بمالید. اگر صورتتان پوستی خشک دارد، از کرم مخصوص آفتاب سوختگی بصورت خود نیز بزندید، وای اگر پوست صورتتان چرب یا مختلط است دور حلقه لسها و حلقه چشم را با کرم مرتقب کننده با دقت ماساز دهید بطوری که کرم مرتقب کننده تا اعماق پوست نفوذ پیدا کند (فقط دور لب و حلقه چشم)، در ضمن موهایتان را نیز با یک کلاه حسبی بپوشانید.

* اگر شما نیز جزو کسانی هستید که همیشه موهای خود را می پیچید، باید به این نکته توجه داشته باشید که هر چقدر موهایتان را پیچید، هوای شرجی دریا باعث می شود که آنها حالت خود را از دست بسدهند و بصورت اصلی خود برگردند. برای رفع این اشکال باید هنگامی که موهایتان را پیچیدهاید، روی نکتک پیکوودهای که سوهایتان دور آنها پیچیده شده است، مقداری اسری مو بزنید، سپس صبر کنید تا سوهایتان کاملاً خشک شود، بطوری که

بقیه در صفحه ۹۵

فصل، فصل گرهاست و بازار دریا و شنا داغ، اما اگر شما هم خیال دارید به دریا بروید، قبل از این نکتهها توجه کنید تا از خطوط و مسوارض ناراحت کننده آب و آفتاب در اسان بمانید.

* هنگامی که میخواهید وارد آب شوید، مالیدن کرم مخصوص آفتاب سوختگی را فراموش نکنید و توجه داشته باشید که گونهها، دماغ، پشت گردن، و

قسمت بالای قفسه سینه و همچنین

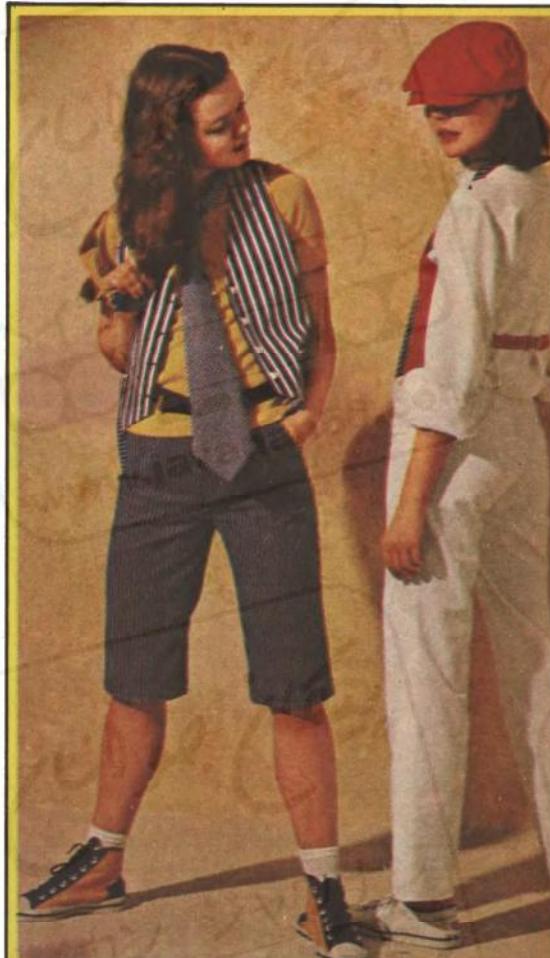
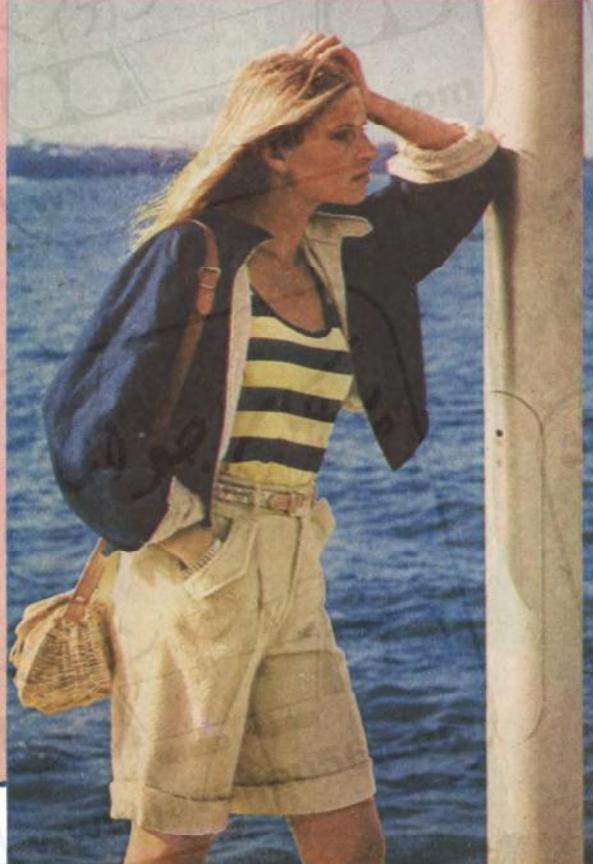
سرانهایها بیشتر از سایر قسمتهای بدن

در معرض تابش آفتاب قرار می گیرند و

سلماً بیشتر می سوزند.

* آب دریا باعث زبرشدن و کدر شدن رنگ موها میشود، و موها بعد از خشک شدن سرکش و حالت ناایدیر می شوند. چاره این مشکل تنها این است که بعد از مر آبتنی در آب دریا، موهای خود را یک یا دو بار با شامبو بشویند و با دقت آبکشی کنید. سپس با یک احیاء کننده مو که انواع مختلف آن وجود دارد، موها را ماساز دهید و دو باره آبکشی کنید، سپس شانه بزنید. خواهید دید که موها لطفات و نرمی سابق را بدست آوردهاند.

* اگر میخواهید زیر آفتاب در ساحل



ف مخصوص گستار دریا از
پارچه‌های مختلف.
شلوار سفید و زیله روی آن که با
کراوات تزئین شده است.
ز خالدار با شلوار سفید ساده
اهواز برای روی بلوز

ت خودشناسی هفته
لی است؟
پاسخگوئی به پرسش‌های این تست،

رسنی‌ها

و کنار دریاست؟
۳- وقتی که فصل تابستان فرا می‌رسد و تعطیلات آغاز می‌شود، آیا امیدهای بیشتر و تازه‌تری برای کشف دوستان خوب و استفاده از مزایای معاشرتهای سالم در خود احساس می‌کنید؟
۴- آیا در فصل تابستان از فرست و فراغت بیشتری که در اختیار دارد، برای رسیدن بخود و رفع نقطه مغذی‌های بقیه در صفحه ۹۵

ا منتظر شما تابستان فصل
برای گشت و سیاحت و مسافرت
بدنی و استفاده از مزایای بیلاق



دو تمرین مناسب

برای باریک کردن کمر و تناسب باسن و رانها

نکیه دهد. در حالیکه سرتان را بهائین خم کردگاید، زانوی راست را خم کنید و بطرف پینی بجاورید، سپس پا را بطور مستقیم به عقب بکشید و سعی کنید دراین حالت تا آنجا که میتوانید پا را

* تمرین اول
برای باریک کردن رانها و باسن این تمرین بسیار مناسب است:
دو گفدهست و زانوها را روی زمین



* تمرین دوم

این تمرین ساده در حالیکه برای زیبائی و تقویت عضلات پا مؤثر است، باعث باریک شدن کمر و کوچک شدن

خودکشی

راه حل مقابله با مشکلات فیست

خیلی تعجب آور است چون تا بحال تا این حد خود را در مسانده و تنها احساس نکرده بودم، وقتی فکر میکنم میبینم هیچکس را حقیقتاً ندارم، ظاهراً خیلی دوست و اشنا دارم ولی جه سود که هیچگدام قلب ای و روح ای بمن نزدیک نیستند، عی میکنم شاخهای از امید پیدا کنم و دستم را به آن بگیرم تا شاید به کمک آن از این دنیا تاریکی و میأس رها شوم ولی متناسفانه دستم به هیچ چیز تمیز نداشتم.

بنگر خود کشی افتاده ام، چطور است خودم را بکشم و راحست شوم، شاید بدبیتر تیپ دل بعضی آدمها بدرد بیاید و از خواب غفلت بسیار شوند و صفا و محبت را جانشین سیاهی و یستی وجودشان کنند. شاید بی بسزند که زندگی آنقدر ارزش ندارد و آنقدر طولانی نیست که آنرا با قهر و دشمنی بگذرانند... به دوستم خبره میشوم، میگوییم اگر من بیمزم آیا و جدان کسی بیدار میشود؟ با خوسردی میگوییم: «از انجام اینکار مصروف شو، چون تنهای کسی که لطمہ میبیند باز هم تو هست، آنهای



سیمای ناموران

زامنهوف

پزشک اندیشمندی
که زبان بین المللی
اسپرانتو را اختراع
کرد

بسیاری از اندیشمندان جهان، از سده‌های پیشین تا کنون، علت جنگها و اختلافات و گشمشاهی بین اقلیتی را در گوتانگوئی زبانها جستجو کردند و گفته‌اند که اگر یک زبان بین المللی در سراسر جهان رواج پیدا کند، جنگ و خونریزی و اختلاف از روی کوزمین ریشه‌کن خواهد شد، زیرا افرادی از ملل و نژادهای گوناگون، میتوانند با این زبان بین المللی تکلم کنند و حرف یکدیگر را بفهمند و بدینگونه جانی برای نفاق و دشمنی باقی نخواهد ماند.

البته این نظریه جای بحث فراوان دارد، اما در قرن گذشته، یک پژوهش لهستانی برای تحقیق این آرزو گام اول را برداشت و یک زبان بین المللی اختراع کرد که اکنون نام «اسپرانتو» شهرت فراوان بددست اورده است. نام این پژوهش، «لوڈویگ زامنهوف» بود که به «دکتر اسپرانتو» نیز شهرت دارد، او سال ۱۸۵۹ میلادی در ناحیه «بیالیستوک» واقع در لهستان قدم به عرصه وجود نهاد و پس از تکمیل تحصیلات خود در رشته پژوهشی به طبایت پرداخت، اما از همان اوان جوانی در اندیشه ابتكار وارانه یک زبان بین المللی بود و پس از سال‌ها تلاش و مطالعه سرانجام زبان جهانی «اسپرانتو» را ابداع و تکمیل وارانه کرد.

زبان اسپرانتو زبان ساده‌ایست که فراگیری آن در گستربین مدت امکان پذیر است و دکتر «زامنهوف» با اختراع این زبان امیدوار بود که همه کشورهای جهان اتریا به پذیرند و تدریسش را در مدارس خود اجباری کنند تا بدینگونه هر کس علاوه بر زبان مادری خود، زبان بین المللی اسپرانتو را نیز بداند و بوسیله آن بتواند با افراد سایر ملل تکلم کند. اما متناسفانه این آرزوی پژوهش لهستانی در زمان حیات وی صورت تحقق پقیه در صفحه ۹۵



۲

با سن نیز می‌شود: به پشت روی زمین دواز بکشید و دستها را به طرفین دراز کنید. در حالیکه باسن روی زمین تکه دارد، پای چپ را آنجا که میتواند بطرف بالا بلند کنید. بدون اینکه پا را خم کنید، پای چپ را روی پای راست قرار دهد و سرتان را به طرف مختلف برگردانید. تا آنجا که میتواند بدن را بکشید. این عمل را با پای راست نیز تکرار کنید.

اینو از من داشته باش

از: ژنیک صادقی

تظاهره میراثی است که سالها حافظش کرده‌ایم و جون گنجینه‌ای گرانبهی از آن پاسداری می‌کنیم. تظاهره نیزی از زندگی‌مان شده وجودمان بوجودش بستگی پیدا کرده است. با تظاهره کردن برای خود شخصیت می‌سازیم و این شخصیت پوشالی را برخ دیگران هم می‌کشیم. کاش مختربین بزرگ بفکر اختیاع یک آنسیه درون نما هم سودند تا بتوانیم خود را در آن تعشا کنیم.

خود بودن بهترین راه برای رسیدن بهدهی‌های عالی انسانی است. ولی ما هیچ کوششی برای اینکه خودمان باشیم نمی‌کنیم. مرتب تصوراتی را که در مورد خویش داریم بزبان می‌اوریم و زمانی می‌رسد که با تمام وجود احسان می‌کنیم نه انکسی هستیم که بودیم و نه آنچه که تصویر می‌کردیم خواهیم بود. متاسفانه اکثر انسانها سایه‌ای هستند از آنجه درون خویش بپردازند و بزرگش کرده‌اند، نه خود آن چیز.

روزی بسیکی از دوستانم که در مدرسه‌ای ابتدائی تدریس می‌کند بر خودم، دوستم در خلال صحنه‌هایی که موردي اشاره کرد که باعث تعجب و تأسف شد. او گفت:

- دیدی درس سه از عن خواسته بود که راجح به شغل پدر شاگردها از شاگرد هایم تحقیق کنم. خوب منهم اینکار را کردم تا نوبت به شاگردی رسید که ادعا می‌کرد پدرش یک کارخانه پارچه‌بافی دارد.

اتفاقاً دیروز مقداری پارچه نزد

خیاطی برد و بود که سرای، لباس

بدوزد. شاگرد را در آنجا دیدم که

داشت به آن خاطک کمک می‌کرد.

آنچه وقتی سرا دید با دستها چیزی

گفت:

...

- سلام خانم معلم.

- سلام، چرا نرفتی خونه؟

- من از مدرسه که تعطیل می‌شیم

که فکر می‌کنی بعد از سرگت همیشه بیاد خواهد بود، فقط کیماد در غم دوریست اشک می‌برند و ممکن است تا مدنی است را بر زبان بیاورند، ولی مطمئن باش پس از مدتها کوتاه همه چیز از سر گرفته می‌شود، جون زندگی آنقدر حوادث ضد و نیفیض دارد که آنها ترا خیلی زود فراموش می‌کنند.

از شدیدان این سرفها کمی عصیق تر فکر می‌کنم و شاید بهتر باشد بگویم واقعیت‌بناهتر. آیا حقیقت به نفع من است که خودم را بخاطر این مردم بی‌احساس و حق‌نافشناس از پین ببرم؟ آیا آنها آنقدر ارزش دارند که من خودم را در راه آنها قربانی کنم؟

دو دل مشوم. خوب، اکنون که زنده هستم و دارم نفس می‌کشم و هنوز زیر خاک مدفون نشده‌ام، باید دست بکار شوم. باید قیل از اینکه چه فراموش شد گان فرار بگیرم کاری انجام بدهم، زندگی کنم، اصلاح کنم، و شاید بتوانم زندگی بپخش. بهتر است طوری رفتار کنم که نشان بدهم لیاقت بقیه در صفحه ۹۵

انتقاد جوانان

از: شهناز شمسائی

همگی ما

چوب ظاهر را می‌خوریم!

از آن چیزی که هست فرار می‌کند. در هر حال این یک نصوته کوچک بود و البته نمونه‌های بزرگتری هم هستند که مر را با آنها مواجه می‌شویم... روزی در سلمانی بخانمی با سرو وضعی از استه بر خود رکه نگذاشت. صحیح که به مدرسه رفتم آن بجه را صدا کردم و او پرسیدم که چرا دروغ گفته است. با قیافه حق بجانی چوب داد: آخه خانم معلم، معلم گفته بسیکی نگیم که پدرم خیاطه، معلم‌مان می‌گه ماما آبروداریم... میخواهم از شما بپرسیدن مگر شغل دوزنگی شغلی شریف نیست؟ مگر کسی که خیاطی می‌کند نمیتواند یک انسان شریف و ازاده باشد؟

ایا انسانی فقط و فقط بداشتن کارخانه بزرگ و عنوان دکتر و مهندس است؟ شاید بحث با سادر کوته فکر آن بجه امری بیهوده بشمار رود، ولی این سادر اگر به بچاش می‌گفت که پدرش زندگی‌مان را از جانی تامین می‌کند که نه تنها شغلش لطفه‌ای بدبیرگان نمیزند بلکه مشتر ثمر هم هست. آن کودک آزوی داشتن یکدیگر گارخانه‌داری بزرگ نی بپروراند و فردایش پسر از ایهام نی بود. آن مادر غیر مستقیم بفروزنده درس تظاهره کردن و خودفرمی را آموخته است و این کودک از کودکی خود را فرزند گارخانه‌داری بزرگ می‌بیند و فردایش را کسی دیگر رنگ می‌بخشد که خالق روناهای بسی اساسی می‌باشد. بهمین دلیل همیشه اتفاق و معلوم شد همسر یک تزیریاتی است که در سطح دکتری انتقام وظیفه می‌کند. این خانم به سبب موقعیت کاری شوهرش با خانم دکتر معاشرت می‌کرده و لیاسهای خانم دکتر را بغاریه می‌گرفته و به سلمانی بقیه در صفحه ۹۵



غربت بی ثمر!

بود که من با هاش کردم و در قرار دادی که بستم و به امضا رسوندم اینو قید کردیم. در ضمن دوستانه ازش خواهش کردم که حالا لحالا طرف عشق و عاشقی نزه، جهون اگر بیکار دیکه اون اتفاق بیفته این دفعه دوتاییمن خواهیم بود بدون چون و چرا. بعد از مدتی زندگی عادی، دله فراموش کرد که به زمانی عاشق بود. البته این خوب میدونم که هر گز از یادش نرفت و نخواهد رفت ولی اصلًا بروی خودش نمی‌آورد. زندگی در غرب و دوری از خانه و خانواده فشار خلیل سختی به ما می‌باشد، به همین دلیل تضمیم قدرتیم را که در گذیره ویر گشتم. اوصدیمه به شهر زیبای زادگاه هموν، چندون بیست، بدوی اینکه به کسی خبری داده باشیم، وارد شدیم. تازه مدت‌ها بود که دیگه نامه هم نمی‌نوشتم و باسته‌ها رواز حال خودم بسیار گداشته بودم. (میخواهم که خودم و حجم می‌بینم، آخون و دله همه «آقا» بودم). القصه..... چندون بیست توی خیابون‌ها راه افتادیم. مردم انگار همون مردم بودن، آره ادما هیچ تغییر نکرده بودن. شهر هم همون شهر بود. هیچ فرقی نکرده بود. همون خیابان‌ها شجر. همان درختهای ناز رنگ که بیو آنها به تمام وجود راه پیدا می‌کرد. انگار بسیار مکه دیگه حساب فصل ورود و تقویه از دسته در رفته نمیدونه الان در جه فصلی سیر می‌کنم، بیهود حال زمان به روای عادی خودش می‌گذرد. وای خدای من، اول بسم الله وارد شدنه چشم افتاد تو چشم‌های اون. منظوروم از اون قاتل بسیم چه دله. همونی که دلم رو کشت. نمی‌تونم بگم ازش متفرق چون نیستم، با وجود تمام بلاهای که بسیم آورد. پروردگار، دلم رو بینید بهجه تب و تابی افتاده، توی قفسه سینه‌مام جه بالا و یائین میپیره، هی، دل بدقول مثل اینکه ادات نیست چه قولی بهم داده بودی، فراموش نکن این دفعه پای مرگ و زندگی نکن این میونه. هی سهیلا توی چشان نگاه نکن. سرم و رو بزیر افکندم وراهی منزل شدم، نه، حق نیست ق_____ از دیدن پدر و مادرم باتو هم صحبت بشم. تو ایلسی ازت متفرق (این حرها ره رو دلم نگفت خودم گفتم). به خونه رسیدم، میتوین حمال اعضای همچه در صفحه ۹۵

ساعت از نیمه شب هم گذشته، شهر خاموش، همه مردم خوابیدن، همه جراغها خاموش، در دل تاریک این شب پر مرز واز تنها جراغ رومیزی اتاق کوچک و غصمن منه که داره کوروس میزنه. شهر قشنگ من در خوابی ناز فرو رفته. مردم انگار هیچگوک و مثون غمی توولدشون ندارن، چه راحت خوابیدن، یا شاید هم تصمیم گرفتن که غمهاي مردم آزارو لااقل برای چند ساعت هم که شده بست فراموش سپساند و راحت بخوابن. من خود نمی دونم چرا بیدارم و دارم من نویسم. میدونم این نوشتۀ های که در این دل تاریک شب بروی کاغذ میاد می‌قابل خوندن باشن یانه؟

هی!... صدای منو صدا میزنه.

میشونین؟ داره مادر.

- بله مادر.

- هنوز بدباری؟

- خوابم نعییره.

ساعت چند؟

- نمیدونم. بخواب مادر، باید صبح زود بلند شی.

بهش دروغ گفتمن. میدونم ساعت چنده ولی اگر راستشو بهش می گفتم با غریر که کرد شروع می کرد به نصیحت کردمن. تنها چیزی که الان بهش احتیاج ندارم.

منو «سهیله» صدا میزین، ملقب به «وروجک»، این اسم از قدیم رومن مونده، اون وقتها که دختر شیطونی بودم... اون زمان این اسم واقعاً برآزده خشختی من بود، ولی حالا، نمیدونم. فکر نمی کنم باید اسم رو عوض کنم. یه زمانی من شلوغترین دختر شهر قشنگ و کوچک خودم بودم. براستی که زمان جقدر زود



زندگینامه تلخ

میلیونها زن در

سراسر جهان



مدالی که یادگار ازدواج آنها بود با یک دست میکشید و کنار میزد که پاره نشود؟

«آلین» خستهتر و کوتفته از وقتی که بخواب رفته بود، از خواب بیدار شده بود. چهار قرص مسکن توانسته بودند سردرد لعنتی را که به یک میگردن دائمی مبدل شده بود شفا بدهند. ساعت دو بود که «آلین» ناچار شد دستی به سورروی خود بکشد، «زنیت» آسه بود که اورابیسیند [آلین] | چمدانی را که از شب پیش آمده شده بود به او داد. «همان چیزهایست که حرفش را باهم زده بودیم».

بی انکه قادر باشد یک کلمه بیشتر بکوید. «زنیت» چمدان را از او گرفت و گفت:

- قیافات خیلی خراب است، خونسردیات را حفظ کن.. هیچ خوب نیست که تو را در این حال بینند. انگار عزاداری.

«زنیت» که رفت، «آلین» مدتی طولانی بیحرکت ایستاد و به اشیائی که در اتاقها، اینضطر و انتظر در سکوت ایستاده بودند نگاه کرد. هر کدام از آنها تاریخچهای خاص خود داشتند. این

هشتم زوئیه ۱۹۶۶ «آلین» خیلی بد خوابیده بود. مدتی تقلا کرده تا بخواب رفته بود. بعد هم دچار کاپوس شده بود. مرتب یک دستش بطرف سمت راست تختخواب میرفت تا جای خالی «او» را حس کند. دست راست، جانی که رختخواب از حرارت تن «او» گرم نشده بود. سمت راست جانی که معمولاً شوهرها در آن سمت میخوابند. بسخوی که با دست چپ همسرشان را بسینه میفشارند و با دست راست آنها را نوازش میکنند. رأی دادگاه در خواب و رویای یک زن نمیتوانست تأثیری داشته باشد. «آلین» از خود میبریسد که حالا، «لوئی»، در جای دیگر، وقتی که میخوابید آیا اسمها را باهم اشتباہ نمیکرد؟ آیا حس میکرد که دیگر جفت سالهایش را در کنار خود ندارد؟ آیا یک نفر دیگر، یک زن دیگر، هر شب سرش را روی سینه این مردی میگذاشت که گردن بند طلایش را با

قسمت چهارم

نوشته: هروه - بازن
ترجمه و تلخیص: پری - سکندری

همسر سابق

تختخواب دور شد و دو مرد نیز بدنیال او برای افتادند.

«پیانو؟ درست است که آقا» (الین روی

کلمه اقا تکه میگرد) پیانو میزند، اما بجهها هم این پیانو را دوست دارند.»

- پیانو فروخته خواهد شد. آن را به سالن حراج میرفتند.

- تابلوها اصلی نیست یک کمی است.

لوبنی گفت:

- تابلوها اصل است و مال پدر بزرگم بوده است. قیمت این اشیاء در سالن حراج باید معلوم شود.

- چرا غصه؟ میگویند که این نوسترها را

پکنیک و در تاریکی بینمیم؟

لوبنی گفت:

- خانم اگر مایل باشند میتوانند تمام

این اثاثه را یکجا خریداری کنند.

«الین» گفت:

- اگر من در این سالها پس انداز نکرده

بودم هیچکدام از اینها خریداری نشده

بود.

دو مأمور دادگستری گفتند:

- بیهود است با هم توافق کنید.

«الین» قبول کرد که «لوبنی» کلبه

کتابهایش را بسیرد. دست به اثاثه

آشیز خانه تباید زد... فرشتها؟ میگویند

بجهها روی زمین زندگی کنند؟ آقا

رختخواب لازم دارند؟ البته... تازه

عروس سرویس ناهار خوری میغواهند؟

البته... تابلوی نقاشی از چهره بجهه؟

نه، اینها را نمیفهمم.

صدای لوبنی از خشم میلرزید:

- این تابلوها را من با خودم خواهم

برد. تنه به این ترتیب است که میتوانم

بجهها را هر روز بجهنم.

- گمان نمیکنم که آقا دیگر احتیاجی

به دیدن روزانه بجهها داشته باشد.

- بشما مربوط نیست خانم.

هر دو داشتن سرهم فریاد

میگشندند. یکی از دو نماینده گفت:

- آرام و خوسرد باشید.

لوبنی گفت:

- سالهای است که در این خانه همین

وضع برقرار است. زور گوئی، فریاد،

عصبانیت من از خیلی چیزها گذشتمام.

امروز در این خانه از خیلی چیزها

میگذردم، اما در برای پرتره‌های بجهها

نمیتوانم بی تفاوت بمانم. خانم میبداند

که ایله اثاثه خانه طبق قانون بایستی

نصف شود. بنابراین بی میل نیست ایشان

بقیه در صفحه ۹۹

چیز را قبل پیش‌بینی گردانیم. اختلافی هم که وجود ندارد.

«الین» گفت:

- اما کسی موافقت نامهای را امضاء نکرده است.

این جمله را بسیار بلند و بالحنی

بسیار خشک ادا کرد، زیرا در این لحظه

لوبنی وارد خانه شده بود.

لوبنی «هرماه یک مرد آمده بود. هر

کدام از یک جهت از طرف قانون حمایت

میشندند. مردی که هرماه یک مرد نیز

یک داور بسود». آلبین با خود

گفت: «توصیه که اگر تنها بساید سرش

کلاه برود!»

طرف این بیدن «لوبنی» گفت:

- از این اتفاق شروع میکنیم و بوفه را

قیمت گذاری میکنیم.

«الین» گفت:

- بوفه تنها نیست قفسه‌ها هم از این

سری هستند. بجهها به این بوفه احتیاج

دارند. البته امیدوارم آنرا به قیمتی که

خریده شده شده نخواهد بود. هر

دیگر این یک شیوه نیست دست دوم است و

قیمت چندان نیست.

لوبنی گفت:

- بعد از گذشت پانزده سال قیمت این

بوفه دو برابر شده است.

نمانده دادگستری گفت:

- آقای داورمل، شما فکر میکنید که

به این اتفاق داریج بود؟

ماوری که با «لوبنی» گفت:

- اگر این بوفه بجهها بسود

باید برای آنها گذاشت و قیمت مادلانه

بوفه آن تعیین کرد.

لوبنی «با خشکی گفت:

- اگر فکر میکنید که باید این بوفه را

برای بجهها گذاشت من حرفی ندارم.

این ترتیب لاید هر چه که در

آشهز خانه بود، در اتفاق خواب بود به

تشخیص این آقایان برای بجهها گذاشت

میشند. با این قیاسه مظلومانه ای که

«الین» گرفته بود باید بود که همه چیز به

نفع او تمام خواهد شد.

دو مأمور دادگستری میل‌ها را قیمت

میگذارند. این آقایان برای بجهها

نمیکردند نوبت به اتفاق خواب که رسید و هر

چهار نفر جلوی تختخواب ایستادند.

«الین» با لبخند تلخی و با صدای

تلخ تری گفت:

- آین یک تختخواب دو نفره است. آیا

لوبنی «بی آنکه یک کلمه بگوید از کنار

نویسندهای که خود چهار بار ازدواج و طلاق را زیر ذره بین قرار میدهد

گلستان را روزی خریده بود که خیلی خوشحال بود. آن تابلو کار «لوبنی» بود.

پیانو؟ بجهها همه به این پیانو علاقمند بودند. فرشها؟ ... آه، فرشها. یک خانه

میزندگی است همانند این پیانو... اما حالا

میزندگی تکه پاره کنند. «نصف نصف» این بیجان بودند اما، بیشتر از بیست سال

زندگی داشتند که پاره کنند. «نصف نصف» این فرشها که اگر بسیاست

نزدیکیده که این گلستان از آن کدام‌کمیک از شما باشد. آنرا نصف نمی‌داند. گلستان را که

نمیتوانید نصف کنید، نمیتوانید آن را بشکنید، سی باید آنرا فروخت و در هر

حال بیاند آنرا از دست داد. مثل زندگی مشترک که آنرا از دست داده‌ای»

نیم ساعت بیشتر طول نگشید که فشار میداد، در حالیکه بسختی نفس

میکشید، در حالیکه بشدت عصبانی بود و روی صندل نشسته بود.

مرد تقریباً روی او نشسته بود و سعی میکرد نگاهش نکند. میدانست که این زن خسته که سالهای جوانی را پیش از

سر گذاشته است میروید که شوهرش، سعادت‌نشش و سالهای زیبای زندگی‌اش را

یک‌جا از دست بددهد. حتی اثاثه خانه‌اش را. ریشش همیشه در باره طلاق این مثال را می‌پورد که:

«اگر نیمی از اخانه‌ات در یک حریق بسوزد، بیمه خسارت آنرا خواهد

پرداخت. در طلاق کمی بسختی، اما سبدخیزی اینجاست که کهانی بیمعای وجود ندارد

که خسارتی از او بگیرید. در واقع طلاق فقط ادمهای تروتمند را از نصیاندارد.

آنها که اگر نیمی از سانه‌شان بسوزد برایشان اصلاً هم نیست»

مرد برای آنکه سکوت کشند را

نمیتواند باشد گفت:

- خانه بسعد قیمت زده و فروخته

داشتند، اینها را هر روز بجهنم بگویند، و «الین»

میتوانست بخود بیاند که توانسته بود با

بعد اضافه کرد:

- اجازه بدهید بگویم که من و کیمی ووره «نیازمند دادگستری نیستم. بلکه دستیارش مستم.

بعد اضافه کرد: «لوبنی» با دستیاری بود.

- شما شوهر مرأ میشناسید؟

- متاسفانه افتخار آشناست ایشان را

نداشتند.

دلیل طول عمر

دکتری از یک آسایشگاه دیدن می کرد. به سه چهار نفر پیور مرد زنده دل برخورد. از یکیشان پرسید:

- پدر، چند سالتونه؟
- نودوسه سال.

- زنده باشی پدر، دلیل طول عمر وسلامت چیه؟

- لبینیات، هواک، آرامش!

دکتر به دومی گفت:

- شما دلیل طول عمرتون چیه؟

- پیاده روی، سحرخیزی، اعتدال در زندگی.

- ماشاء الله پدر، چند سالته؟

دکتر به سومی گفت:

- شما چه جو روی زندگی کردین؟

- خیلی خوب و عالی! همه عمرم با زنها گذشت، چه می بینیم، چه ظهر، چه شب، اونم همراه با عرق و دود ودم و سور و سات...

- عجب! عجب! خیلی زیاد جالبه.

چند سالته پدر؟

- سی و دو سال!

اعتماد

حسنی به پدر بزرگش گفت:

- بابا بزرگ، شما دندوناتون سالمه؟

پدر بزرگ آهنی کشید و گفت:

- نه عزیزم همین طوری خراب شده که دیگه به درد هیچی نمیخوره.

- پس این فناقای منو نیگه دارین تا برگدم!



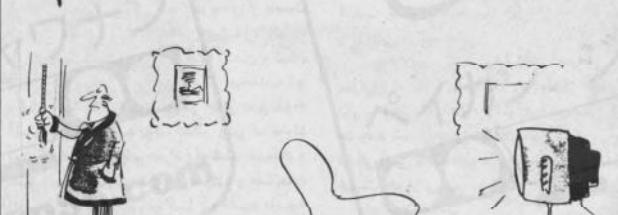
قبل از رژیم لاغری



و بعد از رژیم!

لجندری

دنیای پولدارها



تازههای بازار



قلم مو مخصوص دوشیزگان و
بانوان نقاش

یک جور مدل

میرزا نصرالله خان و عفتالملوک خانم، زوج خوشبختی بودند که به عادی فامیل، با به پای هم بیرون شده بودند و اوقات بیکاری و فراغت را که زیاد هم بود، کنار دل هم چرت می زدند.

آن روز، بعد از آنکه هر دو از جرث پیش از ظهر بیدار شدند، عفتالملوک خانم گفت:

- نصرالله جون، قربون قدمت، پاشو به تک با برو سر خیابون، یه سینه بند واسه من بفخر... .

میرزا نصرالله خان باشد و رفت در فروشگاه مربوطه و در خواست سینه بند کرد. فروشنده پرسید:

- چه اندازه باشه؟

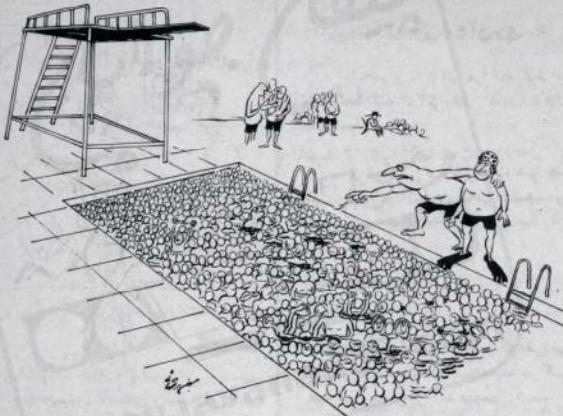
میرزا نصرالله خان قدری فکر کرد و خانمی چاق را که آن طرف مشغول خرید بود نشان داد و آهسته گفت:

- اندازه ایشون.

خوب، فرمیش چه جوری باشه؟ فرم گلابی با فرم سیب، یا فرم لیمو؟

میرزا نصرالله خان این را دیگر بی محظی جواب داد:

- از این چهیزاش گذشته جوون، فرم مربا بدءا!



ترا به ارواح پدرت، بیا بیرون، این بد بخت هم بیاد خودشو تر کنه!

عیش و عشرت

- عشرت رومی ایستادن بوریه که مرد وزن
جمع میشن دور هم. مدتی شراب می خورن و
میگن و میخندن، بعد غذا می خورن، پیشتر
شراب می خورن، کم کم روشنون بسه هم
وامیشه، زنها شروع میکن به رقصیدن و
لیس در آوردن، و عدهش هم دیگه معلومه...
مسیو «دوپون» به وجود آمد و گفت:

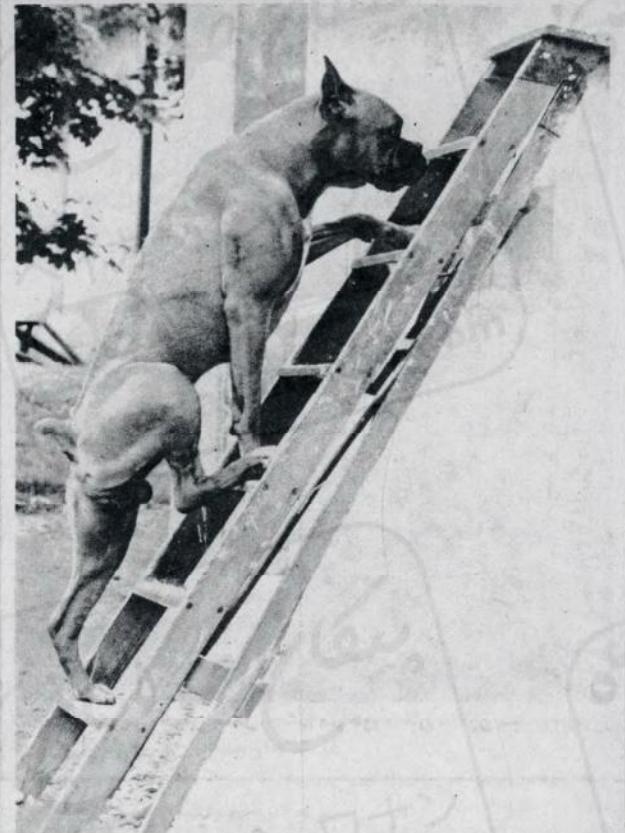
- خیلی خوبه، خیلی جالبه! حالا
میخواهی کی ها رو به این مجلس دعوت
کنی؟

- والله فکر کردم زیاد شلوغش نکنم،
سه نفر کافیه، من و تو و زن!

مسیو «دوپون» چند روزی بود که او قاتش
خیلی تلخ بود و گرفته و مفموم به نظر
میرسید. تا آنجا که بالاخره یکی از رفقاء
نژدیکش یعنی مسیو «گاستون»
نصیحت کنن به او گفت:

- آنقدر بعوهشت سخت نگیر، خوش
بگذرون، دنیا ارزش نداره. تا میتوانی
عیش کن!
- مثلاً چی کار کنم؟

- تو فکر کشو نکن، خدمه برات به مجلس
عشرت به سبک روم قدیم ترتیب میدم.
- یعنی چطوری؟



فهمت بره بالا!...

گلخانه «لبخند پارتی»



گل آفتاب گردان، مخصوص بر نزهشدن رسید!

دوخواهر

سیدمحسن خان یک سال بعد از
ازدواج، دادخواست طلاق به دادگاه داد
در محضر دادگاه رئیس ارش خواست
که دلیلش را بگوید:
- والله دلیلش اینه که خانوم من به
خواهر دوقلو داره که خیلی بهش شبیه،
هر وقت این خواهرش میاد خونه ما، من
شبیه به اشیاه من، افتتم و خلاصه...
رئیس گفت:

- بله، ممکنه همچین اتفاقی
بیفته، ولی آخه دو تا خواهر هر جی
شبیه هم باشن، بالآخره از بعضی
جهات به اختلافهایی با هم دارن.
- البته که دارن، واسه همون
اخلاقهایش که من درخواست طلاق
دادم.

استاد زیستشناس، در آزمایشگاه مجهر
دانشگاه، متغول تدریس سود و داشجوبان
هم دور و بیرش را گرفته بسودند. استاد
می گفت:

- در این لوله آزمایش، محلول «آ»
قاره داره که محتوی «نوول» یا تعهد
زن. و در این لوله دومی، محلول «ب»
قاره داره که «اسپرمازوویڈ» مرد. اگر
این دو محلول رو به طریق طبیعی با هم
ترکیب کنیم، یک موجود انسانی درست
میشه. حالا سوالی هست؟
یکی از داشجوبان گفت:
- سوالی نداریم، ولی اگه ممکنه یه
دفه آزمایش کنیم!

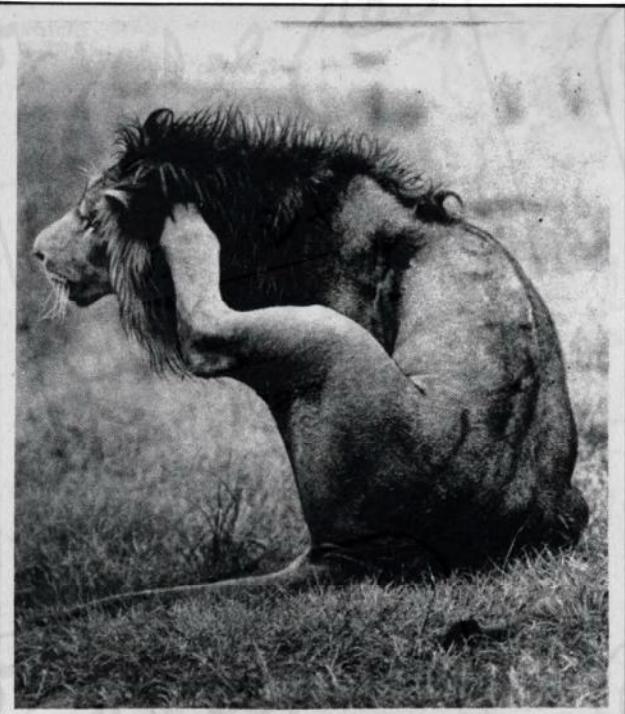
استاد گفت:
- ملحوظ آآ از دیشب تا حالا ناخوش شده
و در منزل استراحت می کنه!

کمپوت

نصرت خانم به قمر خانم گفت:
- چند وقته شوهرت پیداش
نیست، کجاوس؟
- مگه خیر نشدی؟ اون هفتنه رفت از
نژدیون بالا که گیلاس پیچینه، پرت شد
سرودست و پاش بدجوری شیکست.
- ای بابا خوب او نوقت چیکار
کردین؟
- مجبور شدم واسه مهمونا کمپوت
گیلاس بیارم!

آی بد جنس

خانم از مطب دکتر مشتاقانه به آقا تلفن
کرد و با صدای لرزانی گفت:
- عزیزم، ما بزودی بچه دار میشیم!
آقا با لحن مشکوکی پرسید:
- بپخشین اسم شما چیه؟



مثل اینکه باز و حوش چنگل، چشم منو دور دیدن و دارن پشت سرم
بدگوئی میکن!...

بچه‌های امروز

- چشم و دلم روشن! چشم و دل بابا و نعمات روشن! بجهه و پرسیده، بایین سن و سال خجالت نمی‌کشی این مژخرفات رو نیگاهی می‌کنی؛ و تازه سیگارم می‌کشی؟ چرا به جای این کارهای زشت نمیری مدرسه؟ پرسیده، بسی اعانتا به ختم تووفانی اشرف‌الملوک خانم، پکی به سیگارش زد، سری بالا کرد و جواب داد:

- واسه اینکه هنوز به سن مدرسه نرسیدم ننه جون!

ashraf-al-mulk khaneh, ba shusht hafname sal sen and kli jalal and jeerot hafname, yek rooz dr hafname daftehsh, bejeh kochek mostegham hafname ra dibd ke ba وجود yek wajeb qad bibala, yowashki dard yek maghe sur qibeh raroq misazend. yek segar baland roshan hem, dastesh ast ke gahedkar, paki yeh an misi zind. ashraf-al-mulk khaneh, hoshnazardeh and jiriyehdar shde, yekfugeh serjeh fariyad zed ke:

ترک عادت

دائم‌الخمری به دکتر مراجعه کرد که خود را معالجه کند. دکتر بعد از معاینات اولیه، از او پرسید:

- چه جور مشروبی می‌خورین؟
- فرقی نمی‌کنه قربون، هر چی خدمتمنون باشه، روتخم چشمون میداریم!

ساعت ناجور

مسافری در شهر کوچکی گردش می‌کرد که متوجه شد تعداد بیچهای در کوچه و خیابانها، بیش از حد معمول است. از مرد موقد و محترمی پرسید:

- واسه چی شهر شما اینقدر بچه داره؟

مخاطب مثل اینکه جواب را در آستین حاضر داشت، گفت:

- واسه خاطر تون ساعت شش صبح.

- آهان پس اینا مسافرون؟

- نه آقاجان، اینا مسافر نیستن. تون هر روز ساعت شش صبح وارد اینجا می‌شده و سوت می‌کشد، مردم از خواب می‌پیشون. بعدش هم نه وقت دوباره خوابیدن و نه وقت سر کار رفتن!



کاریکاتور از: کامبیز درمبخش

تابستان گرم و طولانی...



- «سوختم!» از بس که تو آفتاب منتظر
تاكسي شدم!



- اکبر آقا، بیزحمت ازاون «یخ» زده‌هاش بدین!



مادر- اینقدر هندوانه نخور، «سردی» ات میکنه!!
بجه- چه بهتر که آدم تو این گرما، سردیش کنه!!



ولی افسوس که دنیا فانی است
حرص دنیا همه از نادانی است
باسن خوب و بد و ریز درشت
همه در خاک بیفتند از پشت
پول و دارایی و املاک و مقام
آخر الامر بیفتند ز دوام
نه به کس خانه و ویلاماند
نه به کس باسن زیبا ماند
جون ز دنیا بروی با تشویش
نبری هیچ، بجز باسن خویش
پول و انگشتتری و فرش و کمد
نتوانی ببری همه خود
«بنز» و «بی‌ام‌و» و «جگوار» شما
داخل قبر نمی‌گیرید جا
نبری پالتو و پیراهن را
کراوات‌های «پیر کاردن» را
دگمه سردست به آن برآقی
بهر سمسار بماند باقی
اینهمه رادیو و ضبط گران
آنمه کاست آواز بستان
همه افسوس که جامی‌ماند
در شب هفت شما میخوند!
ای کسانی که در این دنیائید
خودمانیم، چه رویی دارید!
پند گیرید از این مشدی حسن
خرنباشد بلانسبت من
لذت از زندگی خود ببرید
گاه یکدانه کتابی بخرید
جای رفتن پی افکار خراب
بنشینید و بخواند کتاب
خود من تا دم آخر، دم مرگ
دوسه تا دیکشنری دستم بود!

(خدابامرز این مشدی حسن هم دم آخری بدوری قافیه را خراب کرد. آخرش هم نفهمیدیم حرف حسابش چی بود!)

این شعر را مرحوم مشدی حسن یک هفته قبل از مرگش سروده بود که روی سنگ قبرش بنویسم تا در آن دنیا پیش ایرج میرزا و بروین استمامی سرشکستگی نداشته باشد.

سنگ مزار

«ای کسانی که در این دنیائید
یا از این بعد به دنیا آئید»
این که خوابیده در این خاک منم
جای‌شکنیست که مشدی حسن
آنقدر جوش زدم در دنیا
بخرم خانه و کاخ و ویلا
عاقبت قاطی اموات شدم
باسه چارتارکت، مات شدم
آنمه بر زن خود گفتم زور
که غذاها بپزد جورواجر
قرمه‌سبزی بپزد بالیمو
هم بادمجان بپزد، هم کوکو
عاقبت تشهه ز دنیا رفتم
گشنه از پیش غذاها رفتم
تا که چشمم زن زیبا می‌دید
سر و گوشم چقدر می‌جنبید
هر کجا چاک گربیانی بود
هر کجا سینه لرزانی بود
می‌شد از عشق، دهانم پرآب
می‌نمودم هوس سینه ناب!
هر کجا باسن خوش فرمی بود
عنک خوش درآوردم زود
زدم و خوب تماشاگردم
تا که امیال خود ارضا کردم



- بازداری تو این هوای داغ «بیازداغ»
درست می‌کنی؟!



شهر- عزیزم دوستت دارم!
زن- امروز هوا چند درجه بود؟



خانم- پس یک قالب بخ کوه؟
نوکر- والله خانوم ما تقصیری نداریم تو راه آب شد!

پالتو پوست مینک



مینک را خالی دید. ابتدا خیال کرد بد
دیده است اما نه. پالتوی گرانقیمت
سر جای همیشگی اش نبود. طیش قلبش
لحظه به لحظه شدیدتر شد. در زانوها
احساس سستی کرد، به امید اینکه شاید
بوتیک را زیر و رو کرد. ولی پالتو جدا
گم شده بود. آنرا دزدیده بودند. فکر
کرد: حالا جواب مارگیت را چه بدهم؟
بین نخواهد گفت عرضه نداشتی بوتیک
را حتی یک روز اداره کنی؟ حالا چه خاکی
بر سر بزیم؟ حتیماً مجبور خواهم شد
خسارت بوتیک را خودم جبران کنم. مثلاً
توفاق کنیم هرماه از حقوق مختصری
کسر کند ولی جبران خسارت و لو بطور
اقساطی هم کمر شکن است. یکی دو سال
طول خواهد کشید تا بتوانم از عهده
بدهی ۱۸۵۰۰ مارکی برآیم.

برای آنکه شاید بتواند دزد پالتو را به
حدس بشناسد، چشمها را هم گذاشت و
مشتریان روز را تا جاینکه ذهنش باری
داد برا بر نظر میگسم کرد. اما هرچه
بیشتر فکر کرد کمتر به یک مورد
مشکوک بمرخورد. سرق پیشانی اش را
باک کرد. حالش جدا نبود. نتیجه
گرفت که هر قبول مسئولیتی در واقع
یک ریسک است. داشت میرفت، که در
ردیف زیر صندوق چشمش به بستهای
افتاد. بسته کادوئی پیچیده شده، به آن

بستانه سنجاق شده بود:
«بسته را بین راه به منزل دکتر آرنولد -
خیابان زوایگ شماره ۱ تحویل بده.»
حوصله این مامورت آخری را که دیگر
نداشت. مقابل آینه قدمی استاد. به موهای
صف، براق و بلوندش برس کشید. ماتیک
لبها را تجدید کرد. پیراهن شبک و
خوش دوختش را روی هیبلک برآزنده اش
مرب کرد. در بوتیک را قفل زد و خارج
شد. در طول راه حتی یک لحظه از فکر
پالتو بیرون نرفت. عیب کار بیمه نبودن
بوتیک بود و گرنه میشد خسارت را از
بیمه گرفت.

بول را در بانک به حساب «مارگیت»
ریخت، تاکسی گرفت و در مقصد پیاده
شد. خانه شماره یک را زود پیدا کرد و
زنگ زد.

مرد جوان، خوش قیافه و
افتخارخواهی در را باز کرد. «کارین»
سن او را بیست و شش و هفت تخمین زد.
بعد از عرفی خودش گفت:
- این بسته را از بوتیک «لولو» برای
اقای دکتر «آرنولد» آورده‌ام.
مرد جوان گفت:

«کارین» تا از در بوتیک تو رفت و
چراغ را روشن کرد دید «مارگیت» برای
یادداشتی کار صندوق گذاشت: «برای
خرید جنس با عجله به رم پرواز می‌کنم.
فکر کنم تا پینچ شش روز دیگر برگردم.
در غیاب من سعی کن بوتیک را اداره
کنی. قربانت مارگیت»
خوب، معلوم است که اداره کردن
بوتیک، تنها از عهده یک نفر برمی‌آید
ولی «کارین» چاره دیگری نداشت.
مجبور بود به هر ترتیب شده چند روز
اینده کند و پشت سرگذازد.
بدینعده آن روز بوتیک از روزهای
دیگر شلوغ نر شد. مشتری‌ها دسته‌های
آمدند، لباس‌ها را زیورو و کردند، عده‌ای
کفش امتحان کردند و قمه به سراغ گزنت
الات، گمرکندها و کیفهار فتند.
«کارین» هم در حالیکه به یکایک آنها
میزدید، سعی مکرر موظف همه باشد
تا مبادا کسی با استفاده از ازدحام چیزی
کش بود.

یک پیراهن آبی را به یک دختر جوان
رنگ پریده سوچیه کرد، دویسین
فرمز را به تن یک خانم خیلی مشتخص
پر و کرد، خردیدهای مشتریان را برایشان
بسته‌بندی کرد، پول گرفت و خلاصه
بقدیری دونگی کرد که وقتی غروب شد
و گرمه بوتیک را پائین کشید و تابلو
اعطیل را به پشت در مغازه زد، از شدت
خشگی روی صندلی حسیری افتاد، پاها
را دراز کرد، چشمها را هم گذاشت و
سعی کرد مدتی به همیچ چیز فکر نکند.
وقتی حالش کمی جا آمد، یک فنچان
قهقهه خورد و برخاست تا بوتیک را برای
فردا آماده کند. لباس‌ها را دویزاره
به جارختی‌ها آریزان کرد. کفش‌ها را
سر جای اولشان چیزید، گمرکندها و
زینت‌الات را مرب کرد. دستی به سر و
گوش و تیرین کشید و آخر سر به حساب
مندوخ ریسید. فروشن رضایت‌بخش
بود. سه‌هزار و شصت و چهار مارک و سی
فنیگ. اسکناس‌ها را دسته کرد یک کش
لاستیکی دور بسته انداخت، بسته
اسکناس را ته کیف خورچینی اش برت
کرد و تضمیم گرفت آن را بین راه به گشته
شب بانک تحویل بدهد.

پخش صوت بوتیک هنوز بطور ملایم
موسقی پخش می‌کرد. پخش صوت را
خاموش کرد و خواست به سمت در
خروجی بود که ناگهان جای پالتو پوست

داستان کوتاه

از: واير فنها وزن

ترجمه: پائيز

- اصلاً مرا بگو که بی خود این جا
آمدم، الساعه به پلیس مراغه خواهم
کرد و تکلیفم را با شما روش خواهم
ساخت.

ناشناس با خشونت او را دوپاره روی
صندلی نشاند و گفت:

- بگیر بسترنگ و همینقدر بدان که

اگر بخواهی پای پلیس را میان بکشی با
جان برادر کوچکت «کلاوز» بازی

کرد های چون به سهولت آب سیگار
میشود او را زدید و بلاتی سرش آورد.

له، حق داری تعجب کی، چون من در
اطراف فک و فامیلت خوب تحقیق
کردام، این رسم کار من است. «فرد»

هرگز بیگدار به آب نمیزند...

لحن او طوری بود که «کارین» متوجه
شد با موجود خطرناکی طرف است. از

این رو فکر کرد و گفت:

- آدمید و کلید را به شما دادم، چه
تفعی بحال من خواهد داشت؟

- نفعش اینست که هم جان برادرت را
به تو می بخشم و هم اینکه پالتو پوست را

پس می گیری.

- فقط همین؟

- اگر طمعت بیشتر از این هاست باید
درباره اش کمی فکر کنم.

«کارین» بلند شد و گفت:

- پس فکرهایتان را بکنید و
تصمیمان را هر وقت که گرفتید بمن

خبر بدھید. خوب به امید دیدار.

«کارین» گویندکه از کافه بیرون رفت
ولی از آن حدود دور نشد. در جانی که

بنواند کافه را زندگیک تخت نظر بگیرد
مخفی شد و انقدر بیش کرد تا «فرد» از

کافه بیرون آمد و سست استومیل
لیموئی رنگی که جلو کافه پارک شده بود

رفت. کارین نصره اتومبیل را برداشت و
مدل آن را باختر سپرد.

* *

آن شب نیز «کارین» حوصله شام
حوردن پیدا نکرد. نگرانی باختر جان
برادرش به نگرانی های سایق افزوده شده
بود. هر کرد داشت به دام یک باند

خطناک می افتد.

در بستر بی خوابی به سرش زد. سعی
کرد ببیند مقصود «فرد» از بسته
آوردن کلید بوتیک چه بود. داشت در
این زمینه به مغزش فشار می اورد که
بنیاگاه بر قی در ذهنش در خشید و در دل

گفت:

- آهان. حالا فهمیدم. هدف
جوهارفروشی مجاور بوتیک است. چون
جوهارفروشی از بیرون به جیران برق
انصال دارد میخواهند با شاکافن دیوار

بوتیک به داخل آن رخنه کنند و براي اين

بقيه در صفحه ۸۲

«گریه آبی» یک کافه در رجه سه بود در
فضای خفه و نیم تاریک آن دود سیگار
محیز علاوه برای بقدرتی شلوغ بود
که حتی سگ صاحبیش را نمی شاخت.

«کارین» بین میز و سندلی ها بلا تکلیف
ایستاده بود که کسی بازویش را گرفت و

گفت:

- بیا... ناشناس که حتماً فرد بود یک غول
بیانی بود. چشنهای عقابی، بینی نوک

تیز و یک اثر زخم جاقو هم روی گونه
داشت که اینست که را کرواته بسته و کت و

شلوار و بالتو بشویده بود اما به رئیس
دزدان بیشتر شباht داشت. «کارین»

همراه او تانه کافه رفت و در آنجا روبروی
هم نشستند. «فرد» پرسید:

- عزيز، نوشیدني چه میل داري؟

«کارین» گفت:

- اولاً که عنیز شما نیستم، ثانیاً
چیزی میل ندارم و بعدش خواهش دارم

منظورتان را هرچه زودتر بیان بفرمانتید.
ناشناس گفت:

- بسیار خوب. حالا که تسویت تا این
اندازه بر است من هم حرفي ندارم. من از

تو فقط کلید در بوتیک رامی خواهم.

- چرا؟ مگر عشقان کم شده؟ کلید
مغازه را به شما بد هم که بچشود؟

- خوش نمی آید کسی از من برس
وحو کند. گفته کلید را داده، تو هم ساد

بدھی. بعد ناگهان گیف «کارین» را قاب زد
و با عجله مشغول زیر رو و رو کردن

ات اشغال های داخل آن شد.

اما هرچه گشت به غیر از شانه، روزلب،
کیف پول و یک دستمال چیز دیگر نداشت.

«کارین» که کلید را به رسme سه از
جیب دامنش گذاشته بود با تمسخر گفت:

- فرضاً که تا صحی هم جستجو کنید
آن را بپدانخواهید کرد چونکه کلید با من

نیست.

«فرد» کیف را به سمت او پرت کرد
و گفت:

- من کلید را تا فردا میخواهム، باید
آن را فردا و به هر قیمت که شده به من

برسانی.

«کارین» با عصیانی پرسید:

- آخر چرا؟ شما به کلید مقاومه دیگری
چه احتیاج دارید؟ مگر علاوه بر بالتو

بوست به کفش و پیراهن و زیرپوش مغازه های
هم احتیاج دارید؟

«فرد» گفت:

- کفش و پیراهن و زیرپوش مغازه های
مال خودت.

- پس چرا برای گرفتن کلید پاسخاری

می کنید؟

- این دیگر به تو مربوط نیست.

«کارین» ضمن برخاستن گفت:

- دکتر «آرنولد» خود منم، ولی آخر
شما چرا از حمیت کشیدید؟ از سوی دیگر
خوب شد که زحمت کشید چونکه در
غیر آنصورت از ملاقات زیباترین دختری
که در عمر دیدم محروم میماندم و آن
وقت... آن وقت این بسیاری از

هیچوقت به خود نمی بخشدید...

* * *

«کارین» آن شب تا دیروقت با تشویش
و دلهزه گلنگار رفت. مدام به پالتو فکر
کرد و ضمناً هی اختیار دکتر «آرنولد»
داشت که اینست که را کرواته بسته، پیش میز شام،
شلوار و بالتو بشویده بود اما به رئیس
دزدان بیشتر شباht داشت. «کارین»

همراه او تانه کافه رفت و در آنجا روبروی
همیتی ندارد.

* * *

فرد در بوتیک را تازه باز گردید و
تلن زنگ زد. به تصور اینکه حتماً
«مارگیت» از «رم» تلفن کرده گوشی را
برداشت. اما به عوض صدای «مارگیت»
صدای کت و کلفت یک مرد در گوشی
پیچید. ناشناس پرسید:

- بوتیک...؟

- بله، شما کی هستید؟

- من؟ من «فرد» هستم و با خود تو
کار دارم. دختره، گوشها را خوب باز کن
بینی چه میگوییم، غروب بعد از آنکه
بوتیک را بستی یکسره بیاکافه «مر» به
آبی میدانی که کجا است؟ در خیابان

«بوتر»

«کارین» تشریف زد:

- اولین دفعه ایست که از یک شخص

بی ادب چنین توقع بی جانی می شنوم
وجویی سرای آمدن به محل رانده و وی

سرکار نمی بینم و فکر هم نمی کنم آمدنم
لزوم داشته باشد.

ناشناس که عاصی و بسیار بسته

می برسید با لحن او باشان گفت:

- دست بر قضا کمال لزوم را دارد.

جون که میخواهم در باره بالتو پوستی که
دیروز گمده با هم گپ زنیم. قول

میدهم اگر دختر خوب و حرف شنوند
باشی آن را به تو برگردانم. خوب، حالا

حاضری عصری بیانی؟

«کارین» بیچاره به اختیار گفت:

- بله، خواهی آمد.

- ولی لازم می بینم موضوعی را

حالیات کنم و آن اینکه اگر بخواهی به
پلیس خبر بدھی هم بسویک دیدی

خود داشت.

«کارین» گوشی را گذاشت تشنی بین

کرده بود. هرچه فکر کرد تو نتوانست سر

در بیاورد که «فرد» کی بود. چرا بیاورد

دزدیده بسود و حالا از او چه

می خواست....

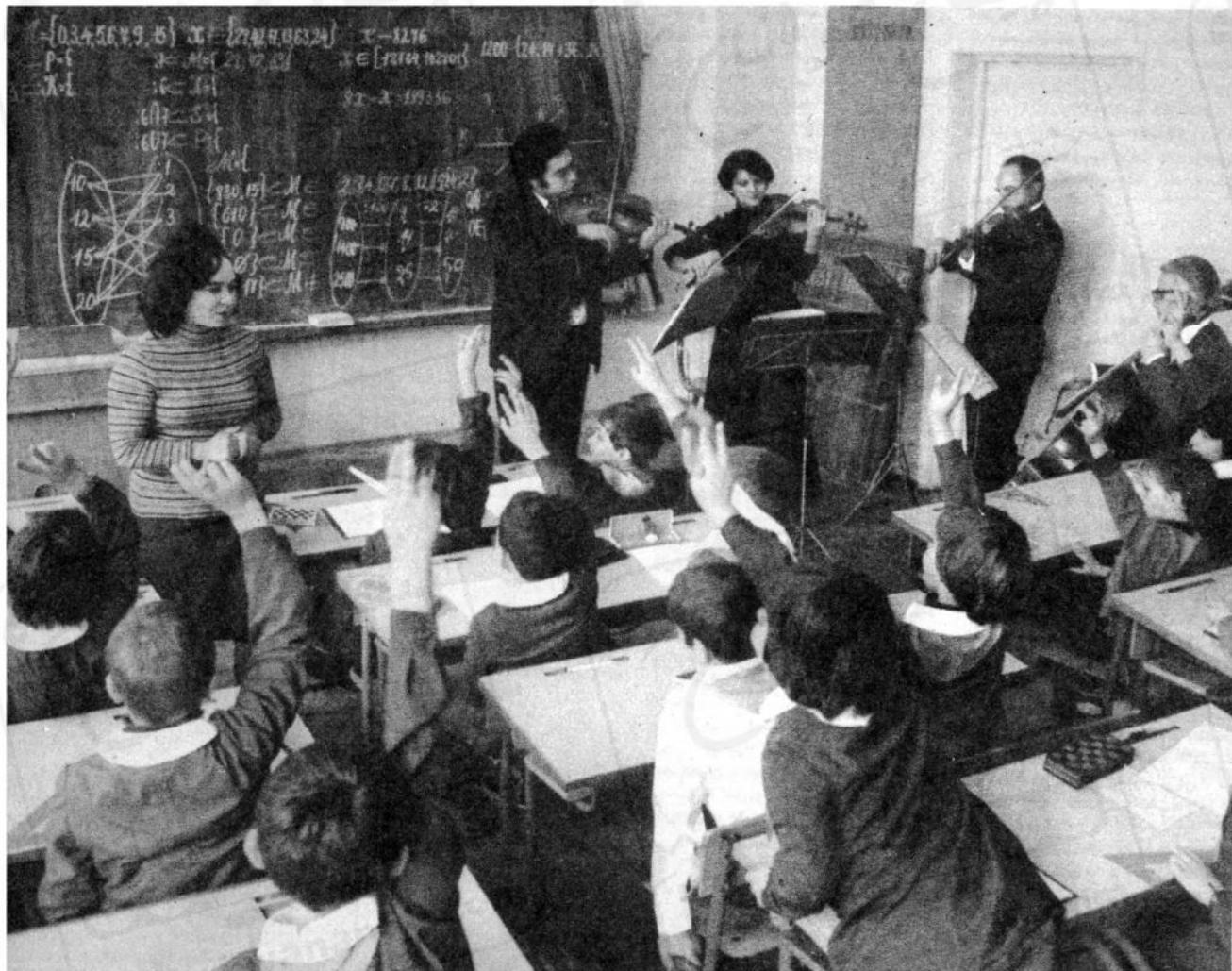


درس ریاضیات با موزیک!

این دانشمند بلغاری روشی اختراع کرده است که با کمک آن میتوان ۵۰ بار بیشتر و آسان تر آموخت. با این روش میتوان در عرض سه ماه زبان انگلیسی یا فرانسه را بخوبی حرف زد.

دانشمندی اعلام کرده است:

با پخش موزیک در کلاسها آسان تر می توان آموخت!





- آنها حتی وقتی تا ۴۰ درجه دارند می خواهند بهرقیمتی که شده به مدرسه بروند! «مارینا» یک دختر ۱۰ ساله، از وقتیکه به این مدرسه می برود، تغییرات روحی زیادی پیدا کرده است. مادران دختر می گوید: - وقتیکه «مارینا» حرف گوش نمی دهد کافیست بگویی: اگر بحرخای گوش نمی دهد را به یک مدرسه دیگر می فرسنم. و همین جمله برای ادب کردن او کافی است!! اما خود بجههای این مدرسه چه عجیبی دارد؟ آنها می گویند: - ما وقت بیشتری برای بازی کردن داریم، چون لازم نیست در خانه «تکالیف» مدرسه را انجام دهیم.

دکتر «لوزانف» سطور کلی شکل «تکالیف» شد را ممکن کرده است. در سیسمون آموزشی او فقط برای تستوی و یعنوان جایزه به شاگردان کلاس اجازه داده می شود در خانه «تکلیف» بخصوصی را انجام بدند. و البته این اجزا به آن دسته از بجههای داده می شود که در مدرسه توجهی بهتری از بچهگان بدمست می آورند. در این صورت عمل، اینطور برای شاگرد تکلیف شب تعیین می کند:

- چون آموزر بچه زرنگی بودی اجازه داری در خانه، از فلان درس مشق بنویسی و یا تعریف کنی!

«لوزانف» می گوید:

- باین ترتیب آموختن با عشق و علاقه نوام می شود.

در این سیسمون معلم در کلاس درس از چیزی که باید «تمرین» و یا «مشق» شود و با باید حتماً «فرار» گرفته شود، حرف نمی زند و آنرا به همچوچه مخلفه لازم و با «ساخت» نمی نامد. معلم همیشه شاگردانش را تشویق می کند و ذرهای تنبیه یا سرزنش در این مدرسه وجود ندارد در نتیجه همه روحیه خوشبین و مثبت دارند و معلم و کلاس را دوست بسیار دارند همین مسئله طوری روی بینهای تأثیر میگذارد که شوه سخوه به ساد گرفتن علاقمند شوند. یک معلم روحی که از این روش استفاده میکند میگوید:

«همانطور که انسخن، آب را بخود جذب می کند بجههای هم درس را می آموزند. در واقع آنها موضوع درس را بداخل وجود خود می مکنند!

در این کلاسها (دانستنی ها) دره و دره و قدم به قدم به کود کان بیاد داده نمی شود، بلکه همه آن یک و یار در قالب وسیعتر برای بجههای مطرح می شود.

دکتر «لوزانف» می گوید:

- تنوع موضوع درس فرضیتی برای بوجود آمدن یکنواختی و خستگی باقی نمی گذارد. هر دانش آموزی بررسی علاقه شخصی خود می تواند جایگزین قسمت درس را انتخاب کند و یاد بگیرد. با این حال همین کودک که به مسنه موضوع بخصوصی علاقمند است، در حاشیه آموختن آن، متوجه موضوعات دیگر می شود و بقیه در صفحه ۱۲۸

امواج- میرسد. در حالیکه هرچه مغز خسته و ناراحت و افسرده تر باشد میزان موج آنفای آن کاهش پیدا می کند. هرچه موج آنفا بیشتر باشد هشیاری آدمی بیشتر است. دکتر «لوزانف» که می خواهد از همین خصوصیت مغز انسانی تنجیه کری کند می گوید:

- انسان میتواند به باری امواج «الفا» ذخیره های بدنی روحی خود را آزاد کند و از قدرت هوشی و فکری سیار بهره ببرد روانشاسان ثابت کردند که ساده ترین راه برای آزاد کردن امواج آنفای مغز انسان استفاده از موزیک است ولی نه هر نوع موزیک، بلکه آهنگ هایی که وزن و نسخه های برگزیده دارند. برای مثال آهنگ هایی که بوسیله «موسازت»، «هایدن»، «ویوالادی» و «باخ» نوشته شده اند، بهترین هستند.

دانش آموز این کلاسها، بسطوریکه گفته می شود ۴۰ تا ۵۰ مرتبه آسان تر و بیشتر از داشن آموزان مدارس معمولی می آموزند! تمام این داشن آموزان برآسیس سیستم تارهای آموزش می بینند که در یکی از کشورهای بلوک شرق که بسطور کلی بسخاطر پنیر، خارج شور و ترشی سیر اشتهر پیدا کرده، تکوین یافته است یعنی: «بلغارستان»؛ کاشف یزدیرش تازه های خشنوت نمی شوند بلکه با لطفت روح انسانی سازگارند و میتوان از آنها هنگام تدریس در کلاسها استفاده نمود.

پروفسور لوزانف از تر خود جنین دفعه می کند:

- موزیک سطح آمادگی فکر را برای یزدیرش تازه های ملبد، ضمیر ناخود آگاه را عین حال موج می شود که احساس خستگی در حال حاضر در «بلغارستان»؛ کاشف ۶۰ ساله است که در رشمھای پرسکی و روانشاسی درجه عالی دکترا دارد. این مرد رواناقد، با شانه های افتاده و فرم خاص موہایش شاهیت زیادی به موسیقیدان مشهور آلمان «بتهوون» دارد. مدت پیش تر پیچ سال است که این دانشمند بلغاری وقت خود را صرف پیچ استعدادها و توانایی های بدنی و روحی انسان برای تعلیم و تربیت کرده است. او از «ذخیره های شخصیت انسانی» سخن می گوید و داشن یک دانش این کشور می شود. این چند سال میل میگیرد از اینجا به سال اول شاهزاده می شود و فرم خاص می شود. این دانشمند فرزندان خود را برادره ما پیغامبر می شود. این پیشگویی در اینجا، ناگهان خان معلم شوال می کند:

- اسم این شکل چیست؟
ناگهان ۳۸ داشن آموز حاضر در کلاس، دوباره متوجه درس می شوند. دخترها و پسرها در حالیکه دستشان را بلنگ کردند، فریاد میزنند:

- من میدانم، من میدانم، من...!

همه با معلم همکاری میکنند و همه می خواهند جواب بدهند، و بالاخره با نگاه شاد خان معلم، تقریباً همه با هم می گویند:

- مریع

- بار کالله بجههای...

معلم پس از شوخی کردن بجههای از آنها می خواهد که همه با هم بگویند:

- اداد دوستان من هستند...

نژدیک سده و مادونیم است که این داشن آموزان و در دستانشان شده و در کلاس اول درس می خوانند. رفتار شادمانه و علاقه آنها به هرچه بیشتر آموختن و استعدادی که از خود نشان می دهند نه تنها معلمها، بلکه مغز انسانی را ترسمی کند. او تابت کرد که از خود نشان می دهند نه تنها معلمها، بلکه پدر و مادران بجههای را نیز غافلگیر کرده است. کلاس اول ب این دستان، پسکی از چهار کلاس آزمایشی است که توسط آنستیتو (لودویک- بوترمان)، آنستیتوی تحقیقات آموزشی و ابسته به مدرسه عالی تعلیم و تربیت دانشگاه «وین»، دایر شده است. ۱۲۰

دانش آموز ۸ ساله این مدرسه می گوید:

- وقتیکه قرار شد دختر ۷ ساله ام بعد مدرسه برود، او از ترس نزدیک بود قالب طولانی که نیز بود و بودن ناراحتی و سختیها را بچنان می خرد.

خانم «مارنارینا» مادر یک دختر داشن آموز می گفت:

- بجههای این مدرسه از اینجا شروع شدند مدت زیادی دنیاگرد کردند تا به هدراس دیگر. بعضی های برای رسیدن بین مدرسه از راه های طولانی می آیند ولی با کمال میل تمام سختیها را بچنان می خرد.

دانش آموز ۸ ساله این مدرسه می گوید:

- وقتیکه قرار شد دختر ۷ ساله ام بعد مدرسه برود، بجههای از آنها اینجا شروع شدند مدت زیادی دنیاگرد کردند تا به هدراس دیگر. بعضی های طولانی و مفصلی است که مقداری از آنها بجههای بفرستیم تاکه از خانه فرار کرد و ما محور شدیم مدت زیادی دنیاگرد کردیم تا بجههای اینها کنیم. بالآخر هم از چون و چرای بجههای بفرستیم تاکه از خانه فرار کرد و ما توسط سایر دانشمندان به عمل آمدی است از جمله، «هانس برگر» روانشناس مشهور آلمانی در سال ۱۹۲۹ توانست کار آیی های مغز انسانی را ترسمی کند. او تابت کرد که از خود نشان می دهند نه تنها معلمها، بلکه این روانشناس بجههای را تبدلت نامید.

این روانشناس، بعدها ثابت کرد که میزان امواج آلفای مغز انسان در حالت زندانی کند تا بمدرسه نرون و می گوید:

مود گانی که زندگشده‌اند!

وقتی که مغز می‌میرد ولی قلب زنده می‌ماند!

لحظات ظاهراً خیلی زود گذشتند زیرا
اندکی بعد هوا روش شد و با طلوع اولین
اشعه آفتاب ان نیز آخرین نفس خود را
کشید و فوت کرد.

دوروز بعد ازبایت برای جمی و حور کردن
اسباب... و اثاثیه خانه پسرها به آنجا رفت اما
از همان بدو ورود احساس کرد که موجود
دیگری هم در آن خانه هست که مرتب از این
اتفاق به آن اتفاق می‌رود و برخی اشیاء را
جایجاً می‌کند و خصوصاً ساعتها متوالی
چلوی بالکن مقابله اتفاق طبقه دوم می‌ایستد و
این درست صحن اساسی است که از آن
زمان تا به حال به هر کس که وارد «خانه
پسرها» می‌شود دست میدهد. برطبق این
احساس روح سرگردان دختری از غرب
دراین خانه زندگی می‌کند و روزها در روی
بالکن مقابل اتفاق طبقه دوم آن می‌ایستد و از
نهادهایی که می‌کند و صدایهای که از او
شنبده می‌شود چنین پسیداست که دل در
گرمه می‌گردد. از شرق دارد و نام آن
معیوب «حمد» است.

خبری در فرآنسه کتابی بنام «زنده‌گی پس
از زندگی» به قلم «ریموند براسن» منتشر
شده است که نهانها نظر جانبداران زندگی
جاویدان در آن دنیا و ماحفظ مذهبی را به
خود جلب کرده است بلکه مورد توجه ماحفظ
تحقیقاتی علمی نیز واقع گردیده است.

«ریموند براسن» دراین کتاب مدعی
شده است که انسانها زاماً در این دنیا و با
در آن دنیا نیستند بلکه همانطوری که در هر
امیر طبیعی استثنایاً وجود دارد در مورد
نحوه مرگ و مردن هم استثنایاً به چشم
می‌خورد و بعضی‌ها برای مردمی که از چند
لحظه تا چند دقیقه تفاوت پیدا می‌کند در
برخی بین این دنیا و آن دنیا قرار می‌گیرند
به عبارت دیگر نیمه‌گاهشان به آن دنیا
می‌افتد و بعیض به این دنیا سازمی گردند.
«براسن» که دریک مؤسسه تحقیقاتی و استه
به داشگاه «تور» کار می‌کند برای اثبات
نیمساعت طول کشید تا دکتر پیر آمد و
آن را مایه نهاد کرد و سپس با ایقافه‌گرفته و
لحنی آرام گفت: ضفت و سینه‌بهلو او را از
اید در آزادی نیست شوشه جالی بکار برده است و
آنهم این است که در کشوارهای مختلف با
سینه‌ها چنان چرک کرده که احتمال نجات
او از مرگ فقط نیم‌درصد است.

شدید روحی قرار دارد.
البایت ان را به خانه خود منتقل کرد و
هئتمعاً به پرستاری از او پرداخت تا حالت رو
به بهبود گذاشت و کم قیافه شاد و آرامی
پیدا کرد اما کماکان ساکت بود و از گذشته
خود و انتقاماتی که بر او روی ماده پرسد
کلمهای سخن نمی‌گفت تا این که یک شب
ناگهان از طبقه پائین صدائی شنیده شد و
البایت کلکت پیش را که در جوار اتفاق او
می‌خوابید از خواب بیدار کرد و به اتفاق هم
آهسته از لعلها پایین آمدند تا بینند چه خبر
شده است.

مهاهن از پنجه بزرگ اتفاق نشینم به
داخل می‌تابید و با نور سرد خود آنرا روشن
می‌ساخت. البایت بلاfaciale متوجه شد که
تمام میلها و اسباب و اثاثیه اتفاق جایجاً شده
و حتی قالی‌ها جمع شده‌اند و ان با اگشته
بریده دو زانو وسط اتفاق روی زمین نشسته و
دارد گرمه می‌کند.
البایت از هسته او نزدیک شد و دید که
الن در همان حال که گرمه می‌کند با کسی
که دیده نمی‌شد حرف می‌زند، حرف زدن الن
با خوشد، چندان جیب نبود چون از وقتی
که البایت دوباره اورا پیدا کرده بود او گاه
به گاه مثل مالیخولیای های با خودش حرف
می‌زد، آماده که در آن شب برای البایت
عجب بود این بود که دید «الن» همان
لیسان را به زن دارد که سالها پیش از
همه‌انی شب کریسمس پوشیده بود.

البایت و گفت پیش در لا بلای کلامات
و جملاتی که از دهان ان خطاپ بیک شخص
موهبه و نایاب خارج می‌شد اسم «احمد» را
نشخیص می‌دادند. البایت کارکلاسکمچی
خود را بیدار کرد و او را به دیبال دکتر پیری
که در همان زندگی‌ها منزل داشت فرستاد و
خودش با کمک گلکت پیش را گم کرده است.
الن به سختی نفس می‌کشید اما در بین
حرقهایش مرتب ایام احمد را به زبان می‌آورد.
نیمساعت طول کشید تا دکتر پیر آمد و
آن را مایه نهاد کرد و سپس با ایقافه‌گرفته و
لحنی آرام گفت: ضفت و سینه‌بهلو او را از
اید در او ظاهر گردید و حرجهایی از دهانش
سینه‌ها چنان چرک کرده که احتمال نجات
خارج می‌شد که نشان میداد تخت یک فشار

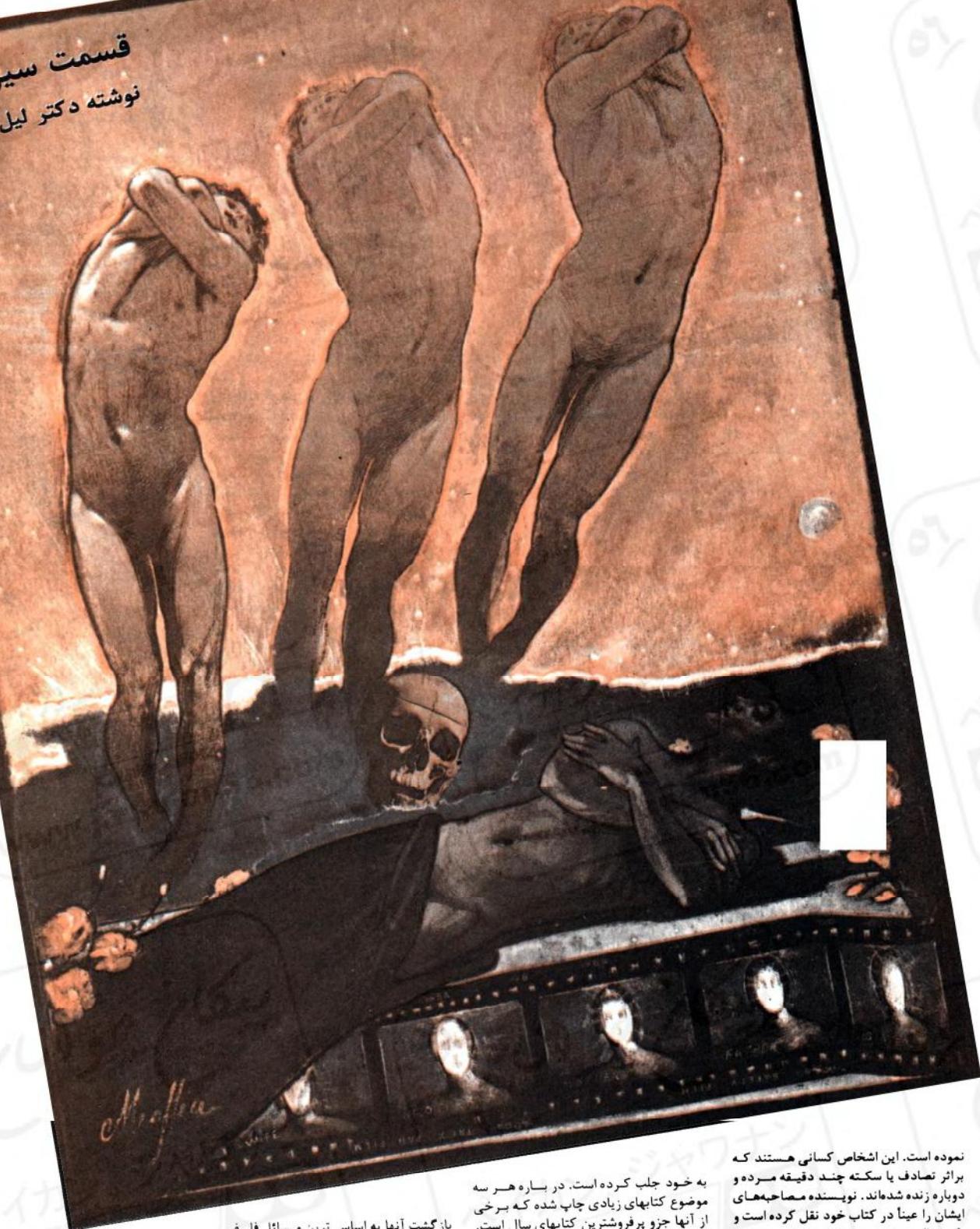
صدها نفر که تا آستانه مرگ
رفته‌اند تجربیات حیرت خود
را از برخورد با اولین مراحل
مرگ شرح میدهند

برای «الن» خاطرات شورانگیز آن شب
مهمنانی به صورت تابلوی گرانبهایی درآمد
که صاحبی آن را در پستی اتفاق پنهان
گرده است تا هیچ کس به وجودش بی‌خبر و
خود هرچند وقتیکار به این پست میرود و
از تماشای زیبائی‌های آن لذت می‌برد.
از سوی دیگر تند خویی‌های ویلیام و
اخلاق ناهنجار او روز به روز شدت بیشتری
پیدا می‌کرد و به موازات آن خاطرات‌الن در
نهادش بیش از پیش از خاطرات‌الن در
در خشند پیش از این با ثناوهای بیشتری به
دامان این خاطرات‌الن پنهان می‌برد.
اندکی پس از دوازده‌الن و ویلیام، ویلیام
مامور خدمت در آسپا گردید اما او می‌باشد
این ماموریت را در لیاس شخصی انجام بدهد
و کارهای خود را به افراد بخصوصی گزارش
نماید.

ساموریت ویژه ویلیام موجب شد که
ارتباط او با خانواده‌اش در انگلستان بکلی
قطع شود و هیچ کس نداند که آنها کدام
منطقه جهان پسر میرند.
سالها یکی پس از دیگری سپری شدند و
مادر و عمومی ویلیام فوت شدند و «خانه
پسرها» عملاً مسترک شد و کمتر اتفاق
می‌افتد که کسی به آنجارفت و آمد کند. در
بین ساکنین اسلاک و ویلیام رفته این
شایعه به وجود آمد که ویلیام و همسرش در
بردن و روی تختخواب خواباندند، این استادا
آرام دراز کشید صورتش چنان بود که گویی
دارد به صدای موسیقی دلسنجین گوش
می‌دهد اما دیری نگذشت که آثار نازاری کم
دروازه سال از این ماجرا گذشت تا این
که در یک روز از ماه مارس که هوا به شدت
طوفانی بود و آسمان جناب می‌غیرید و برق
میزد که گوئی دنیا به آخر رسیده است گذر

قسمت سیزدهم

نوشته دکتر لیل بارتلت



براستی سال مرگ بود. جرا که در این سال
دست کم بیست کتاب جالب درباره اسرار
مرگ و زندگی پس از مرگ جاپ شد.
مورخان، جامعه‌شناسان و روانکاران، مسائل
بقیه در صفحه ۹۷

بازگشت آنها به اساسی‌ترین مسائل فلسفی
است. غریبی‌ها که در درون جامعه صنعتی،
جامعه مصرف دیوانه‌وار خفقان گرفتمند،
یکار دیگر به شرق روی اورده‌اند تا بسکه
برای برخی از پرسش‌های بی‌پاسخ خودشان
حوالی بیابند. سال ۱۹۷۵ در کشور فرانسه

به خود جلب کرده است. در بازاره‌های
موضع کتابهای زیادی جاپ شده که برخی
از آنها جزو پروفوژترین کتابهای سال است.
هر سه موضوع البته از شرق به غرب نفوذ
کرده و دنیای مادی غریبها را به لرزه افکنده
است. لازم بگفت نیست که این هر سه
موضوع باهم ارتباط نزدیک دارند. توجه
غربی‌ها به مسائلی مانند مذهب و مرگ نشانه

نموده است. این اشخاص کسانی هستند که
برابر تصادف یا سکته چند دقیقه مرده و
دوباره زنده شده‌اند. نویسنده مصاحبه‌ای
اشان را عیناً در کتاب خود نقل کرده است و
نکته جالب در اینجاست که گفته‌ای این افراد
به طرز خارق‌المعاده‌ای مشابه بکدیگر است.
باید اذعان کرد که مذهب، عرفان و تصوف
و مرگ، سه موضوعی است که در چند سال
اخیر به شدت توجه اروپائیها و آمریکایی‌ها را

مُفْعَل مِسَابِ

مراجعات قانون سرم را شکست!

محله زن روز

از پشت میله‌های زندان! آرزوی دیدار فرزندان،

سلام یک مرد تنها و محاکوم به حبس ابد را بهبود بیدارد! من هفده سال پیش، در اثر اختلافلی که با معمس داشتم، خانواده‌ام را ترک کدم، و مدتی بعد بین همسرم را طلاق دادم و از سال ۱۳۴۱ بعید شدگیر اطلاعی از فرزندانم که نزد مادر شان زنگی می‌گردیدند! ندارم و گویا مادر شان به آنها فکته است که من مرد امام سمسال پیش، در اثر اشتباہ و زدنانگاری و حمل مقداری نریاک! دستگیر و زندانی شدم، حالا سمسال است که در زندان بسر چشم بریم، و چون با قوم و خویش هایم روابطی نداشتم، در این مدت، حتی یک نفر هم به ملاقات من نیامده.

این روزها، در سن پنجماده سالگی، غمی بزرگ بدل دارم و می‌ترسم خر هم با همین غم بعیرم. البته مردن برای من آرزوی است، اما من آرزوی بیگری مه دارم، و بخاطر همین عزم از من شما دشمن، و میخواهم خواهش کنم که این نامه کنم کنید تا شاید یک بار دیگر فرزندان را بینم و آنها که می‌توانم ممتنع من مردم از زندنه بودم آگاه بشوند. من می‌یعواهم فقط کسکاری در روز ملاقات بعنی خبر بدنه که سه ستان لاقاتی دارم؛ سه تا فرزندم! بعد از آن دیگر هر گز چیزی نمی‌خواهم.

فرزندان من متولد ۱۳۲۹، ۱۳۳۱ و ۱۳۳۳ هستند. ضمناً نام آنها حوار آسا واقفی «مهر آسا واقفی» و «حیدرضا واقفی» است. یک بار دیگر خواهش مکتم به مردی که از نظر روحی، در وضع بسیار بدی است کمک نماید. هر چند که من آدم طردشده‌ای هستم؛ ولی با تمام وجود شما را دعا بسیکنم.

زندان قزل حصار - محمدزاده واقفی

فساد اداری، و آئین دوست

مجله زندگان
تا امروز هر کس سودای شهرت بسر
داشت، یا باید میرفت و خواننده میشد، یا
تر پیشه. بگذاریم از صدمی اما مال و
متال فراوانشان را باست و مقام مهمان
باعث شهرتشان شده است، اما بینده راه
نازهه ای برای کسب شهرت بپیدا کرداده:
راه نازهه اینست که آدم سعی کند
بطریقی با چند مؤسسه دولتی سروکار
داشته باشد. البته آدم ممکن است بطور
طبیعی همچنان کاری با این مؤسسه
نداشته باشد، اما باید سعی کند
برهشکلی که شده، این ارتیاط را برقرار
کند، و من از پنجماه قبل که میخواستم
خانه کلنگی ام را (که دیوار حفاظ
سعد در چهارش ترک خورد) و خطر
شدن اقلادوماه دیگر میهمان اداره
بروکف هستم! راستی فکرش را بکنید،
اگر کار این برونداده در شهرداری تمام
شده بود، من چطور میتوانستم با آنها
آدم، که هر کدام از یک گوشه این شهر
درزنشت آمداند، آشنا شوم؟ و اگر
روزی دام برایش تنگ میشد، چه خاکی
بر سرم میریختم؟!
تهران - بهمن - ۵

ووقم پشت چراغ ناراحت بود. برگشتم و شاره کردم که چراغ قرمز است و توقفم ی جانیست.

اما توضیح دلیل ایستادن اثری
کرده، چون اینبار بوق ممتد همراه
خش‌های ریکی بود که بسرم می‌بارید.
برزم دستی را کشیدم و پسیاده شده،
فقط:

«آقا، مگر نمی‌بینی که چرا غرمز
ست؟! چرا غرمز یعنی فرمان
بیست!... هروقت که سبز شد باید
برکت کنی...» با این حمله، انکار
پیش، باتیار باز و کشید:

آفماز بسته ماشین بست
۳۵-اس.ال.سی پایاده شد، شکمش را
سینه‌نم جیباند، و همراه فحش و ناسزا
نان منتهی سرمه کوبید که انگشت
پراشاش در سرمه روغه رفته و فرقه را
سکافت. و وقتی تهدیدش کردم که
میکنیم، او را سکلانتری و
دگستری میکشانم، دست در جیب
لوارش کرد و مشتش را که پراز
میکنند های هزار تومانی بود، بیرون
شد و گفت: «برو شکایت کن
چاره‌ا!.. من هر چراغ قرمزی را با
مین عین میکنند های سبز میکنم، درست
نگ خود استکناس. تو باید صبر
کن تا چراغ‌های قرمز برنگ یونجه
و سوند!!»

بی اختیار بیاد ممالکی افتادم که
تو شان همه آدرا را بکسان می بیند،
صاحب رور و مقام منی شناسد و نه با
گ سبز اسکناسها، قرابتی احساس
نکند، و درد سی فکری و تهی مخزی
اعفی از هموطنان خوددمان، درد
کافتن فرق سرم را از یادم برد!..
تهران - رضائی

شاید تا بحال خیلی ها از اینکه دیگران
قانون را میراعات نمیکنند گله و شکایت
داشته اند: از سوتو میکلت سواره هایشکه
پسیدارو را رسیست از سواره رودوست
دارند، از میگرد میوه فروشان
بخریداران، از جنس های قلابی و بنجل
بوتیکها، از کمفرود نتانیوان و ...
اما فکر میکنم شکایت من تازگی
داشته باشد. من آدمی هستم که مقررات
را میمو ب اجرای میکنم، وقتی پشت فرمان
آتومبلی می نشینم، خیابان را تنها متعلق
ب خودم نمیدانم، برای پیدا هم هم حقوق و
احترامی قائلم، با سرعت غیر مجاز
از خود رفته ام کنم، در خلوت ترین
خیابانها با وجود یکه دام هیچکس ناظر
بر اعمال نیست بخودم اجازه عبور از چراغ
قورمز را نمیدهم چون معتقدنم که رعایت
نکردن مقررات، تجاوز با حقوق دیگران
است، و من صادت نگرمه هم که ذرا می
بعق دیگران تجاوز کنم، ...

در استانی خیابان فردوسی، از میدان سپه که بخواهد سمت شمال روید، عرض خیابان را برای عبور عابر بسیاده، خط کشی کرده‌اند، و چون فکر کردند، (وجه درست هست که در دندان) که هیگاه راننده در محل خط کشی عابر بسیاده توقف نمی‌کند، جراحت راهنمای هم نصب کرده‌اند. اما گویا بعضی از راننده‌ها، رنگ قرمز این چراغ را قبول ندارند. عرض کردم بعضی، چون همه اینطور نیستند و خلیه باشند این چراغ وقته که فرم پاشش - توقف می‌کنند، و بعداز آنکه سبز شد، براهشان ادامه میدهند. چند روز قبل، من با تسویه‌میام از این خیابان عبور می‌کردم و چون جراغ قرمز بود، عرب عادت توقف کردم. بعداز لحظه‌ای متوجه بوق اتوسیمبل بسته سرم شدم که مرا ترغیب به عبور میکرد، و از

تبغیض چرا؟

مجله زندگي
من داشت آموز کلاس دوم اقتصاد هستم. حدود دوهاد است که موضوعی سخت باعث شد و نامیدی من و سایر همکلاسیان شده، اما چون مشغول امتحانات بودیم، طرح کردن آن را گذاشتیم برای حالا، که دیگر غصه درس و امتحانی نداریم. بله، چندی بیش در روزنامه‌ها نوشتند که دیبلمهای رشته اقتصاد نمی‌توانند دانشگاه بروند. این موضوع من و تمام همکلاسیان را نسبت به درس و ادامه تحصیل سرد و نامید کرد، و ما مدام بخودمان می‌گوییم که حتی مرتب تناهی شدایم که چه در دبیرستان، و چه در بیرون، رشته‌های ریاضی و تجربی را به رخ ما می‌کشند. جطور شده که دیبلمه رشته علوم تجربی می‌تواند، رشته علم انسانی را انتخاب کند، ولی بر عکس آن نمی‌پسند؛ در حالیکه رشته اقتصاد سخت‌تر و مشکل‌تر از تجربی و ریاضی است، و اگر شما تابهای ما را بینید، خود بدم حق خواهید داد. من نمیدانم مسئولین آموزش و پژوهش جوابی برای هزاران دانش‌آموز رشته اقتصاد دارند یا نه؟ اگر بله، ما مشتاق شنیدن آن هستیم.

بادان - پروانہ آل بیگی

چرا مردم طلاق می گیرند؟

روانی داشته باشد، به پیشنهاد دادستان و تصویب دادگاه مساقیت از شرط سن اعطاء میشود. زن یا مردی که برخلاف مقررات این قانون ازدواج نمایند، به ۶ماه تداوول حس جنحی محکوم خواهند شد. در صورتیکه دختر بسن ۱۳ سال تمام نرسیده باشد، لاقل به دو الی سه سال حبس محکوم میشود. هر دو بجزر نقدی که حد اکثر آن ۲۰ هزار بیال است، محکوم گردند.

۷- سایر انگیزه هایی که به جدایی زن و شوهر می انجامد- انگیزه های علیکه منجر به اختلاف یا جدایی زن و شوهر می شوند، بعلت پیچیدگی روابط خانوادگی و ابعاد وسیع آن بطور قاطع قابل شمارش نیست. درینجا بذکر سایر انگیزه ها، که جئنه عمومیت کمتری دارند، اشاره می شود. گاهی ارتکاب جرم از تا خانمی مرد یا زن، و یا سلطور کلی حوادث و پیش آمد های مختلف، موجب ازهم گیختنی زندگی مشترک می گردد، مانند ابتلای زوجین به امراض صعب العلاج، یا محاکومیت قضیه زن یا شوهر به مجازات ۵ سال حبس، عقیم بودن زن یا مرد، و یا وجود پسرهای عوارض جسمانی که باعث می شود زن و شوهر توانند از مکانی صاحب اولاد شوند. سلسالا زن و شوهر که از لحاظ رشد جسمانی یا عقلانی، به درجه تکامل نرسیده باشند، اغلب تحت تأثیر راهنمایی های غلط اطراط افیان واقع می شوند. در بین خانواده های که زوجین و والدین آنها باهم، و در بینکجا زندگی می کنند، حس استقلال طلبی بصورت منسلک دیگری جلوه می کند و مانع ادامه پیوپون زناشوئی می شود. اینها سائلی است که هر روز مدها زن و مرد را برای درسرافات گواهی عدم امکان سازش مدبر یاری اجرای صیمه طلاق به داد کمتری کی کشاند. ■

سنگلنجی که بعنوان یکی از
مستقیمترین و دانشنامه‌ترین و
وارسته‌ترین عالم شمعه از باور و
احترام همکار برخودر بود بتوکوز
هنگام وعظ و دریس متوجه شیاهی‌وی
گروهی از حاضران در مجلس شورای
جهون علت و استنبپار گرد دانست که
جهون یک یقه‌بود در محضر بحث و
فحص مسلمانان شرکت کرده،
اعراض گروهی از قشری مسلمانان را
برانگیخته است...

ز بین میبرد و طرفین حالت انژجار و
تنفس نسبت به هم پیدا می‌کنند و مهر و
علاوه مبدل به کینه‌توزی و ناباوری و
روروگوئی می‌شود.

۵- مشکلات زندگی

شهرنشی - توسعه تکنولوژی گرجه
رازین زمان تسهیلاتی برای مردم بوجود
اورده و انسان در پرتو آن توانسته است
ب یک قیام مادی دست بسازد، ولی
میتوان منکر آثار منفی آن در اجتماع
شند. افراد برای دستیابی به زندگی بهتر
نمودند، ناچارند بیشتر تلاش کنند، و
عملت درگیری با محیط کار و فشار کار
روزانه، دچار نارامی و فرسودگی
عصاب شده، تحمل و صبر و شکمایی
خود را از دست میدهند. زن و شوهری
که از سبیح تاشام کار میکنند، با حالتی
خشته در منزل باهم روبرو میشوند و
بنین خستگی، نه تنها پیوند عاطفی میان
نهنها را محرک نمیسازد، بلکه با
کوچکترین پرخورد، باعث از هم گیختن
شده بندانند.

۶- ازدواج‌های نارس و اختلاط
 من- ازدواج در سینهین پائین و یا وجود
 ناصله سنتی زیاد بین زن و شوهر، نیز
 یکی از عوامل مؤثر در ایجاد اختلافات
 می‌باشد، مثلاً اگر زن ۲۰ ساله و شوهر
 ۳۰-۴۰ ساله باشد، همین عدم تفاوت سنی
 عوامل بروز مشکلاتی از پیدا کردن عدم تفاهم،
 تحریف اخلاقی و سایر نسباسنایی‌های
 خانواده‌گردانی می‌گردد. در هر کشوری برای
 جلوگیری از ازدواج‌های نارس و نکھداری
 خانواده، من معتبری بر حسب محظوظی
 بندگی و اوضاع و احوال منطقه و اجتماع
 ن در نظر گرفته شده است. طبق مقررات
 شانون ایران ازدواج زن قبل از رسیدن به
 ۱۸ سال و ازدواج مرد قبل از رسیدن به
 ۲۰ سال تمام منع است. بعد از کمال در
 بعضی از اسلام استثنایاً در مورد زنی که
 من او کمتر از ۱۵ سال نباشد و برای
 زندگی- ناشایخ استعداد حسنه،

آقای «مرتضی ابهری» رئیس شعبه ۴۵ دادگاه شهرستان، مقاله کوتاهی درباره انگیزه‌های طلاق نوشته‌اند که عیناً بنظر شما مرسد.

چشیداشت به تروت و دارایی زن می پردازد. آمار طلاق نشان میدهد که طبقات ثروتمند و طبقات کمود آمد و بیشتر از طبقه متوسط رغافر این درد اجتماعی هستند. در خانوادهای کمود آمد، این مشکل بصورت دعاوی ترک اتفاق در دادسراسراها و دادگاهها نیز چشم می خورد و علت آن سختی تامین معاش و بالا بودن هزینه زندگی و بنا نداشتن آگاهی و در کار کافی نسبت به اینها و ظرفانوی و انسانی از جانب زوجین می باشد، و در طبقات پردرآمد و ثروتمند بیشتر بصورت توقع یک زندگی تجملی و تخلیقی، و احیاناً فساد اخلاقی جلوه گر می شوند.

خانواده مهمترین بنیاد هر اجتماع است و هر نوع نارسانی و اختلاف در بین زن و شوهر اساس و پایه زندگی شوشوی را متزلزل می کند و موجب افسوس ایشانی و سوژه افغان و زوجین می شود و بینت به جدایی از میهمانین کانون تواد و کی منجر می گردد. طلاق مانند اینها بیانگر که برپیرکن عواطف انسانی زده دارد. تأثیر ناهنجار در تربیت فرزندان و شادی و کامیابی را مبدل به یأس می کند و ایجاد عقده کمود محبت در دکان می نماید و در تنفس زیانهای ای و منتهی برای خانواده و مالاری ایجاد می کند. برای جلوگیری از سامانه و بیشتر نیز گذگاری خانه اگر

-۳- بند نبودن به مبانی اخلاقی و اصول مذهبی - تأثیر آشکار دین و اخلاق در زندگی افرادی که در پرتو مستندات اسلامی و سدهمین تربیت شده‌اند، سیار امیدوار کنده است، زیرا بکار بردن دستورات اخلاقی و دینی، موجب دام و استحکام زندگی ناشوایی گردیده، ارامش و کامیابی به خلاف این می‌بخشد، و عدم رعایت مبانی اخلاقی و

۱- ازدواج‌های نسنجدیده و بدون دیانتی زندگی زناشویی را به

می‌کشند. در چنین خاتوناوهای فرزندهان، رنج سیار خواهند برد. مهمترین موارد از عدم توجه به اصول دینی و اخلاقی، که وقوع طلاق را تسهیل می‌کنند، عبارتند از: تنوغ طالبی‌ها، باولویوس‌ها، اعسیادات پسره اعم از مواد مخدّر، باده‌گساری، قمار و نظارات...

مطالعه و نامتناسب - در این نوع واجبه، نبودن هدف صحیح از ازدواج و شتن شناخت کافی زوجین نسبت به آفرینشده حوادث و ناسلامیات در مگی زنانشی می‌شوند، و پسند زن و هر به طلاق متهم می‌شوند.

ایرانیان مسلمان اسلامی می‌باشند. این اتفاق از اقدام

۴- **عوامل روانی**- این عامل بعضاً
موقع ناشی از افکار و مقایدی است که
مریب و زندگی گذشته یا حال زوجین
می‌شود، مانند حس بدینه، عدم
اعتماد، ریپاکاری و تظاهر دروغین به
درستی و خوبی.

۵- **عوامل مادی** یا **متصله**
از اساسی عوامل همراه و اقتضادی را
اجتماع- که خانواده هم جزوی از آن
است- نیاید ناجیز شمرد. اغلب
خلافات زناشویی از توقعات مالی ناشی
نمود و حتی گاهی این مستلزم بقدیری

معلم قشري مسلک!

حله زدنی و

در یکی از شمارههای پیشین
اصی نامه زن روز مطابق به نقل از
د و دشیزه انش آسوز خواندم که
جهه معراج با تأسف مرا برانگیخت..
این داشن آسوز که در زمره
پیشنهادهای مذهبی است بس زن روز
تووه گرده بود که رهگاه ساخت
رسان علوم دینی در مدرسه آنها فرا
برید، مسلم و داشن آسوز از راه
تأسف به ایدیان غیررسلانی هستند از
من اخراج میکند و سهیم به تدریس
ووم دینی میبردازد.

توئی اسلام یک دین جامد و محدود است و صرفاً برای بخش خاصی از سامانه پسری نازل شده است، این‌گز تفکر فقری مابانه از آنها ناشی نمی‌شود که گروه محدودی از اهل برافرازه، هرگونه هم سخنی و همدلی و هماشرت با پیروان ادیان دیگر را برای محدود کسر شان می‌شمانتند و از این‌اقایت ها فاند که آسوسوش مبانی سلامی به تعامل فرق گئی یکی از میانات دین‌داری و عبادت و خدمات به همراه معمونیت شمار می‌ورود و روشی نمی‌ست که به چه دلیل باید سوافران گذاندیش و محصول ادیان دیگر از سرمی احصایات مذهبی ما رانده موند.



در خانمهای که عمل رحمبرداری روی آنها انجام نگرفته نیز مشاهده میشود. بهر حال از بین بردن این موہای زائد که البته خوش منظره نیستند با وجود وسائل مدرن، آنچنان هم مشکل نیست و نباید موجب نگرانی شود.

دوران نقاوت چقدر طول خواهد کشید؟

تا دو هفته بعد از مرخص شدن از بیمارستان، بیمار باید در منزل بیشتر به استراحت پردازد و اجزای بدهد کارهای منزل را، اگرچه ناقص، دیگران برایش انجام دهند تا جرخ زندگی در این مدت پجرخد. از آن پس وضع بیمار کمک بحال عادی خود باز مگردد و یک استراحت کوتاه بعد از ناهم قوای از دست رفته برای او، کافی خواهد بود. کارهای سنتی منزلي چون جابجا کردن اثاثیه سنتی و زیین شوئی تا هفته ششم منعو است.

هشت هفته بعد از عمل جراحی، همه چیز بحال عادی و لبیمی برگردد، در این زمان باید از استراحت بیش از حد اجتناب کرد چون تنفسی و پرهیز از برگشت به زندگی عادی که ممکن است بخاطر عوامل سیاستی روحی پاشد، بیمار را ضعیفتر و ناتوان تر خواهد کرد. از این پس وضع بیمار کاملاً طبیعی است و راحتی میتواند زندگی عادی خود را دنبال نماید.

در سوره روابط جنسی چه میگوید؟ آیا بعد از برداشتن رحم، زن از نظر جنسی یک فرد کامل و طبیعی است؟

بطور حتم جواب این سوال مثبت است. اگر قبل از بیرون آوردن رحم، پس از هر کام giochi خونریزی و درد شدید احساس میگردد و این درد باعث ناراحتی میشود، باید شما مژده بدھم که با برداشتن رحم تمام راه را از ناراحتی های بیان خواهد رسید. بعلاوه بعد از برداشتن رحم بخاطر احتیاجی سه خود رون قرس ضد حامکی نیست و همچنین خیال زنی که تحت عمل قرار گرفته از بابت عادت ماهیانه و ناراحتی های آن نیز راحت خواهد شد. بعضی از خانمهای تصور میکنند در نتیجه این عمل عضو تناسلی زن کلی برداشته میشود و او زنانگی خود را از دست میدهد و تبدیل به مسوجوی بی احساس و بی تفاوت میگردد. در حالیکه این تصور غلط است و بعد از عمل رحمبرداری، زن از نظر احساس هیچگونه تفاوتی با آنچه قبل از بوده خواهد داشت و بیمار شفا یافته میتواند روابط عادی را با چهار هزار گیگرید. بیمارانی که علاوه بر رحم،

عمل رحمبرداری!

آیا بعد از برداشتن رحم تغییرات مهمی در زندگی زن ایجاد میشود؟

خوراکها را در اختیارش می گذارند و خود او نظر نگرانی وجود ندارد. ولی اگر برای عمل هم کفر میکند بخاطر عمل ضعیف شده، بدون ملاحظه و برای جیران انزوازی از دست رفته هر چه در دسترس هست مخصوصاً بود اصلی جاق شدن افراد بعد از انجام عمل و از این نظر هیچ ناراحتی بوجود خواهد آمد. جای عمل ممکن است تا مدتی سفت و سخت باشد و خارش بوسیله عمل و بداروی بیهوشی و غیره ندارد.

آیا با برداشتن رحم موہای صورت و دست و با پیش از حد معمول رشد خواهد کرد؟

نگرانی در این مرور کاملاً بیهوده است زیرا عمل رحمبرداری به معنی عوض کردن جنسیت یک زن نیست که باعث رشد موہای صورت و بدن شود. برخی از خانمهای بیمار بعد از عمل جراحی اشتهاش زیاد شود و اطرافیان که در آن موقعیت بمعنی هورمونی بدن موہای روی جانه و پشت لیشان بلند و کلفت میشود و این حالت حتی

همه ساله عده زیادی از خانمهای بسیاری برداشتن رحم به اطلاع وجود دارد که در آنها مختلف سیروند و برای رهائی از چنگال بیماری هراس افرین سلطان و ادامه حیات و حفظ سلامت، خود را بdest چاقوی جراحی میپارند و این نفوذ فعال و حساس بدن را از دست میدهند.

هر هفته در بین نامهای که به مجله مرسد، صدا نامه و جنود دارد که در آنها دهنگان سوال درباره این عمل مطرح شده اند. اگرچه مشکلات متفاوت و در هر نامه هر خانم مشکلات مختلف و گوناگونی را مطرح میسازد، ولی بهر حال تمام این پرسنها در اطراف مسائل بخصوصی دور میزندند مسائلی چون:

«ایا با این عمل زندگی جنسی من بهایان مرسد و با این رفتن این عضو میل جنسی منه ای این خواهد رفت؟»
«ایا بعد از عمل چاق و بدھیکل میشوم و پس از زودرس بسراخ خواهد آمد؟»

«ایا بعد از عمل دردهای موضعی پسراخ ایمید و ناراحتی های ناشی از نداشتن رحم که عضو فعالیست تا بایان در مورد رحمبرداری سوال و دلوایی فراوان است ولی اجازه بدھید در این مقاله بدون توجه به شایعات و حریقانی که بدون هیچ پایه و اساس عذری بر سر زبانها افتاده است، فقط به حقایق علمی و دقیق بپردازیم و برای شما شرح دهیم که بدیل این عمل جراحی، یعنی بعد از نامناسب خواهد بود و ...»

در این مقاله از جمله آزمایش خون و ادرار و آزمایشات از جمله آزمایش خون و ادرار و عکس دارای های از جمله عکس از نامناسب خواهد شد. بیمارستان را ترک کند ولی در طول روزهای مدتیسترنی خواهد بود و از همان روزهای اول فعالیتی سک و بائین آمدن از تاخته بیماری ایجاد میزد. بیمارستان را ترک کند ولی در طول روزهای اول فعالیتی سک و بائین آمدن از تاخته بیماری ایجاد میزد.

برای عمل رحمبرداری مدت بسترنی شدن در بیمارستان و دوران نقاوت چقدر است؟

ممولاً براي هر عمل جراحی بیمار را یک یا دو روز قیل از تاریخ عمل در بیمارستان بسترنی میکنند تا در این فاصله او برای عمل آماده سازند. در این مدت ا نوع آزمایشات از جمله آزمایش خون و ادرار و عکس دارای های ایجاد میزد. بیمارستان را ترک کند ولی در طول روزهای اول فعالیتی سک و بائین آمدن از تاخته بیماری ایجاد میزد.

برای عمل رحمبرداری مدتیسترنی خواهد شد. بیمارستان را ترک کند ولی در طول روزهای اول فعالیتی سک و بائین آمدن از تاخته بیماری ایجاد میزد.

جای عمل تا چه حد نمایان خواهد بود؟ آیا بعد از عمل شکم برآمده و بیقوواره خواهد شد؟

اگر عمل بیرون آوردن رحم از داخل و از طریق لیونه رحم انجام شود، در آن صورت کارهای پیوست نمایان خواهد داشت و این

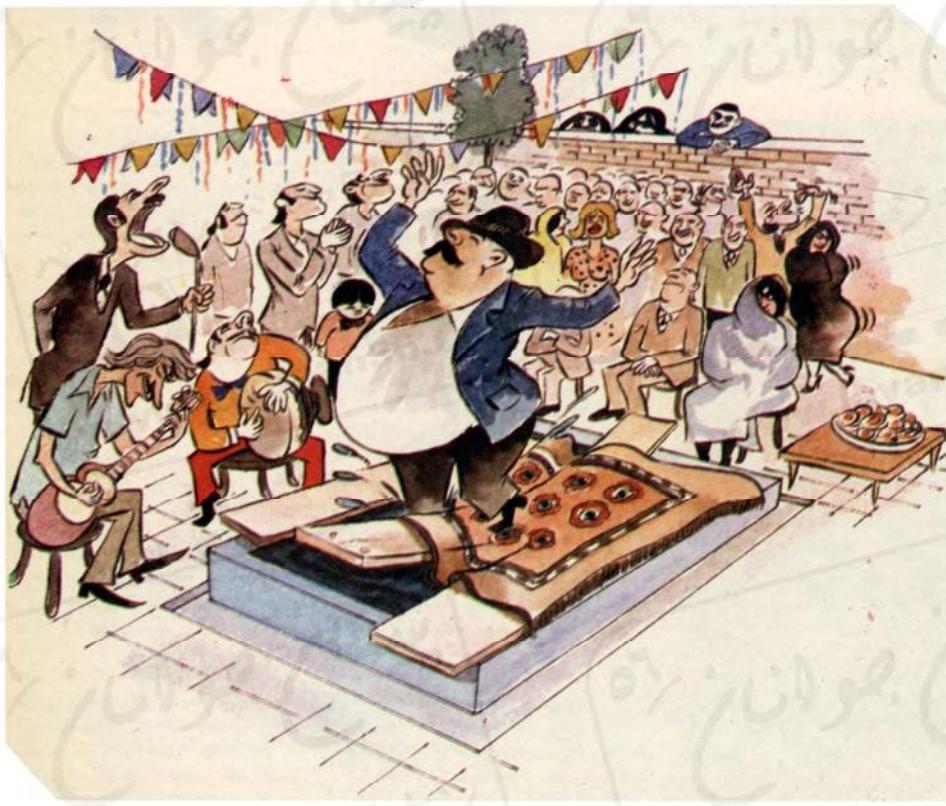
پلو عروسی به اینهمه در درس نمی‌ارزد!

از کتاب‌های خواندنی و شیرینی که اخیراً موسسه مطبوعاتی گوتنبرگ چاپ کرده مجموعه مقالات طنزآمیز ابوالقاسم حالت است.

حالت را همه می‌شناسیم و میدانیم که از خدمتگزاران قدیمی مطبوعات است. شاعر و نویسنده معروفی است و در فکاهی سراسی و طنز نویسی تجربه فراوان دارد.

مجموعه مقالات طنزآمیز حالت در چهار جلد است که جلد‌های اول و دوم و سوم و چهارم آن به ترتیب: «از عصر شتر تا عصر موتور»، «از بیمارستان تا تیمارستان»، «نخاله‌ها و زباله‌ها» و «پابوسی و چالیوسی» نام دارند.

مقاله زیر که تحت عنوان «پلو عروسی به اینهمه درس نمی‌ارزد» در جلد سوم مقالات طنزآمیز حالت چاپ شده است.



با بغش و حسد نگاه می‌کردند. همانطور که پشت میزنشینان عقب افتاده به کسانی نگاه می‌کنند که جلو افتاده و مقامات حساس را اشغال کرده‌اند.

بزمگاه یا رزمگاه؟

نژدیک ساعت نه پکنفر وسط حیاط آمد و بقیه در صفحه ۸۶

هم را دعوت کردند که ایکاش لطف می‌فرمودند و دعوتش نمی‌کردند.

خانه داماد در کوچه‌ای نزدیک پیاجنار بود. در یک حیاط گوچک فرش‌دانه‌ه و دور تا دور آن صندلی گذاشته بودند. تقریباً نصف جمعیت صندلی نداشتند که پنشینند. همه ایستاده بودند و خسته به نظر بیرونیدند و به کسانی که روی صندلی‌ها لم داده بودند

ازدواج نخواهد رفت.

بهمن علت است که هر خانواده‌ای-

مخصوصاً خانواده عروس- سعی می‌کنند قبل از فر رساندن رمضان بساط عقد و عروسی را

دور تا دور آن صندلی گذاشته بودند. تقریباً

نه که شکار فرست فرار ندهد.

دو هفته بعد ماه رمضان است که آنرا ماه «بیارک» می‌خوانند. این ماه برای مؤمنان «بیارک» است. اما برای روزه‌خواران که با درهای رسته کافه رستوران‌ها مواجه می‌شوند یا ناجازند در زمان روزه‌خواری کنند، بیارک نیست. و آنها را بسیار اسلام‌صورالدین می‌اندازد که گفت: تعجب من کنم از اینکه ماه محرم را «محرم‌الحرام» می‌گویند در صورتیکه خودن و آشامیدن درین ماه حرام نیست و در مجالس سوگواری جای و شربت و گاهی شام و ناهار محانی هم میدهند. ولی ماه رمضان که خودن و آشامیدن را در روز حرام کرده، امساك رمضان‌الحرام و محروم را «عمره‌المبارک» می‌خوانند.

ماه رمضان- بعیده‌من- برای کسانی هم که قصد ازدواج دارند ماه مبارک است چون درین ماه عقد و عروسی مرسم نیست و در حقیقت یک ماه به اینها مهلت داده می‌شود که در تصمیم خود تجدید نظر فرمایند.

روحانی سرمندی، شاعر قرن ششم هجری، عقیده داشت که:

مود آزاده به گیتی نکند میل دو کار
تا همه عمر ز افت به سلامت باشد

زن نگیرد اگر کوش دختر قیصر بدنه

وام نستاند اگر وعده قیامت باشد
سه قرن بعد، حکیم شفائی در جواب او

فرمود:

ذن بگیرم اگر دختر تونتاب دهند
وام نستاند اگر وعده دو ساعت باشد

و می‌بینم حکیم شفائی که طبیب و فلسفه و ندمی شاه عباس بوده، حرفش

حکیمانه‌تر و به واقعیت نزدیکتر است چون امروز کمتر کسی است که بار سنگین وام را بدش نگفته با خلقه ازدواج را به گردن نینداخته باشد.

میگویند ذن و مودی برای ازدواج پیش کشش و قتلند. کشش دید مرد از زور مست

روی پابند نمی‌شود. به زن گفت: «بروید و فردا پاییز که این آقا هوشیار شده باشد».

زن تماس کرد که: «بدر روحانی، دستم به دامت، اگر این هوشیار شود دیگر زیر بار

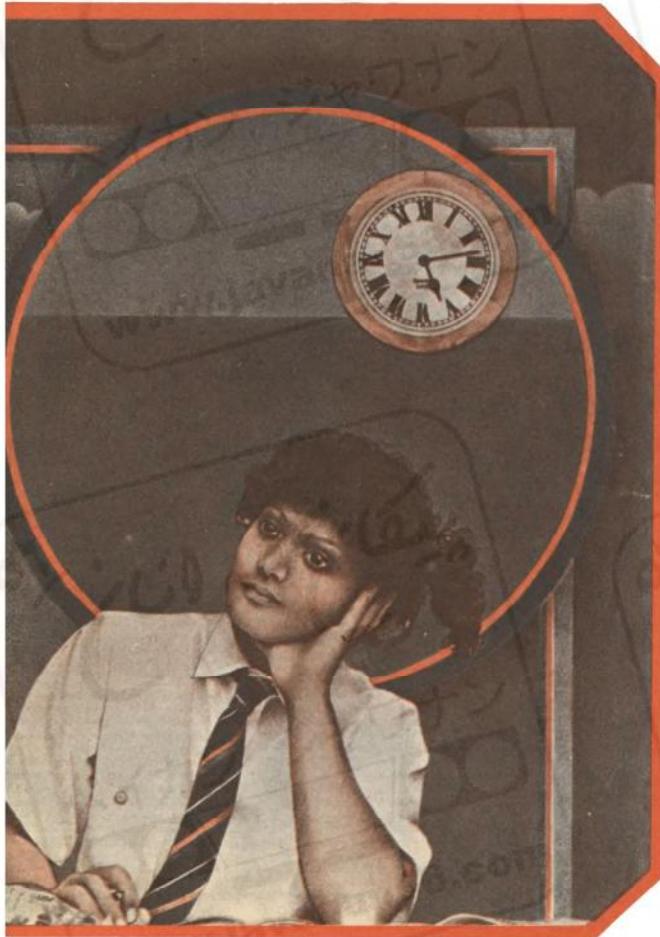
دویاهای جوانی

«رومتو» و «ژولیت» همان بود که «مارتا» در ذهن داشت. همان تعریفی که برای چشمان «او» مناسب بود.

هبانطور بدون اینکه تمام متن را بخواند کتاب را ورق میزد تا باین جمله رسید «برو نامش را بپرس!» اینبار گوئی نویسنده با او صحبت میکرد و با اصر کرده بود تا لاقل از اسم او بخیر شود. بی اختیار از حال سلند شد و طرف قفسه کتابهایی که در کتاب میز متعددی کتابخانه قرار داشت پیش رفت. از آنجا به راحتی میتوانست اسم او را که حتماً روی کارت کنچک روی سیمیز نوشته شده بود بخواند. بدون توجه یکی از کتابهای در دست گرفت و روی کارت خواند «آقای نیکلاس برایان»، نیکلاس برایان «خدایا بود و سعی میکرد جزئیات چهره و اندام «او» را که هنوز حتی اسمش را هم نمیدانست در حافظه خودش تصویر کند. چشمانت آبی بود ولی نه آبی بی حالت و شیشهای، آبی پررنگ به رنگ آسمان در هنگام غروب آفتاب. «مارتا» نگاهان پسرورت کتابش رفت. به این جمله را از دهان «رومتو» شنیده بود: «گوئی دیدگانش چون دوسته چهار بزرگ آسمان چهراش دوخته شده بودند.» جمله قشنگی بود و بهر حال چه از دهان

حاصل شده بود. تغییری که از توصیفش عاجز بود. فقط میدانست ناگهان عوض شده، مانند آنکه با آن نگاه و آن لبخند تمام سعادت و خوشی دنیا را ناگاه به قلبش ریخته بودند. دیگر نمیتوانست نگاه از او بردارد، از چشمان درخشان، موهای پریشت و خوش فرمش و آن صورت دوست داشتنی با همان کوچکش که بنظر «مارتا» جز کلمات و جملات زیبا و دوستانه نمیتوانست بیز دیگری از آن خارج شود. آزو میکرد آن مرد سیکار دیگر هم سریلنگ دارد و به او نگاه کند... و معجزه اتفاق افتاد. او بیکار دیگر به «مارتا» نگاه کرد و دوباره با لبخند زد. دیگر «مارتا» بفک انجام تکالیفش نبود. آزم در آن گوشش کتابخانه نشسته بود و سعی میکرد جزئیات چهره و اندام «او» را که هنوز حتی اسمش را هم نمیدانست در حافظه خودش تصویر کند. چشمانت آبی بود ولی نه آبی بی حالت و شیشهای، آبی پررنگ به رنگ آسمان در هنگام غروب آفتاب. «مارتا» نگاهان پسرورت کتابش رفت. به این جمله را از دهان «رومتو» شنیده بود: «گوئی دیدگانش چون دوسته چهار بزرگ آسمان چهراش دوخته شده بودند.» جمله قشنگی بود و بهر حال چه از دهان

آنرا شدن با پسرهای جدید و دلبر از «مارتا» با کتابهای سنتی گشتنیش که به سینه میپرسد در کتابخانه را باز کرد و پداخی خذید. احسته از راهرو سنگفرشی که تازه و اکس زده بودند و براق و لفزنده شده بود گذشت و به انتهای کتابخانه رسید. با چشم پیدایی یک صندلی خالی گشت. بالاخره یکی پیدا کرد. نشست و کتابهای را روی میز پهن کرد. با خود گفت «خوب!» پیکر روز معمولی دیگر هم تمام شد. با تمام شدن مدرسه، روز هم برای او تمام میشد. چون در خانه هرگز اتفاق ممیز رخ نمیداد. همان مکالمات گاهگاه همیشگی، همان جملات عادی و خوش نمیامد. ولی خوب چارهای جز تحمل وجودشان نداشت. «مارتا» اگر میخواست، میتوانست کلید خانه را از مادرش بگیرد و بعد از تعطیل دیسپرستان با «کارولین» به خانه برود. ما دیگر ۱۴ سالش تمام میشد و دیگر چه نبود. برای خودش خانمی میشد. ولی اولاً از محیط کتابخانه با آن فضهای تو در تو که کتابها را با شوقي مادرانه در آغوش گرفته بودند، از سکوت و آرامش و حتی از خانم «پیرس» بدائل و بد اخ خوش میامد و در نائی عاضر نبود لذت رفتن به آن محیط آشنا را ساری رنج هم صحبتی با «کارولین» که دائم در فکر



حرفهای بی سروته معلم‌ها را با جان و دل تحمل کرد. روز سهشنبه پس از محض ورود «مارتا» به کتابخانه نیکلاس «برویش لیختن‌زد. و چهارشنبه بود که با خوبی دوستانه سلام گفت. روز پنج شنبه و قدری «مارتا» با اعداد و ارقام عجیب و غریب تکاليف چیز و مسئلت سروکله میزد ناگهان «نیکلاس» در کنارش سبز شد و گفت:

— امروز دیگر «شکسپیر» نمیخوانید؟ «مارتا» احساس کرد همه خون موجود در بدنش به گونه‌هایی سرازیر شده‌اند. بالکنت گفت: نه.... پنج شنبه‌ها نویست ریاضیات است چیزی که من اصلاً از آن سردنگی آورم.

«نیکلاس» با سخنگویی خوش آمدند گفت:

— من هم از ریاضیات خوش نمی‌اید و نمیتوانم مسئلت را حل کنم.

گوئی قند در دل «مارتا» آب کردند پس آندویک و چه مسترک دیگر هم داشتند. بیزار بودن از ریاضیات و عاجز بودن از حل معمایی‌ای بعنیش آنروز هم تا آخرین لحظه و تا وقتی آخرین محصل کتابخانه را ترک کرد «مارتا» خودش را به سروکله زدن با ارقام سرگرم کرد. آیا بقیه در صفحه ۱۰۲

«مارتا» از جا بلند شد و با سرعت برآمد. دیگر احتیاجی نداشت برگرد و به او نگاه کند چون حالا دیگر تمام جزئیات چهره او را از بین میدانست.

فاصله بین مدرسه و خانه را که همیشه آنقدر بینظرش طولانی می‌آمد دریک چشم بهم زدن طی کرد. چون آنروز برخلاف همیشه راه نصیرفت بلکه پرواز می‌کرد. گیف سنتیگیش را از شادی به اینطرف و آنطرف می‌انداخت. نیرهای بدقاوه را و معوج برق در نظرش درختان پرشاخ و برگ و شاداب باخ خانه «ژولیت» بودند و ماه که منزو در آسانه ایش را در عالم در نیامده بود، نور تقره ایش را در عالم خیال بران درختان زیبا می‌افشاند و صحنه را دلسردیر می‌کرد. همه چیز در نظرش زیبا بود. حتی قیافه چیز و گیف

پسیزنانی که عصازنان از گنارش می‌گذشتند. همه چیز امیدوار کننده بود. دلش چرا که نه... چه چیز زیباتر و بهتر از آنکه بالآخره کسی پیدا شده بود که در اتفاکارش با او شریک باشد و حرفهایش را بفهمد.

در تمام روزهای آن هفته به امید رفتن به کتابخانه و دیدن او بعداز پایان درس کلاس‌های خسته گشته کننده و کسالت اور و

بله، اینجا می‌مانم تا مادرم از سر کار افتاد. دیگر احتیاجی نداشت برگرد و به دارم ولی از کتابخانه خوش می‌اید.

«نیکلاس» متوجه کتاب «رومتو و ژولیت» شد که جلوی روی «مارتا» باز بود و گفت:

از این داستان خوشان می‌اید؛ من هم

این داستان را خیلی دوست دارم و هرچه

بخوانمش از آن خسته و زده نمی‌شوم.

و بدون اینکه متوجه حضور «مارتا» باشد شروع کرد به خواندن جملاتی از گفتنهای «رومتو» و اینطور ادامه داد:

— خوشحال شما که منزو محصل مستید و با کتاب و کتابخانه سروکار دارید و میتوانید آنرا بزرگ نویسنده کان دنیا را بخوانید و لذت ببرید.

قلب «مارتا» از شادی بربیز شده بود. تابحال هیچ مردی آنقدر با مهربانی و میغواست ساعتها بی حرکت همانجا بنشینند و به حرفهای او گوش کنند. پس او هم به ادبیات علاقه داشت. اما دیگر وقت رفتن رسیده بود. «نیکلاس» هم که متوجه مطلب شده بود بخود آمد و گفت:

خوب دیگر بیشتر است بخانه بروید

و گونه دیر می‌شود و مادرتان دلواپس

خواهد شد. فردا هم شما را خواهیم دید.

نگاه عاشق شد؛ از آن گذشته او هم ۴۱ سال داشت. حتی از فکر اینکه یکبار دیگر او برویش لب‌خند پیزند قبل بشی می‌زدید. ولی جرأت نمی‌کرد سرش را از کتاب بردارد چون می‌ترسید همه اینها یک خواب‌وخيال بوده باشد و اگر سر بلند کند یکبار دیگر خانم «پیرس» بدقواره را روی آن مندلی ببیند.

ساعتم نزد یک هسود. شاگردان یکی‌یکی کتابخانه را ترسک می‌کردند. صندلی‌ها و میزها کم کم از شاگردان و کتابهایشان که بخیال روی میزها و لو شده بود خالی می‌شدند. «مارتا» هم هر روز ساعت هو ربع از کتابخانه بپرون میرفت و بخورد.

«نیکلاس» از صندلیش بلند شد. طول کتابخانه را طی کرد و بطرف «مارتا» آمد.

با صدای آرامی گفت:

هنوز وقت رفتن نشده؟

«مارتا» که غافلگیر شده بود بالکنت زبان گفت:

چرا آقا مشغول جمع کردن وسائل هستم.

شما هر روز برای انجام تکالیفاتان به کتابخانه می‌آید؟



بر سر دوراهی زندگی

تنظیم از: منوچهر مطیعی

وسوسه‌ها



پسر (مش رمضان) ... این حمله در گوشم زنگ میزد و همچنان که راه بیروننم گوئی صدای آن مرد را می‌شنیدم که هنگام معرفی کردن من دستش را بی‌ادبانه روی شانه‌ام نهاد و گفت:

- پسر (مش رمضان) ...

از خود می‌پرسیدم آیا او قصد تحقیر مر وا داشت یا اینکه بایرانیتی و سادگی مر را پسر (مش رمضان) باغیان معرفی کرد. چقدر دلم میخواست این پیرمرد زبان مرآ بیفمید و از اینکار دست می‌کشید و در خانه‌سی نشست و یا اصلاً مجدداً به ده میرفت و به کار کشاورزی مشغول میشد. درین کار او نمیخواست زبان مرآ بیفمید و سخت به شغل کم درآمد خویش چسبیده بود و تحت هیچ عنوان دست از کار نمی‌کشید.

پدرم سه سال زودتر از ما به تهران آمد. در روزتای خودمان ما باغدار محسوب می‌شدیم و مختصراً هم گندم می‌کاشتمیم. آنقدر که کفايت نان سالانه خودمان را بکنده نمی‌بیشت. من در همین ده بدلیاً آصمدم. در شش سالگی مثل بچه‌های دیگر به دبستان نرفتم. پدرم دست تنها سود و بوجود دهن احتیاج داشت اما خودخواهی نشان نداد. در عوض کسی را یافت که بمن درس میداد و حساب و فندهس می‌آموخت. روزها من گله کوچک خودمان را به چرا می‌پردم و پدرم در باغ کار می‌کردم و شب هنگام درس میخواندم بطوریکه در ده سالگی توانستم ششم ابتدایی را امتحان بدهم و یزدیرفته شوم.

دبیرستان را بسختی آغاز نمودم زیرا پدرم مواقف نبود بیشتر از خسرواند و نوشتن سواد بیاموزم. اما من که عاشق درس و مدرسه بودم دویا را دریک گفتش کوکم حتی به میازده منطقی دست زدم و از بردن گله به چرا خودداری نمودم. ناجا ر پدرم مواقف کرد. گله را به چوپان سپرد و بمن اجازه داد به دبیرستانی که در روزتای ججاور قرار داشت بروم. این دبیرستان فقط سه کلاس داشت و معلمان آنهم معدود بودند و هر معلم چندین ماده را درس میداد.

سال سوم یعنی سال آخر همین دبیرستان سه کلاس بودم که پدر تصمیم گرفت به تهران بروند و شغل اداری بگیرد. این نیز یکی از کارهای عجیب او بود که موجب هیرفت همگان شد. آخر مردی که حتی اسم خودش را با حمایت میتوانست بنویسد چگونه قادر است کار اداری انجام دهد. این را مده به او گفتند اما پیرمرد لجه‌باز دویا را دریک گفتش کرده بود و میخواست سه شهران بروند. سرانجام نیز رفت. باغ را به داماد

یک ذن

شما بگوئید چه کنم؟

شیطانی در لباس حریر سفید چون کبوتر بر بام خانه من نشست و نفعه عشق و شیدایی سرداد و آنقدر سرود دلدادگی خواند تا مرا نیز وسوسه کرد و با جنون عشق آشنا نمود.

گناهی که من متکب شدم چون عسلی شیرین بود اما اینک احساس میکنم این شهد منوع زبان و دهان را سوزانیده و در درونم نیز آتشی افروخته که هر لحظه بیشتر ملتله بیشود. با داشتن این آتش می‌نمایم از شما میخواهم که به من یاری دهید و بگوئید چه کنم؟

پیامهای کوتاه:

دوشیزه مریم - السف - غ-

ت. لندن: من از نوشته شما نفهمیدم که چون درستان «شاره» است یا «افسانه»، چون در جاتی او را «افسانه» نامیده اید و جاتی دیگر «شاره». بهر حال چه خودتان هستید ما درستان عقیده من این است که اگر یک دختر شانزده ساله از این نوع تحریرات عاطلفی نداشته باشد، آینده سالمندی خواهد داشت.

دوشیزه یاسن - خاکی. تهران: این دو موضوع بهمراه باش ارتباطی ندارند. ذهن خود را مشوش نکنید.

دوشیزه اذر (بنفشه) - آبادان: بهتر اینست که بصدای قلب خود گوش فرا دهید و ما همان جوانی که دوستش میدارید ازدواج کنید. البته عقل و منطق را هم فراموش نکنید.

دوشیزه فاطمه - الغـ. پانه: این موضوع ناراحت کنندهای نیست. جراحی پلاستیک این روزها کارهای انجام میدهد که بیشتر به اعجاز شبات دارد تا یک عمل جراحی. شما باید به تهران بیاید و با یک جراح پلاستیک قابل و چیره دست تماش بگیرید. هزینه این نوع جراحی نیز ترا آینجا که من میدانم، بیشتر از شش هفت هزار تومان نیست.

دوشیزه مینا - سـ. خرم آباد لرستان: این نوع از وسایه‌ها سعادت ایمز نخواهد بود. موضوع اولی هم نیاید برای شما نگران نکنید، زیرا بیشتر متخصص گواهی کرده است.

آقای اکبر - ز. بندار پهلوی: خیلی جوان بی انصافی هستید که درباره مادرتان این چنین قضاوت می‌کنید... او گناهی متکب شدند. شما دو برادر باید از او ممنون هم باشید زیرا بخارت بزرگ کردن شما دو نفر تن به این امر داده است. داشتن غیرت خیلی خوب است اما اعمال غیرت در راه نادرست و غلط از بی غیرتی زشت است. نه، شما اشتباه می‌کنید، سرتان بکار خودتان گرم باشند. این یکسال راهم بگذرانید، اشتم الله و قوتی دیلم گرفتید، از خانه آنها میروید و مثل برادران مسئول خواهید شد.

دوشیزه طبیه - الف - ن. تهران: هر یکیه در صفحه ۷۶

بدرم را با یک جیب و یک راننده مخصوص به آن جا میفرستند که برای شعبه بانک طرح باغ و باغچه بدهد. دیبرستان را که تمام کردم در یکی از شعبات همان بانک بکار مشغول شدم اما نگذاشت کسی بیفهمد که من پسرو مشغله همان را رسربایغان بانک هستم. آخر شود. کم کم وضع من خوب میشد. عصر های نیز در یک شرکت حسابداری میکردم و حقوق خوبی میگیردم اما از پدر میخواستم که سرپریز دست از کار بکشد و در خانه بماند و یا به ده بازگرد و بهمان از داداره از این رونق فراوان داشت بپردازد ولی او عاشق کار خودش بود و تحت عنوان سرپایغان دریکی از بانکهای معروف مشغول بکار شده و در ضمن باغ محل سکونت رئیس بانک را نیز به او سپرده‌اند. در عرض این گارو خدمت نیز یک اتفاق در هفتم باغ به او داده‌اند که در آن زندگی کند.

سosal گذشت. من سال آخر دیبرستان بودم و در شهر زندگی میکردم که بدر نامهای نوشته و همه مایعی من و مادر و خواهر کوچکم را سهرا دعوت کرد. او در نامه مفصل خود نوشته بود که بانک بعنوان کمک کرده و وام داده و من با این وام یک خانه در تهران خریده‌ام. حالا که در تهران بزرگ خانه‌ای دارم چرا شما فوراً نزد رئیس شعبه رفته و داوطلب نمیخواست از بانک دور شود.

یکی از شعبه مرکزی براینکه اینها را

شعبه مارسید مبنی براینکه بانک کلاس اعماقهای ترتیب داده که مدحای را با ماشینهای کامپیوتور آشنا کند و خواسته بود که اینکه دیسمبر ریاضی دارند و داوطلب هستند خود را معرفی کنند. من

فوراً نزد رئیس شعبه رفته و داوطلب

شدم. میدانستم اینکار آینده خوبی دارد.

چند روز بعد تلفنی مرا به شعبه

مرکزی احضار کردند. فوراً به آنجا رفتم و

دیدم یک عدد پنجاه نفری دیگر نیز

انتخاب شده‌اند. فرمیدم که من و دیگران

را که روز ۵۰ نفر میشدیم به انتخاب

برونده‌ها و موسیله کامپیوتور انتخاب

کردند. مدحای زن و عمامی مرد بودند.

قرار شد یک یک برای مصاحبه وارد

شویم. من پیش در اطاق مصاحبه

ایستاده بودم و فکر میکردم که چشمم به

دختربیانه چشم و سیاه گیسو و خوش

اندام اتفاده که عینک قاب استخوانی

بزرگی زده بود. او نیز داشت به من نگاه

میکرد و حتی بهمی نفهمی لبغندی بسر

لب داشت. بدین احوال رئیس شدن. چرا

میزها نشینی؟

دل نیامد آرزوی او را به یاس مبدل

کنم. بیکی از دیبرستانهای نزدیک خانه

خودمان را یافت. دلم کشیده میشد. پیش

از حد معمول از او خوش آمده بود و دلم

مخواست وسیله‌ای بیدا میشد که با او

حرف بزنم و با او آشنا شوم و لی من که

تا زده سه سال پیش از روستا به شهر آمد

بودم شهامت پیش رفتن و سر صحبت باز

کردن را نداشت.

شاید اگر یک پسرو تهرانی بجای من

بیکیه در صفحه ۷۶

خودمان یعنی به شوهر خواهش که

پسر خاله سادر نیز بود اجاره داد.

گوسفندان را نیز (حضرت عباسی) به

کد خدا سپرد و راهی تهران شد. ما

نگران او بودیم و حدس میزدیم که یکی

دووه بعد باز میگردد و مجدداً

گوسفندها و باغ را پس میگیرد اما

زمستان هم فرا رسید و از او خبری نشد.

نزدیک عید نوروز بود که نامهای از او

رسید. پدر توشه بود من دریکی از بانکها

بعنوان سرپایغان مشغول کار شده‌ام و

ماهانه هزار و هشتاد تومان حقوق میگیرم

با اضافه مسکن. نامه جالب و خوشحال

کنندگان توشه بود. فهمیدم که بایا

معروف سرپایغان دریکی از بانکهای

معروف مشغول بکار شده و در ضمن باغ

محل سکونت رئیس بانک را نیز به او

سپرده‌اند. در عرض این گارو خدمت نیز

یک اتفاق در هفتم باغ به او داده‌اند که

در آن زندگی کند.

سosal گذشت. من سال آخر

دیبرستان بودم و در شهر زندگی میکردم

که بدر نامهای نوشته و همه مایعی من و

مادر و خواهر کوچکم را سهرا دعوت

کرد. او در نامه مفصل خود نوشته بود که

بانک بعنوان کمک کرده و وام داده و من با

این وام یک خانه در تهران خریده‌ام. حالا

که در تهران بزرگ خانه‌ای دارم چرا شما

به تهران نیایند....

من از شادی سرایا شورونشاط شده

بودم. دیگر تابوقرار نداشتم. با عجله

باروینه را سستم و راهی تهران شدم.

من از مدری دیبرستان نامهای گرفته

بودم که باتکاء آن بتوانم در تهران بدرس

ادامه بدهم اما وقی بسیار رسیدم

وسوسه خدمت که کار بسیار و دروس و

تحصیل را رها کنم. اینک پدرم بود که

مانع ترک تحصیل من میشد و اصرار

میوزرید که درس بخوانم. او میگفت:

- هیچکدام از اون روش‌ها که

پیش‌میزهای بانک نشسته‌اند از مادر

رئیس بسیار نیومن. درس خوشنده.

زحمت کشیدن و حالا رئیس شدن. چرا

تو نشی و یکروز پیش یکی از همون

میزها نشینی؟

دل نیامد آرزوی او را به یاس مبدل

کنم. بیکی از دیبرستانهای نزدیک خانه

خودمان را یافت. دلم کشیده میشد. پیش

از حد معمول از او خوش آمده بود و دلم

مخواست وسیله‌ای بیدا میشد که با او

حرف بزنم و با او آشنا شوم و لی من که

تا زده سه سال پیش از روستا به شهر آمد

بودم شهامت پیش رفتن و سر صحبت باز

کردن را نداشت.

شاید اگر یک پسرو تهرانی بجای من

بیکیه در صفحه ۷۶



پشت دیوارهای پیش خواندهای

چنگیزخان

«قسمت چهل و هفتم»

پیر مرد سفیدموی با روحانیت خاصی که از چهراش مشهود و ساطع بود گفت:

- غوبیه، من حمقیاًز و دغل نیستم. جشم بندی هم نکردم. چون حسن نیت نداری سکه طلای تو به نقره مبدل میشود و اینهم آخرین بار نخواهد بود. باز هم اگر به کسی طلائی بدنون حسن نیت بخششی آن طلاق به و نایبود...

(چنگیزخان قوانلوق قاجار) برای اولین بار خویشتن را شکست خورد

مشاهده میکرد. پیر مرد روحانی با یک حرکت دست چشان او را شکست خورد و دیگر سکه را زیر چرخ کرد. در روشنایی گرفت و به آن خبره شد و بادقت بیشتری نگیرست. آری بول نقره بود و عجیب آن که نقش پشت روی آن همان نقش بود که دیگر سکه های طلا داشتند فقط جنس و رنگ آن فرق نمیکرد. چنگیزخان در آن سرمای گزنه اواخر پانزیغ کرده کلاهه شده بود. روی پیک دست تکه کرد و دگمه زیر گلوی خویش را کشود که خنک شود. باز هم نمی خواست خود را شکست خورد بداند. خونسردی را حفظ میکرد و لبخند را از روی لبها بر نمیگرفت در این حالت گفت:

- پیر مرد، بیا و راست بگو. تو من متوفی من بازی بدم. میدونی من کی نشینیم...

و چقدر بر تعجب و واخوردگی او از خوده گردید وقتی شنید که او گفت: - البته که میدونم تو کی هستی. تبار بزرگان را داری و از خانوادهای هستی که فلاح کام و قادر است و حکم افراد آن را واسط. برای انعام کار بزرگی میروی. کاری است که پای جان عدهای در همیان است. من سایه های عجیبی بر چهره های می بینم. سایه ای است که معمولاً از شعله های آتش بر دیوار میافتد. بوی خون از دسته ایت به شمام میرسد. می بینم که از انشکشان دسته ایت خون گرم و داغ فرو می گردد. اما من به تو پیشنهاد میکنم از همین راه که امدادهای برگرد و پیکسی که تو را مامور اینکار کرده بگو قادر به انجام

در شماره های پیش خواندهای:

یوسف پرس حاجی ابراهیم صراف و نصرالله پسر عمومی او و کمال دوستان صمیمی هستند. یوسف عاشق (نرگس) دختر شمسالجی میشود ولی در اثر توشهای که پدرش ترتیب میدهد فتحعلیشاه در بیان گشت از شکار او را می بیند و می سینه دهد و همان شب اورا به عقد خود در میاورد اما شب زفاف (قدمشاد) کنیز سیاه نرگس دروغی باو باد میدهد که زفاف به تأخیر می گذارد. دروغ نرگس فاش میشود و فتحعلیشاه ابتدا دستور میدهد او را کور کنند ولی بعد بشیمان میشود و او را به قلمه سلیمانیه (کرج) بزنان میفرستد. در آظرف ساجاهه خانم دختر فتحعلیشاه زن (زن سلطنه) تصمیم گرفت هوای خود بتوان و پرسش هرمز میرزا را باقتل برساند زیرا رکن السلطنه ثروت خود را به هرمز میرزا بخشید. ساجاهه خانم (حیدر) نوکرش را که مردی خون آشام است و از نوجوانی عاشق تاجمهای خانم بوده مامور قتل آنها میکند و او از (منور) زن جادوگر زهر هلاحل میگیرد. یوسف و نصرالله بطرف نصرالله قرار گرفته مامور مینمایند. آنها در راه سلیمانیه به (تریمان) مورد یک چشم برمی خورند و مهدست میشوند زیرا نریمان نیز نریمان قصد دارد پسرش و افراد قبیله اش را که در اثر توشهای دستگیر و محاکوم باعدها شده اند نجات دهد. دختران غضنفرخان فرماده قلمه یعنی جیران و ساناز بسیار نرگس و قدمشاد می بینند و جیران بدیدار معنوی خود (شیرزاد) به خرابایی میگرد که پشت دیوار آن نصرالله و یوسف و نریمان مخفی شده اند. آنها از راز جیران مطلع میشوند و با شیرزاد ملاقات می کنند و قرار میگذارند که ساری جیران همه زنان ایان را نجات دهند. آن شب که قرار ملاقات داشتند شیرزاد با برادر جوان و سرادر زاده هاش می بینند و برای آنها خواربار می آورند.

در قلمه از قصد باغیان به حمله آمده میشوند و در صدد دفع آنها بر می آیند. جیران میخواهد جیران را به اطلاع سام پسر نریمان برساند تا آمده باشد اما قاسم مرد بدینه که نظرسوزی به جیران و ساناز دارد متوجه کارهای مخفیانه آنها میشود و پسندین بار علی برخورد می کند و قرار میگذارد که کارهایشان را به اصلاح غضنفرخان خواهد رساند.

«نوشته پرنده»



چنین کاری نیستی. چنگیزخان خم شد و با یک حرکت تند مج استخوانی دست او را گرفت

و با چنی تهدید آمیز اظهار داشت:

- داری فضولی میکنی ها... تو کی هستی که به من دستور می دیدی؟ میخواهی همینچوری استخوان دستت را خرد کنم؟ اونوقت همیشه یادت میمونه که فضولی ننکی...

پیر مرد که روز شدیدی احساس میکرد به آرامی از او خواست:

- دست منو ول کن غریبه... کسی نمیتوانه با من شوخی بکنه.

- شوخی نمیکنم پیر مرد خرفت... جدی میگم...

چنگیز خان فشار دیگری بدست او وارد آورد و پیر مرد باز هم با نرمی گفت:

- دست منو ول کن و به راه خودت برو.

و چون چنگیز خان همچنان دست او را نگهداشت و بر فشار خود افزود مرد روحانی را بامان ملامت و نرمش اظهار داشت:

- باشه... من نمیخواستم کار باینجا بکشند... پس حالا درد من به تو منتقل میشه که بفهمی بر من چه میگذشت و فریاد نصیکشیدم و ناله نمیگردم.

همین که آخرین کلمات از دهان او خارج شد چنگیز خان نالهای کرد و دست پیر مرد را ره ساخت و با دست راست مج دست چپ خویش را گرفت

و نالهای از دل بر کشید و طاق باز افتاد و ملتمسانه گفت:

- آخ، مردم... دستم... دستم... استخوانم داره میتر که... خدا گردنت را بشکنه پیر مرد... چه گردی...؟ تو جادوگری... آتشست میزیم، زنده زنده میسوزونم.

اما پیر مرد با خونسردی از جای بر خاست و در حالتی که مج دست خود را با انشکشان دست دیگر میمالید بی اعتمتی به او رفت پشت پرده حصیری. با

رفتن او دردی که در مج دست چنگیز خان ایجاد شده بود اندک اندک تخفیف یافت. گوئی هر چه او دور میشد، در تخفیف داره میتر که... خدا گردنت را بشکنه اینکه بکلی آرام گرفت. چنگیز خان که از شدت درود عرق کرده بود همین

که آرام شد از جای بر جست و بدنبال پیر مرد پشت پرده حصیری دوید و گفت:

دهانه اسب را رها نمود و در دل بیاد سخنان پیرمرد افتاد که گفت:
- تو چون حسن نیت نداری طلاست به نقره تبدیل میشی. این هم او لین
دفعه و اخرين دفعه نیست...

و سرافکنه و اندیشناک بسوی دروازه راند. دروازه شلوغ بود و جمع
کثیری از کاروانیان، زن و بچه و پیرو جوان و مردان سالخورده و جوانان تیز
چند سوار براسب که کاروان از مقابله حمله راهزن حفظ کرده بودند،
میخواستند از دروازه پکنند و هر یک باری بر دوش داشتند و چهار یاری را
پیشاپیش میراندند و یا بدنیال میکشیدند. در این ازدحام عجیب ساموران
باچگیر و در واژه‌هایان نمیتوانستند با دقت و ظرفی خود را انجام دهند. از هر
راس اسب یک پول و از ران انسان دو پول سیاه و از هر ازابه یک شاهی یعنی
چهار یاری را بشمارش نمیاورند و یا از کاروان‌سالاری بیش از مبلغی که بایست
میگرفتند. در این گیرودار چنگیزخان بدروازه رسید و در میان گرد و غبار
کور کننده و خفقات آوری که از عمور چهار یاریان اععاد شده بود خواست از
زیر طاق رفیع و گچبری شده دروازه بگذرد. معمولاً کسانیکه میخواستند در
آن شرایط حساس و شلوغ از دروازه شهر عبور کنند بیاده میشدند و دهانه
اسپ خود را بددست گیرفتند و اoram قدم بر میداشتند تا دروازه‌های متواتد او
و مرکش را بازرسی کنند و باچگیرد و از بین مسافر استوال کند که از ورود
به شهر چه حد فدی دارد و ای از ازدحام عجیب چنگیزخان سوار بر اسب
با قاعده کشیده و کلاه بلند ماهوت سیاه (که بسر نهادن آنرا حضرت خاقان
باب کرده بود و بعد از دهان حجاج میزرا آخاسی تکمیل شد و در دروان
امیر کبیر به اوج ظرافت و زیبایی رسید) و نشان فلزی بر سر وارد طاق‌نمای
دروازه شد. این کاری جسورانه و گستاخانه بود لذت دروازه‌های فریادی
کشید و گفت:

- آهای...

چنگیزخان... تو کی هستی... پیاده شو ببینم.
نگاهی تند کرد و بازی بهاده داد. دروازه‌هایان نشان فلزی کلاه او را ندید لذا
کجا میری...؟ با تو هست...

و بعد خطاب به دروازه‌هایان که چوبدستی‌های کلفتی در دست داشتند

6

دستور داد:
- اونو بگیرین بیارین اینجا... خیال میکن خونه خاله‌ش...

دروازه‌هایان مردم را پس و پیش کردند و گردیدند اسب چنگیزخان را
هر گرفتند. او میخواست پیاده شود اما همین که دید یکی از دروازه‌هایان را که
با گرفت خشمگین شد و با یک حرکت تند شمشیر خود را کشید و چنان
با پنهانی آن بصورت مرد بینوا کوفت که او فریادی کشید و به زمین افتاد و
گفت:
- آخ... دندونهای شکست...

صدای جیغ زنان و شیون و گزربه بجهما که سخت ترسیده بودند
برخاست. مردم که از دحام و بین نظمی داشتند بیشتر بر هم ریختند و چنان
رشق‌فریقی ایجاد شد که کسی دیگری را تمیشناخت. چنگیزخان بسی اعتنای به
حادثه‌ای که اتفاق افتاد مهمیزی به اسب زد و از دروازه گذشت و همین که به
فضای باز رسید تاخت از آنجا دور شد و رفت در حالیکه پیشتر سرو
دروازه‌هایان می‌دیدند و بدنیال اسب میکشند که تعقیب و دستگیریش
کنند و ای رفت و از نظر نیز نایدید شده بود.

چنگیزخان شفی و بیرحم بود. آدم کشتن همانقدر آسان بود که
وقوع العاده شفی و بیرحم بود. آنروز هم چه بسا قصده زدن
شکار یک آهو و سربریدن یک مکث خانگی که شمشیرهای از بالا تا پائین
گردن مرد دروازه‌هایان را داشت اما بین راهی که در نتیجه بجای لبه با
پیمود تغییر قیقهده داد و جهت تیغه را عوض کرد و در نتیجه بجای لبه با
پنهانی تیغه بصورت او زد که بخوبی به شکستن همراه شد و رفت. هنوز ده سیست قدم دور
از دروازه که دور شد از سرعت اسب کاست و با آرامش به پیشروی
پرداخت. چند دقیقه بعد حاده دروازه را از پاد بود اما پیرمرد سفید مو و
جامه روحانی در خاطر اس زنده بود. جان داشت و حتی صدایش را منشید
که میگفت رسایه‌های اشی را که افروخته‌ای روى چهارهات مشاهده
آیست که در میازده با فواریان قلمه سلیمانیه پیغور شیشه‌شوم و با سوقيت
چنگیزخان لختی دهانه اسب را کشید. حیوان روی دو با ایستاد و دستها
را به هوا بلند کرد و شیشه‌ای کشید. او تصمیم گرفت بر گرد و بچشم خود
بینید که آیا مجدداً نقره به طلا مبدل شده یا نه... اما ازود پشیمان گردید و

- الان میگیرمت پدر تو در میارم... پدر سوخته حقه باز و دغل...
اما هر چه باطراف نگریست اثری از او مشاهده نکرد. اینظرف و آنضرف را
نگریست و جستجو کرد. نه، پیر مرد آنچا نبود. گویی قطعه‌ای آب شده
بزمین فرو رفته بود. چنگیز به چهار دیواری حصاری بزرگش و از چلنگر
پرسید: - این پیر مرد کو...؟ از کدام طرف رفت؟

او باسخ داد: - من اونو ندیدم... مدتیه کسی از اینجا ردنشده.
چنگیز دید و نزد پسرک شاگرد اهنگر بازگشت و سؤال کرد:
- این پیر مرد راندیدی بهم...؟ الان اینجا بود.
پسرک پاسخ داد: - آقادنیال اون نگریدن... الان اینجاست دریک چشم بهم زدن صیره بغماد
کنن... پرواز میکنند... این اینجاست دریک چشم بهم زدن صیره بغماد
و همون موقع هم اونو توی تبریز می‌بینن که داره توی مسجد جامع نماز
میخونه.

چنگیزخان باعصابیت دستی حرکت داد و گفت: - خفه شو مزخرف نو، مکه ازو ایله یا از ایجاست؟ شماها همین که
از اینجاور حقه بازها افسانه می‌سازند و اونها راجا واده میکنند...
این راگفت و دون دوان رفت. همه چاراگشت حتى تماشت دروازه که
کاروانیان تازه داشتند از خواب بیدار میشدند و خود را برای ورود به شهر
آماده میکردند رفت و در میان آنها سبب واستروانسان و سارویه به
جستجوی او پرداخت و چون اثری و خبری از پیرمرد روحانی پرداخت.
چنگیزخان را زن زده و آماده کردند. کنار آتش ولو شد و برق خستگی پرداخت.
منکر و اندوهانک برگشت. کنار آتش ولو شد و برق خاموش
هوا داشت روشن میشد که شاگرد اهنگر اورا بیدار گرد که کسی آنسرفت
شده و هوا بشدت سرد شده بود. مردی را شاهد میشود که اینه سبب
زیرشوابی بخواب رفته اما اون پیرمرد سفید جامه نبود. پسرک اسب
چنگیزخان را زن زده و آماده کردند. پسرک شاگرد آهنگر دهانه اسب
بود. که فرسخها را برود و به فن و فن نیفتند. پسرک شاگرد که کسی آنسرفت
رابدست چنگیزخان سیرد و در پاسخ سؤال او گفت:
- همین الان دروازه باز شده... میتوین شتریف بپرین. اگر زودتر بپرین

7



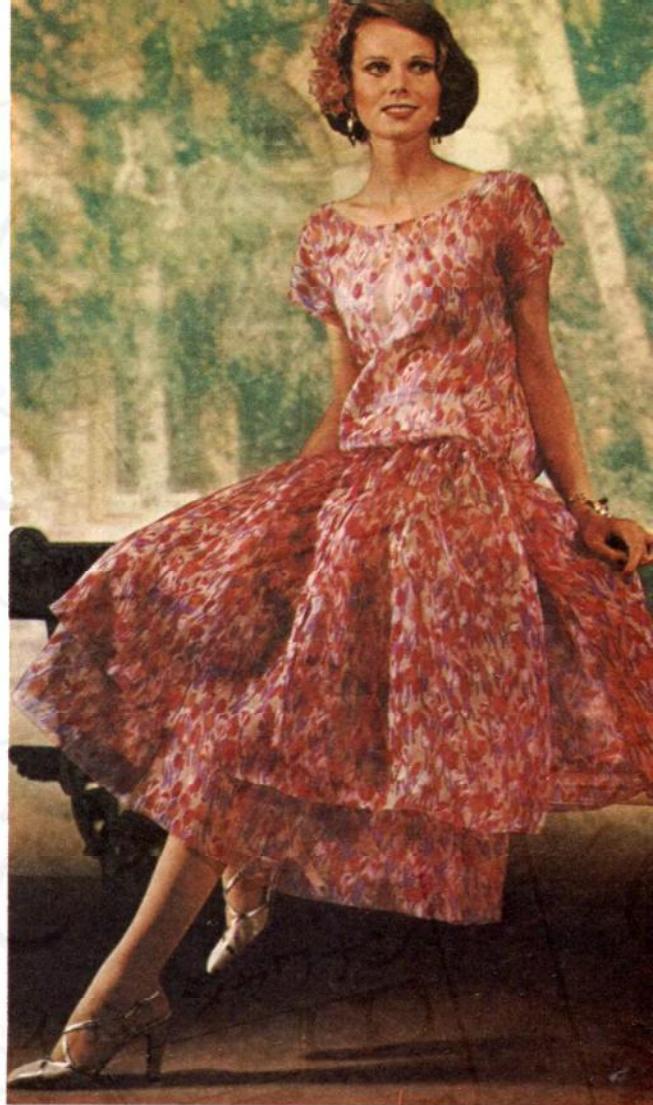
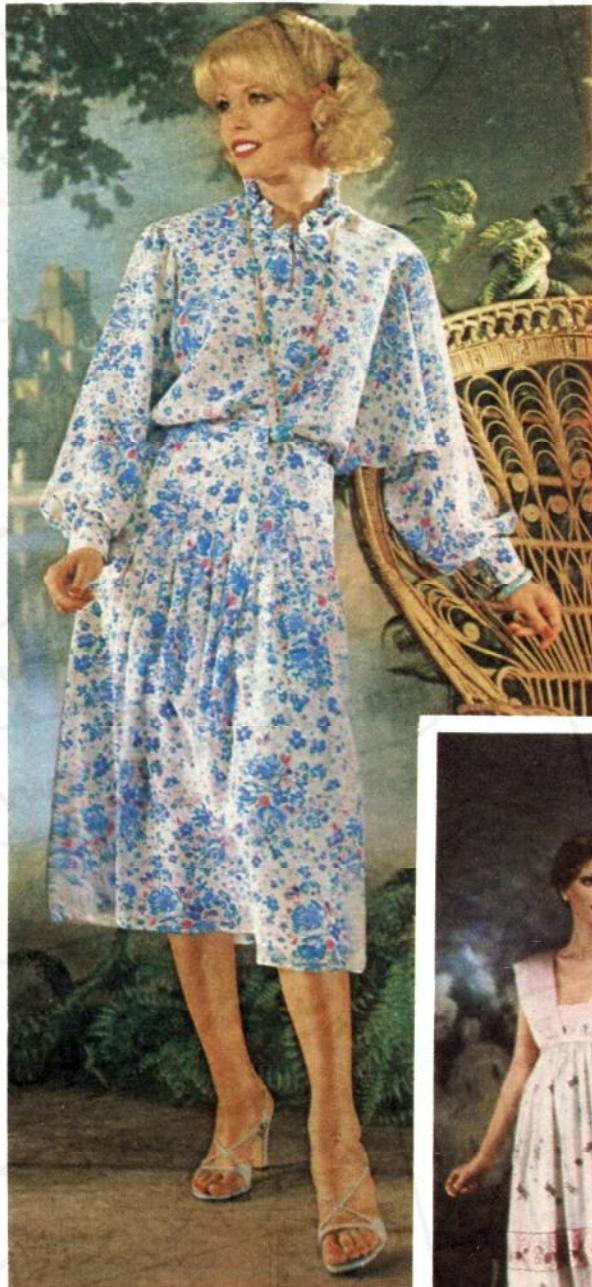
به شلوغی نمیخورین...

چنگیزخان دست به پرشال خود برد و همان سکه نقره را که پیرمرد
قدرت خود را روی آن اعمال کرد طلا و ایه نقره مبدل نموده بود، بپرون
آورد و نگاهی دیگر به آن افکند. لحظه‌ای بفکر فرو رفت و پیش خود گفت
(این سکه را نگهدارم و به هالو قبر نشان بدهم. هیچکس نمیتوانه باور بکند)... اما بعد پیشمان
خودش نیمه باور نمیکنه... هیچکس نمیتوانه باور بکند...) اما بعد پیشمان
شد و سکه را با تلقنگ شست خوش بھوا افکند و مجدد آنرا گرفت و گفت
دست پسرک نهاد و بلافاصله سوار شد و رفت. هنوز ده سیست قدم دور
نشده بود. پشت سرخود شنید که پسرک شاگرد اهنگر از شادی فریادی
کشید و دون دوان بطرف براود خود رفت و گفت:

- طلا... طلا... این مسافر دیشبی یک سکه طلا بمن داد... من در همه
عمرم طلا ندادشم حتی به طلا دست هم نزدم... من هیچوقت طلا ندادشم
ای خدا... طلا چقدر قشنگه برادر ایا بین این سکه طلا چه برقی میزنه...
چنگیز قشنگه برادر ایا بین این سکه طلا چه برقی میزنه...
را به هوا بلند کرد و شیشه‌ای کشید. حیوان روی دو با ایستاد و دستها
بینید که آیا مجدداً نقره به طلا مبدل شده یا نه... اما ازود پشیمان گردید و

لباس‌های شب

از کلکسیون جدید
قابستانی پاریس



شرح مدلها از راست به چپ:

* پیراهن شب از پارچه حریر گلدار با یخه گرد و آستین‌های کوتاه، دامن آن بمدل گشاد و چین‌دار و دو دامنه است.

* دو پیراهن سلنده شب از ترکیب پارچه‌های ساده و نقش‌دار که راههای بین افقی در روی دامن آنها بر زیبائی و تازگیشان افزوده است.

* پیراهن شب بمدل میدی از پارچه گلدار که یخه بسته و آستین‌های سلنده دارد و پیله‌های دامن از روی باسن شروع می‌شود.

* لباس زیبای شب از پارچه‌ای با راههای رنگارنگ. مدل یخه و آستین لباس تازگی دارد و دامن آن در دو طرف دارای چاک است.

* دو پیراهن شب برای تابستان از پارچه‌های ساده با خالهای ریز، یخه و کمریند سفید لباسها بر زیبائی آنها می‌افزیند.



مدل‌های جدید تابستانی

برای شهر و

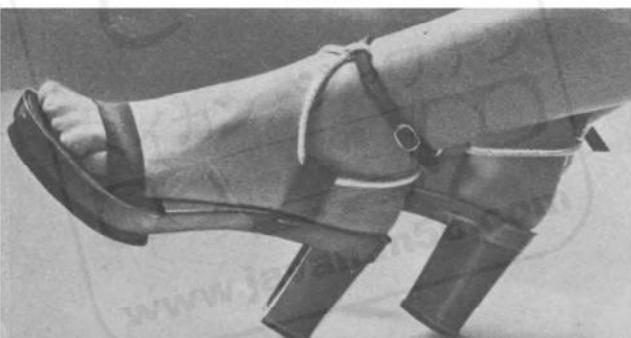


* در بالا: نمونه دیگری از سارافون تابستانی با دو جیب تزئینی دریشت.



* در بالا: سارافون زیباتری است با دو جیب تزئینی ابتکاری که زیر آن از بلوز سفید استفاده شده است.

* در بالا: پیراهن و شلوار تابستانی از میان تازه‌ترین ابتکارات مد‌سازان پاریس. پیراهن که بیرون شلوار نیز پوشیده میشود از پارچه راهراه قرمز و صورتی است و شلوار از پارچه سفید ساده انتخاب شده است.



بیلاق



* سمت راست:
بلوز و دامن تابستانی از ترکیب تریکو و پارچه خاکی، بلوز کاملاً دگونته است و راههای افقی بهن دارد. دامن سه طبقه و چین دار و با سهایم از مدل‌های جیپسی است که در تابستان امسال در اوج رواج است. گمریند چرمی باریکی بر جلوه لباس می‌افزاید. از این مدل در کنار دریا میتوان استفاده کرد.

* در بالا: کهشن و شلوار تابستانی از ترکیب دو نوع پارچه ساده و گلدار که مخصوص بیلاقات سرد عرضه شده است. کهشن دارای آستین‌های بلند و یقه برگردان کوچک است و شلوار بدون خط اطرو و در پائین دارای زبانهای دگمه‌دار است.

* سمت راست: نصوئای از مدل‌های جدید کشش تابستانی با پاشنه‌های بهن که رویه آن ترکیبی از چرم و ریسمان است.

* سمت چپ: بلوز و دامن تابستانی برای بیلاق و کنادریا. بلوز بی‌آستین و یقه‌گرد و دامن گشاد و چین دار است.



آشپزی شیک و مدرن

مشاور تهیه: خانم نورالهیدی منگنه

کوکو،

غذای ساده،

و کوکو را بیزید. این کوکو بصورت دیگری هم آمده میشود. بادمجانها را بصورت مکعبهای بسیار کوچک خرد کرده و سرخ کنید. پس بعد باقیه مواد مخلوط کرده و بپزید.

کوکوی کدو سبز

این کوکو هم دقیقاً مانند کوکوی بادمجان تهیه میشود فقط در عوض سه عدد بادمجان، چهار عدد کدو بکار برید. ضمناً برای طبخ این کوکو روغن کمتری بسکار میرود چون بادمجان بیشتر از کدو روغن بخود میکشد.

کوکوی سبز زمینی

مواد لازم: نیم کیلو سبز زمینی - شش



در تاوه کاملاً گرم کنید، مایه کوکو را در آن بپزید، تاوه را تکان دهید تا سطح روی کوکو صاف شود. حرارت زیست کوکو را کم کنید و در تاوه را بینندید تا کوکو بپزد.

این کوکو به طریق دیگری هم طبخ می شود و آن اینکه ۱۰۰ گرم زرشک پاک کرد، در تاوه را بینندید تا کوکو آماده به مایه کوکو بیفزایید و بعد آنرا بپزید.

طرز تهیه: سبزی را پاک کنید، بشوئید و کاملاً ریز خرد کنید تخم مرغها را با سبزی خوب بزنید تا مخلوط شوند. آرد و نمک و فلفل را هم اضافه کرده، همه مواد که به دقت مخلوط شد روغن را در تاوه کاملاً داغ کنید و مایه کوکو به طریق دیگری هم طبخ کم کرده، در تاوه را بینندید تا کوکو آماده شود.

کوکو از غذاهای لذیذ و مقوی است که طرز تهیه بسیار آسانی دارد و بخصوص در فصل گرما که خوردن غذاهای گرم و مفصل مثل انواع چلوخوشها خالی از لطف است خودن این غذا خوش طعم که میتوان سرو کرده سرو کرده لذت خاصی دارد. مخصوصاً انواع سبزی کوکوها که چون میشود با ماست سرو کرد، اشتها آور و فرج بخش است. این هفته طرز تهیه چند نوع کوکوی لذیذ را برایتان شرح میدهم و ای شنا بهن به سلیمانی خود میتوانید کوکوهای دیگری هم تدارک بینید. زیرا هر ماده غذایی (بخصوص انواع سبزیجات) که با تخم مرغ زده شده مخلوط شود و در روغن سرخ گردد حالت کوکو دارد.

کوکوی تره و مغز گردو

مواد لازم: سه عدد بادمجان متوسط - یک قاشق آرد گندم، شش عدد تخم مرغ - یک عدد بیاض درشت - یک نخود زعفران - نمک، فلفل و روغن به اندازه کافی.

طرز تهیه: بادمجان را پیوست گرفته، در روغن سرخ کرده با گوشت کوب خوب له کنید. بیاض گردوارا کاملاً ریز خرد کرده با ماشین کنید. گردواری ریز شده، آرد، نمک، فلفل و تخم مرغها را در سبزی ریخته خوب بزنید تا همه با هم مخلوط شود. روغن را

مواد لازم: نیم کیلو تره - هشت عدد تخم مرغ - ۲۰۰ تا ۲۵۰ گرم مغز گردو دو قاشق مریخوری آرد گندم - روغن، نمک و فلفل به اندازه کافی (در صورت تغایر یک پر ادویه پلوتی)

طرز تهیه: تره را شسته و ریز ساطوری کنید. مغز گردوارا کاملاً ریز خرد کرده با ماشین کنید. گردواری ریز شده، آرد، نمک، فلفل و روغن را در سبزی ریخته خوب بزنید تا همه با هم مخلوط شود. روغن را

کوکوی سبزی

مواد لازم: نیم کیلو سبزی کوکو - شش عدد تخم مرغ - دو قاشق مریخوری آرد گندم - نمک، فلفل و روغن به اندازه کافی

سقőی ولذید



طرز تهیه: الایاف لوپیا را بگیرید و در آب سرد محتوی نمک بپزید - پس از پخته شدن، لوپیا را آبکش کرده و بریز خرد کنید، جعفری پاک کرده و شسته شده را ساطوری کرده با لوپیا، زعفران، آرد گندم، نمک و فلفل و تخم مرغها مخلوط کرده و خوب بزنید، سپس در تاوه محتوی روغن داغ بریزید و مثل سایر کوکوها بپزید.

کوکوی گوشت

مواد لازم: گرم ۳۰۰ - کرم بیاز ۲۰۰ - کاشق بزرگ آرد گندم - شش عدد تخم مرغ - پیک و فلفل طرز تهیه: بیاز را بپوش کنده در گوشت چرخ شده رنده کنید. زعفران سائیده شده را در آند کی آب حل کنید. گوشت، بیاز، آرد گندم، زعفران، نمک و فلفل را با تخم مرغها مخلوط کرده، خوب بزنید. روغن که در تاوه گرم شد سایه کوکورا در آن بریزید و کو گوشت را مثل بقیه کوکوها آماده کنید.

کوکوی ماهی

مواد لازم: گرم ۶۰ - گرم ماهی بینه که تنیخهایش را میکشید - گرم جعفری پاک کرده و ریزشده - گرم بیاز بپوش کنده و رنده شده - پیک قاشق بزرگ آرد گندم - ۷ عدد تخم مرغ - کمی نمک و فلفل و زعفران.

طرز تهیه: تنیخهای ماهی را که تمام‌آشیده، گوشت آنرا کاملاً ریز کرده با چرخ کنید و با جعفری ریزشده، بیاز رنده شده، نمک، فلفل، زعفران و آرد گندم و تخم مرغ مخلوط کنید. روغن را در تاوه گرم کرده، مایه کوکو را در آن بریزید و بپزید.

کوکوی تخم ماهی

مواد لازم: ۴۰۰ گرم تخم ماهی - لطفاً ورق بزنید

نمک، فلفل، پیک قاشق بزرگ جعفری ریزشده و تخم مرغها را به سبب زمینی پوش کنده رنده شده بیفزایید، همه را با هم خوب بزنید و سه طریق معمول در روغن داغ بریزید و کوکو را بپزید.

کوکوی مرغ

مواد لازم: نصف یک عدد مرغ بخته - ۱۵۰ گرم بیاز - شش عدد تخم مرغ - پیک قاشق بزرگ آرد گندم - کمی زعفران - نمک، فلفل و روغن به اندازه کافی.

طرز تهیه: استخوانهای مرغ را بشکشد و گوشت آنرا دوباره چرخ کنید. گوشت مرغ چرخ شده را با تخم مرغها، زعفران، نمک و فلفل خوب بزنید و در روغن داغ بریزید و بپزید.

کوکوی باقلاء

مواد لازم: ۳۰۰ گرم باقلاء از دی پوست در آورده - ۳۰۰ گرم شوید - گرم بیاز ریزشده - پیک قاشق غذاخواری آرد گندم - ۷ تا ۸ عدد تخم مرغ - در صورت تمایل پیک بپارادویه بلوتی - کمی زعفران سائیده شده - نمک، فلفل و روغن به اندازه کافی.

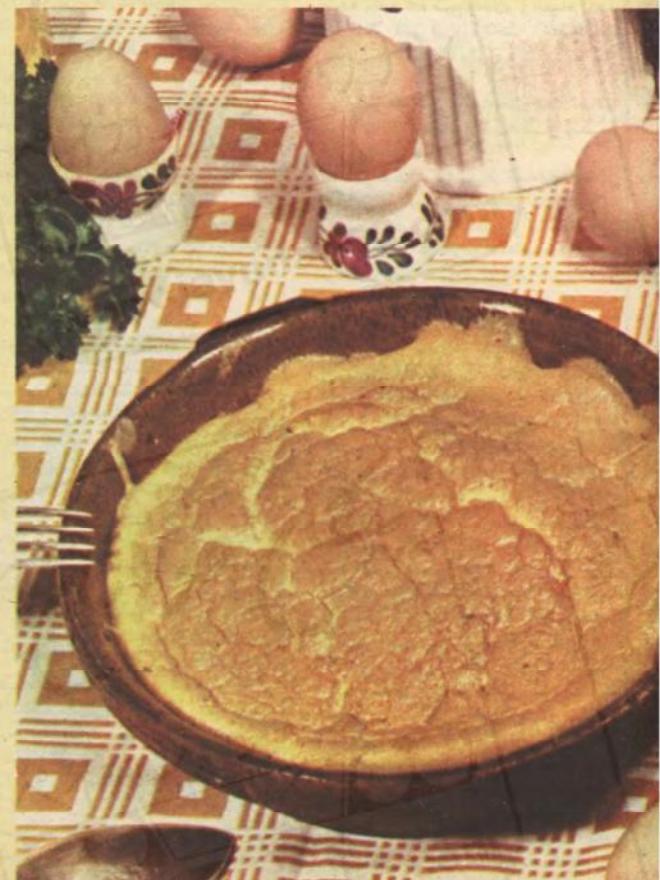
طرز تهیه: باقلاء تازه را در کمی آب و نمک بپزید. شوید را بریز خرد کرده با تخم مرغها، باقلاء، بیاز خرد شده، آرد، نمک، فلفل، زعفران و ادویه خوب مخلوط کرده و بزنید. روغن را در تاوه گرم کرده، مایه کوکو را در آن بریزید و مثل سایر کوکوها بپزید.

کوکوی لوپیا سبز

مواد لازم: ۴۰۰ گرم لوپیا سبز - ۱۵۰ گرم جعفری - آند کی زعفران سائیده شده که در کمی آب حل میکنید - پیک قاشق غذاخواری آرد گندم - کمی نمک و فلفل - ۷ عدد تخم مرغ - روغن به اندازه کافی.

عدد تخم مرغ - یک عدد بیاز درشت - نمک، فلفل و روغن به اندازه کافی - در صورت تمایل یک بپارادویه بلوتی.

طرز تهیه: سبب زمینی پوست کنده را از زنده رد کنید. بیاز پوست کنده را هم رنده کنید. نمک، فلفل و تخم مرغها را به آن بیفزایید و خوب بزنید روغن که کاملاً در تاوه داغ شد، مایه کوکو را در آن بریزید. در تاوه را بیندید و کوکو را با حرارت کم بپزید. این کوکو به طریق دیگری هم پخته میشود. سبب زمینی ها را با پوست بارگرداند، پخته که شد رنده کنید پس ایگوشت کوب سکومید، سپس درشت رنده شده، زعفران،



و سوسه های یک زن

بقیه از صفحه ۶۷

شقيقه هایم تیر میکشید. مقداری از طول راه را پیشودم، تزدیک در شیشهای که به باغ بزرگ شعهه مرکزی باز میشد سرمه را خواه دیوار نهادم و پلکهایم را بستم. شاید اگر اینستکار را نمیکردم مجموعه های من خواستم. دلم میخواست گریه کنم، بغض داشتم. در همین حال حس کردم کسی کنارم ایستاده. مثل اینکه صدای تنفس او را شنیدم. سر برداشتم و پلکهایم را با سنجینی گشودم و در کمال تعجب همان دختر یعنی (فیروزه) را کنار خویش مشاهده کردم. او بخندید بر لب داشت و از زیر عینک تکه کاخانه به من می نگرفست. اهنی کشیدم، او گفت: فهمیدم ناراحت شدین اما علتی برای ناراحتی نیست. من اتفاقاً (مشرومضان) را خیلی دوست دارم و بهش احترام میدارم. هر وقت میاد شعهه ما کلی با هم حرف میزنیم و در دل میکنیم. چند تا گلدون خوب خونه دارم که پارسال آفته بشومن زده بود. به مشروضون گفتم، تویی یک قوطی کبریت گردی برآم آورد و گفت بریزمن تویی دو لیتر آب و با تسلیمه امشی بهشام به گلدونها. مینکار و کردم. آفته از بین رفت. حالا دله میخواهد بسینی چه گلدونهایی دشند. آدم بدینه بود. دوش بدوش من راه افتاده بود و حرف میزد و معلوم بود میخواهد ذهن مرا مشغول نگهاده که غصه نخسرو و فکر نکنم ولی من از حرف آن مرد چنان از رده شده بودم که میخواستم از انجام اینکار صرف نظر کنم. فیروزه دختر با محبت و با هوش بود. نمیدانم او چه گفت که من پرسیدم: اون که منو نیستن اخت. بیلا ندیده بود. از کجا فهمید که من پرس مشروضون هستم.

از معون کامپیوتور که او نهاده در باره اش حرف زدی... اسامی همه ما را به کامپیوتور میدن و کامپیوتور با توجه به خصوصیاتی که داریم انتخاب میکنند. من و شما را هم کامپیوتور انتخاب کردند. این مصادیه هم بیشتر برای این بود که بینن چه شکل و قیفهای داریم.

با هم از شعهه مرکزی خارج شدیم. او اتوسیبل داشت و در بارگیریک نزدیک بانک گذاشت بود. خودش در شعبهای آنطرف شهر کار میکرد اما با اصرار زیاد پیشنهاد کرد مرا بر ساند. نمیخواستم بدهیم ولی بالاخره سوارشدم و او جلوی شعهه را پس از این میگرد و رفته. فکر نمیکردم دیگر او را بینم. بیاد کلاس مخصوص کامپیوتور نبودم. درست ده روز بعد تلفنی دستور دادند که من به شعهه مرکزی مراجعه کنم و هر روز سه ساعت از سه تا شش بعد از ظهر در کلاس حاضر شوم. اولین روز که وارد کلاس شدم چشمم به فیروزه افتاد. او تنها نشسته و سلام گفت و اشاره کرد کنار یعنیشیم. باین ترتیب برای دیگر من و فیروزه با هم روبرو شدم. بزیان دیگر دست نیز و مدن سرزنش داشت اورا سر راه من قرار داد اما من هنوز روی او حساب نمیکردم و در باره اش فکر نکرده بودم و قصد و نیتی نداشتم. فقط احساس میکردم او را لطفاً ورق بزندید

جوهای قاطع و جالبی میدادم که معلوم بود تحسین آنها را بر انگیخته و ایکاش کار بهمین جا خانه میباشد. گفتم مردم در سال اینستاده بود که نام داولبلان را پاسخگویی ما که پایان یافت همین مرد نفر از روسا پشت میزی نشسته بودند. اشاره کردند. من و فیروزه کنار هم روی صندلی نشستیم. شخصی که ظاهرا بر خندنهای زشت گفت:

- این آقا پسر منزه مضمون سر باغبان خودمنه...

وای که حالی شدم. من از اینکه پسر یک باغبان هستم ننگ ندارم. بچالات نمیکشم. باغبانی خلفل شرف و طربی است. تازه معلوم نیست کارمند ساده یک بانک بودن بر باغبانی استیاز داشته باشد اما سوالی میکنم چه لزومی داشت در آن شرایط چنین صرفی بزند. آنها بهم نگاه کردند و همان شخص همین سوال را از فیروزه کرد فیروزه کرد و ابتداء از من پرسید:

- چرا داوطلب شدین؟

من در پاسخ گفت: - کامپیوتور یک پدیده جادویی جدیده. این پدیده عجیب خیلی زودتر از آنجه که در تصویر انسان بگنجه حاکم بر زندگی پسر میشے. آنها بهم نگاه کردند و همان شخص فکری کرد و در پاسخ گفت:

- هر کسی که در دستگاهی کار میکنه باید با آخرین وسائل و اطلاعات آشنا باشد تا در مقابل حقوقی که میگیره بتونه از اطاق که خارج شدین امداده و موقت واقع شده.

سوالهای دیگری نیز کردند که غالباً با چشم از فرط خشم جایی را نمیبدید. شغل و حرفة ما هیچ رابطه ای نداشت. من

پرسید: - محمد علی شما هستین؟

در باز شد و ناچار وارد گردیدیم. چهار بی مژه لوس و فاقد شخصیت نزدیک شد. دو نفر نهاده کشیدم که ظاهرا بر بود پیکنر میشندند. وقتی پیکنر در اطاق فرار داشت مینکار را میکرد و فوراً با او آشنا میشد اما اینکار از من ساخته نبود. دیگر نمیتوانست چشم از او بسیر گیرم و چقدر خوشحال میشدند وقتی میدیدم که که گاه او نیز بنم نگاه میکند... دو نفر سه نفر یا تک تک وارد اطاق میچه بودند. وقتی پیکنر در اطاق بود پیکنر دیگر را میفرستندند اما وقتی هر سه نفر بیرون میآمدند دو نفر یا سه نفر را با هم بذوون میفرستندند. کم کم داشت نوبت نیز میگردید که نگاه شنیدم... اقا محمد علی... و خانم فیروزه... بطرف در اطاق رفته ولی پشت در که رسیدم دیدم همان دختر اسما میگردید و خوشگل نیز میخواهد با من وارد شود.

کوکو

۶ تا ۸ عدد تخمیر - نصف قاشق چایخوری ادویه پلوتوی - یک قاشق مربا خوری آرد - نمک - خلقل و رونگ به اندازه کافی. طرز تهیه: تخم ماهی را در کاسه ای خوب بزنید تا ختمها کاملاً از هم جدا شوند. آرد، نمک، خلقل، ادویه و تخم مرغها را هم با آن مخلوط کرده، به دقت بزنید. رونگ که در تواه گرم شد، مایه کوکو را در آن بزیرید و مثل سایر توکوها بزیرید. این مایه را میتوانید قاشقی هم در رونگ بزیرید از هر درور و سرخ کنید و به فرم کلت درآورید.

کوکو راتاتوی

این نوعی کوکو بسیار لذیذ است که اساس آنرا خوارک راتاتوی تشکیل میدهد. طرز تهیه این غذا را که یک غذای لذیذ فرانسوی است. آبله سرایانه ایست که آبند خوبیش را بر اساس شایعات و حرفهای بی اساس بنا کنید. عاقل باشید و آنچه میگویند اعانت نکنید. دوشیزه ملوک - آر گز: این محدودت در این سی سال از لازم است. شما فکر میکنید زدنانه دادهاید، اما اینطور نیست. این نیز اگر بفهمند که شما آنقدر دوراندیشی و دراید از پیشنهاد که بتوانید تعهداتی را قبول کنید، احساس میکنم که جوان دوراندیشی هستید، پس بجای اینکارها، بهتر است درس بخوانید و زودتر دوره دیسیرستان را تمام کنید و آیندهای درخشان برای خود فراهم آورید.

دوشیزه لیلا مسحومدیان - ن. شیراز: عاقلانه نیست که آبند خوبیش را بر اساس شایعات و حرفهای بی اساس بنا کنید. عاقل باشید و آنچه میگویند اعانت نکنید. دوشیزه شهیر - م -

این رسم در ایران رواج یافته که بپیشتر مجلات و روزنامه ها در تهران و پایتخت کشور منتشر و بعد به شهرستانها فرستاده شوند. اما در بعضی استانها نیز روزنامه های محلی وجود دارد. اما درباره مطلب دوم: خجالتی بودن بیماری نیست و دارویی دارد که بزشک تجویز کند. با خجالت میتوان بوله سه تلقین به نفس، اراده، و تمرین میازره کرد.

باون نازنین - ح - تهران: تمام این مشکلات را خودتان بوجود آورده اید، معالفه هن تدارد. معمولاً کسانی که از نظر اینطور که نوشته اید و خودتان نیز این اتفاق شده اند، دچار این احساس می شوند. نامه دیگری برای من نویسید که این خانوادگی خود را شرح دهدیم. پدر دارید؟ پدر شما چند ساله است؟ دارای چه نوع اخلاق و خصوصیاتی است؟ دارای بیان این اعلانه شدند. همچنان که این اتفاق ایعتاد پس هر چه زودتر فراموش کنید و بزدرازی بذخیتی گریخته و به سعادت نزدیک شده اید. معتقدم پیشنهاد پدرتان را بسیر گیرید، و نزد پسران بروید، و برای همیشه آن مرد را بdest قراموش سپارید.

آقا محمد - الف. چالوس: قبل از

پیامهای کوتاه... بقیه از صفحه ۶۷

هر کار دخترخume را از خودتان دوست دارید، کنید و موجات پدیده کار میکنه انتخاب کنید. بدتران البته خیر و ملاح شما میخواهد، اما اشتباه بزرگی مرتبک می شود که ذوق و سلیقه خودش را به شما تحمیل میکند. شما پیکال باقیمانده را بخوبی متحمل شوید، در شرایطی مطمئن باشید تا آن تاریخ خیلی حوادث ممکن است اتفاق بیند.

دوشیزه شهیر - م -

ن. شیراز: عاقلانه نیست که آبند خوبیش را بر اساس شایعات و حرفهای بی اساس بنا کنید. عاقل باشید و آنچه میگویند اعانت نکنید. دوشیزه ملوک - آر گز: این محدودت در این سی سال از لازم است. شما فکر میکنید زدنانه دادهاید، اما اینطور نیست. این نیز اگر بفهمند که شما آنقدر دوراندیشی و دراید از پیشنهاد که بتوانید تعهداتی را قبول کنید، احساس میکنم که جوان دوراندیشی هستید، پس بجای اینکارها، بهتر است درس بخوانید و زودتر دوره دیسیرستان را تمام کنید و آیندهای درخشان برای خود فراهم آورید.

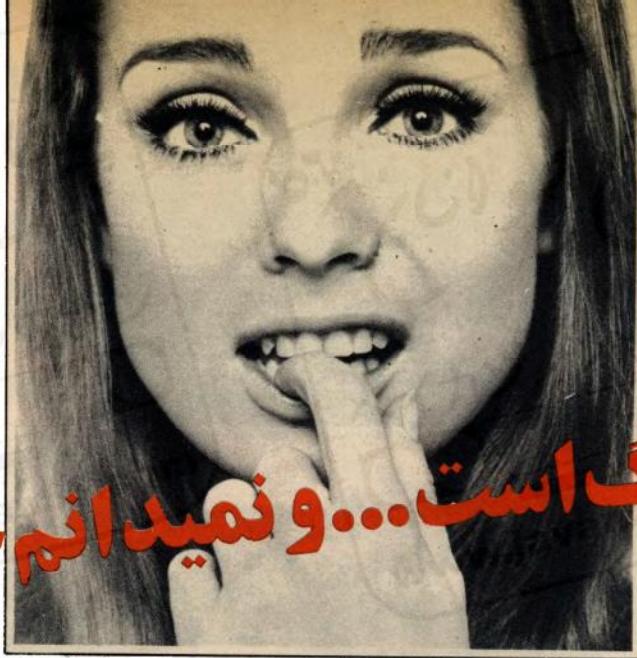
دوشیزه لیلا مسحومدیان -

این که نوشته اید، البته بسیاری نیست و معالفه هن تدارد. معمولاً کسانی که از نظر اینطور که نوشته اید و خودتان نیز این اتفاق شده اند، دچار این احساس می شوند. نامه دیگری برای من نویسید که این خانوادگی خود را شرح دهدیم. پدر شما چند ساله است؟ دارای چه نوع اخلاق و خصوصیاتی است؟ دارای بیان این اعلانه شدند. همچنان که این اتفاق ایعتاد پس هر چه زودتر فراموش کنید و بزدرازی بذخیتی گریخته و به سعادت نزدیک شده اید. معتقدم پیشنهاد پدرتان را بسیر گیرید، و نزد پسران بروید، و برای همیشه آن مرد را بdest قراموش سپارید.

آقا محمد - الف. چالوس: قبل از

چرا گاهی دلتنگی
میشویم؟
و چگونه میتوان با
دلتنگی مبارزه کرد؟

دلتنگ است... و نمیدانم چرا؟



**دومین مرحله: تجزیه و تحلیل
عوامل دلتنگی**

دقیقاً چه احساسی دارید؟ دلتنگی یک کوکنیل پیچیده است. اگر بعضی از ترکیبات آنرا شناختیم دهد، تقریباً تا حدی مسداوا شداید. این ترکیبات کدامها هستند؟

۱- خستگی ساده (نسبت به بهره‌های که از کارم میگیرم، زحمت خیلی بیشتری می‌کشم).

۲- فقدان انگیزه (هرگز هیچ حاده‌

خوبی برایم روز نمی‌دهد).

۳- خشم سود (از وجود آمدن هر نوع

اساسی در وجود پیگیری می‌کنم).

۴- اندوه (خیلی عگنیم)

۵- (از اینکه هوس چیزی را بکنم و حشتم ازرم).

۶- (دل نمیخواهد بهم چیزی بیندیشم).

۷- تناقض (باید «چنین» می‌کردم، ولی

دل نمیخواهد «چنان» کنم).

۸- ابهام و گنگی (نمیدانم جه

می‌خواهم).

۹- (نمیدانم به کجا میروم. زندگیم هیچ مفهومی برایم ندارد).

اگر دلتنگی شما از مرحله اولیه نکدرد، راه درمان آن، استراحت، تفریح و آرامش است.

به مسافت برود. ولی اگر دلتنگی شما به

افسردگی‌های موسمی می‌انجامد، لازم است

هر چه زودتر در تعویه زندگی خود تجدید

نظر کنید، و جدول ارزشها و معیارهای

زندگی را، و پاره بررسی نمایید.

**سومین مرحله: هیچ کاری
انجام ندهید!**

هر یک از ما، بمحض اینکه احساس دلتنگی می‌کنیم، سعی داریم کاری انجام دهیم، سفری بکنیم، بسیرون برویم، در یک کلاس تازه نامنویسی کنیم، یا کار دیگری را آغاز نمائیم.

لطفاً ورق بزنید

پیشرفتی می‌گردد، و همین معانعت انسان را دچار کابوس می‌سازد.

چرا و چگونه انسان باین مرحله از دلتنگی می‌رسد، در حالیکه دنیا یک سینمای دائمی است و کافی است که در آن نگاه کنیم، تا همیشه از فیلم‌هایی لذت ببریم؟ وقتی انسان احسان دلتنگی می‌کند، توجه خود را روی

آنچه کهنه و آنسا است، پیشتر مستمر کر می‌سازد، تا آنچه جدید و هیجان‌انگیز است، با ترجیح دادن آنچه شناخته شده است، برآنجه ناشناخته است، از هر نوع هیجان شدید، و هر نوع حاده‌های غیر منظره پیشگیری می‌نماید.

این دلتنگی بهمراه گزونه است، یک میکاساوی بنانده شدن در برابر تویست.

**اولین مرحله: درمان پذیرش
دلتنگی**

در تئوری هیچ چیزی سهل‌تر و ساده‌تر از درمان دلتنگی بیست. به «گوگوی»، نه «شواپیتر» و نه «فریوید» هیچ یک دچار دلتنگی نمی‌شند، ولی در عمل، مسئله پیچیده‌تر می‌شود، با این معنی که کسی که

دلتنگی را در ندارد، و اصلاً هیچ آرزو و خواستای ندارد. اولین مرحله درمان این دلتنگی اینست که شما دلتنگی را مثل یک دعای خیر پذیرید. برای قدم گذاشتن از یک سوال و

زندگی، از یکنای اینکه مرحله‌ای دیگر باید از کوچه‌های دلتنگی گذشت. انسان در زندگی پله به پله

کسب تجربه می‌کند و بالغ می‌شود، و به نظر جامعه شناسان، بلوغ فکری آدمی، هر ده سال یکار انجام می‌گیرد، و انسان پرمرحله

تازه‌های از این بلوغ می‌پرسد. جرا افسردگی روحی در سالهای بین ۲۰ و ۴۰ سال بیشتر است؟ باین دلیل که انسان در مرحله اول زندگی برای خود خصوصی می‌سازد و سعی دارد بعضی وظایف را بجا آورد. انجام دادن

وظایفی که بدر و مادر و معلم‌دان بشما گفته‌اند، صوری است. در مرحله دوم

زندگی، این شانس وجود دارد که انسان از این شخصیت پیش‌ساخته بوسیله دیگر شخصیت او، در برابر هم قرار می‌گیرند و به شخصیتی، سبقت پیگیرد، مقررات بزرگ شده به خوبیشن را دوباره بزرگی می‌کند و سعی کند انطور که می‌خواهد خودش باشد.

پیر شدن، بعفوون درست کلمه، همین گشف

این سطور شاید توضیح بگ‌جامعه شناس باشد در مورد دلتنگی. ولی درمان این درد چیست؟

بطور کلی، کسی که پسمرحله دلتنگی رسانده باشد، تدبید احساس خستگی و کوتاهی می‌کند، و هیچ نوع انگیزه‌ای برای

حرکت در خود نمی‌بیند، اراده‌ها را از دست می‌دهد، فاقد هیجان لازم برای ادامه زندگی است و آنچه سلیم می‌شود، چنند نوی

دلتنگی وجود دارد: دلتنگی طبیعی، که در آن انسان از کاهش انرژی در پیش‌نیز می‌پردازد. عارض شدن این نوع دلتنگی در دوران طیبی است، گهگاه خلیل طبیعی است، چون ممکن است «پیکاساوی

نیستند و نمی‌توانند طبع‌تغییر سلام و وقت از یک اززی تند و حاد بهرمند باشند. همه ما دوره‌های را در زندگی طی می‌کنیم، و این این دلتنگی را در دوره سرشوار از انرژی، از دورها، از یک سوابع اعمال خارجی، و از

سوی دیگر تابع آهنگ سیلوزیکی بین داشته است. این احساس در واقع یک نوع سرماخوردگی روحی است که گاهی تا مرحله «افسردگی» می‌پیش می‌رود. مطب روانکاران همیشه بر از بیمارانی است که احساس دلتنگی آنان را به نزد پزشک

کشانیده است، و اگر از آنها پرسید که از چه جزی رنج می‌برند، مسلمان اکثرشان بشما خواهند گفت: «احساس خاصی ندارم، فقط حق خود می‌کنم که چیزی کسر دارد و نمیدانم چه چیزی؟... این «کموکسری»،

هیچ شخصی نیست، فقط یک خلاه است، پنجری آسوده و آرزو است، یک شکست. یک سرخوردگی در برابر زندگی است که باعث می‌شود از خودتان سوال کنید: «آیا زندگی که بر ادامه دادنش می‌آزاد؟»

در جواب باین سوال که: «چرا این احساس دلتنگی است که در اینجاست که باید بعضی کند تغییری در زندگیش بروزد. در این مورد نیز، نباید به آورده، مثلاً محل اقامتش با خانه‌اش را تغییر دهید، و این نوع دلتنگی نیز پک انسان فعال و

چالاک، از پیکاخت سودن زندگی، و رفاه روز مراثه خسته می‌شود. در اینجاست که اینست که در زندگی پله به پله

کسب تجربه می‌کند و بالغ می‌شود، و به نظر اینست، این نوع دلتنگی باعث می‌شود که انسان به دارد، و اگر خلاصی در زندگی که اینجاست کند آنرا پر نماید.

نوع سوم دلتنگی که پیچیده‌تر از دو نوع دلتنگی اینست، اینجاست که در چنان‌چهارچوب تنهایی می‌گذارد، و باید اینجاست که این نوع دلتنگی باعث می‌شود که انسان به دلتنگی که این را به تلاش برای معاش پیش‌می‌گیرد، و زندگی که سایقاً فقط این پیشرفت علم و تکنیک، و ماشینی شدن می‌گشند. زندگی که انسان را به چهارچوب تنهایی می‌کشند، زندگی را در تلاش برای معاش بهتر می‌گذراند، و زندگی که سایقاً فقط این پیشرفت علم و تکنیک، و ماشینی شدن این را بعده در دسترس هم هست، برای داشتن زندگی بیهوده تر است، اینجاست که این زندگی «پیروزی» به دست آمده، چه گشته.

مازدهای دلتنگی می‌گذارند، احسان دلتنگی عجیبی می‌کنند، احسان خلاه‌ها دلتنگی عجیبی و غطراب... از خنث‌وابهای می‌آیند، چون خلیل پیکاخت و گنگ و بی معنی سهپری می‌شود. چرا فردای باید روز دیگری باشد؟ در همه زبانها برای توصیف «دلتنگی» کلماتی وجود دارد. موضوع اکثر فیلم‌های «دانل لوک‌گودار» سینماگ مشهور فرانسه

اینست که: «دلتنگ است... و نمیدانم چرا؟...» احسان دلتنگی همیشه وجود داشته است، و حالا بعزم عجیبی همکاری

گشته است. این احساس در واقع یک نوع سرماخوردگی روحی است که گاهی تا مرحله «افسردگی» می‌پیش می‌رود. مطب روانکاران همیشه بر از بیمارانی است که

احساس دلتنگی آنان را به نزد پزشک کشانیده است، و اگر از آنها پرسید که از چه جزی رنج می‌برند، مسلمان اکثرشان بشما خواهند گفت: «احساس خاصی ندارم، فقط حق خود می‌کنم که چیزی کسر دارد و نمیدانم چه چیزی؟... این «کموکسری»،

هیچ شخصی نیست، فقط یک خلاه است، پنجری آسوده و آرزو است، یک شکست. یک سرخوردگی در برابر زندگی است که باعث می‌شود از خودتان سوال کنید: «آیا

زندگی که بر ادامه دادنش می‌آزاد؟» در جواب باین سوال که: «چرا این احساس دلتنگی است که در اینجاست که

جامعه شناسان بشما خواهند گفت: «مقصصر اصلی جامعه مصرف است.» اجدد مسا، شاید بیش از ما گرسنگی می‌کشند، ولی هرگز فرضی برای دلتنگی نداشتند. شاید این پیشرفت علم و تکنیک، و ماشینی شدن زندگی که انسان را به چهارچوب تنهایی می‌گشند. زندگی را در تلاش برای معاش بهتر می‌گذراند، و زندگی که سایقاً فقط این پیشرفت علم و تکنیک، و ماشینی شدن این را بعده در دسترس هم هست، برای داشتن

زندگی «پیروزی» به دست آمده، چه گشته.

مازدهای دلتنگی می‌گذارند، احسان دلتنگی عجیبی می‌کنند، احسان خلاه‌ها دلتنگی عجیبی و غطراب... از خنث‌وابهای می‌آیند، چون خلیل پیکاخت و گنگ و بی معنی سهپری می‌شود. چرا فردای باید روز دیگری باشد؟ در همه زبانها برای توصیف «دلتنگی» کلماتی وجود دارد. موضوع اکثر فیلم‌های «دانل لوک‌گودار» سینماگ مشهور فرانسه

اینست که: «دلتنگ است... و نمیدانم چرا؟...» احسان دلتنگی همیشه وجود داشته است، و حالا بعزم عجیبی همکاری

گشته است. این احساس در واقع یک نوع سرماخوردگی روحی است که گاهی تا مرحله «افسردگی» می‌پیش می‌رود. مطب روانکاران همیشه بر از بیمارانی است که

در نظرمان قاطی شده‌اند...»



نسل امروز و نسل ۱۴۰ سال پیش در یک مورد بهم شباخت دارند... استفاده از ساده‌ترین و سیله‌دوزت و دخوت... نگی

نگی با صد هانواع دخوت و دوز ★ برای صدهانواع گلدوزی ★ برای دخوت و وزلطیف ترین تاضخیم ترین پارچه ★ برای یک عمر کار، بدون اینکه از مد بیفتند ★ شاھکار صنایع ایتالیا ★ با ۵ سال تضمین و کلاس آموزش مجانی
نگی چن خطاطی دیروز، امروز، فردا در مدل های گوناگون

عرضه در ایران از شرکت نرجس : تلفن ۶۶۴۵۲۵

نگی NECCHI



پکوز با هم به تماشای یک فیلم سینمایی رفتم. داستان فیلم سرگذشت دختری بود که پدر و مادرش را از دست داده و عمامش اور با رابع و شکجه بزرگ کرده بود. از سینما که بسیرون آمدیم دیدم فیروزه سخت گرفته است. سوار که شدیم سرش را روی زل نهاد و چند پایایی چشمانش را بست و بیکار فرو رفت. بعد حرکت کردیم. من سکوت را شکستم و فرمودم: «به چی فکر میکنی؟»

- به خودم و اینکه پقدار زندگیم با (ایزابل) شاهد داره. منتها اون عمامش بد بود من... آه... چی بگم؟ تو راه ناراحت میکنم.

این جمله آخری را با یغض گفت. گویا میگرفته بود اما سختی خویشن داری میکرد. از این زمان آرامیدم. من ناراحت کنم از این هنوز نمیدانستم پدرش کیست و از کدام حسانواه است و چه موقعیتی دارد. فقط میدیدم اتسوبیل دارد و لباسهای خوب و اکثر دوخت خارجی میپوشد. رفتار و طرز تربیت او نیز طوری بود که بینندۀ میفهمید او خانواده پستی نیست. دختری نظر بلند و گشاده دست بود. غالباً اجازه نمیداد من خروج کنم و هربار هم که خرجی میکردم سعی داشت بسخواهی جیران کند. البته طوری که من تفهم اما من مراقب همه کارهای او بودم.

لطفاً ورق بزنید

وسوشهای یک زن

می‌بیندم و مصاحت با فیروزه را ترجیح می‌دهم. همه وقت کلاس با هم بودم. با ماشینها نیز که کار میکردیم. باافق یک دستگاه را بر میگزیدیم. چون تعاد ماشینها کم بود هر دو نفر یک ماشین میگرفتند و من او را هم بودم. همه جا و همه وقت. چندی که گذشت ساعات فراغت را نیز با هم میگرداندیم و فیروزه با اتومبیل خود مرد میگرداندیم و اینطرف و آنطرف میبرد.

دوره کلاس ماجهار ماه بود و این دوره چهارماه میرفت که تمام شود اما من و فیروزه تازه با هم قاطی شده بودم. من چون ذاتاً فضول و کنجکاو نیستم نمیخواستم با سوالهای خوشی او را ناراحت کنم از این هنوز نمیدانستم پدرش کیست و از کدام حسانواه است و چه موقعیتی دارد. فقط میدیدم اتسوبیل دارد و لباسهای خوب و اکثر دوخت خارجی میپوشد. رفتار و طرز تربیت او نیز طوری بود که بینندۀ میفهمید او خانواده پستی نیست. دختری نظر بلند و گشاده دست بود. غالباً اجازه نمیداد من خروج کنم و هربار هم که خرجی میکردم سعی داشت بسخواهی جیران کند. البته طوری که من تفهم اما من مراقب همه کارهای او بودم.

دلم تنگ است.... و نمیدانم چرا؟

ولی اگر در یک بحران عمیق دلتگی قراردارید، باید درست مکن ایستگار را الجام و قفقی می‌خواهید نیازهای خود را آشکار سازید، ممکن است با نیازهای اطرافیان، و آنها که با شما می‌کنند، تطبیق ننمایند. هناله اگر شما می‌خواهید بر از شهر زندگی کنید، شوهرتان فقط در یک آبادنام طبقه دهم احساس راحتی می‌کند، با خواست خود و نیازاتان چه می‌کنید؟ هرچه نیازهایتان روش‌تر و آشکارتر می‌شود، به تصمیم‌گیری نزدیکتر می‌شود. شاید حواس‌های شما، بهم تناقض دارند: مثلاً میتوانید هم آدم سر کشی باشید، و هم نیاز به استقرار در یک جا داشته باشید. اکثر حواس‌های ما گزیر با هستند و آنها را نیز باید خوب بررسی کنیم، تا بتوانیم نیازهای اساسی خود را بشناسیم.

غالباً دلتگی وقتی عارض میشود که بین نیازها و خواستهای شما، بهم تناقض دارند: هستم: «ایا کار درستی کردم که ازدواج کردم؟ یا بهتر بود سخورد می‌ماندم؟ راستی به «او» چه جوابی بدhem؟ پیشنهاد ازدواجش را بیدیرم یا نه؟»

مرحله پنجم: وارد میدان عمل شوید!

خواستن بدون عمل کردن، مسلمان شما را به دلتگی خواهد کشاند. فقط یک تغییر رفتار می‌تواند اثر شفایعش روی دلتگی شما داشته باشد. حالا که در مغز خودتان به افکارتان نظم و ترتیب بخشیده‌اید، آنچه را واقعاً برای شما اهمیت دارد، برگزینید و بقیه را حذف کنید. وقتی همه نیز روی فعال و انتزاعی خود را برای رسیدن بهدفی که حالا دیگر برایتان مشخص است. بکار بردید، از نقش قربانی بسودن خارج می‌شوید، و نویمی‌هایتان را بشیوه اصلی دلتگی شما هستند. به امید تبدیل میشوند. ■

تورهای تابستانی

پرس توریست

مدت

۱۵ روز

۱۵ روز

۱۵ روز

۱۵ روز

۱۸ روز

۲۱ روز

۲۲ روز

۲۱ روز

۲۲ روز

۲۱ روز

۲۵ روز

۲۱ روز

۲۱ روز

اقامت در هتلها در جهه یک با صبحانه و غذش

میزیر	حركت	وقتی قوان	رد
لندن		۶۸۵۰	۱۵ روز
رم - لندن		۶۹۵۰	۱۵ روز
پاریس - رم		۷۹۵۰	۱۵ روز
رم - پاپل - کارپری - سورتو - پاریس - لندن		۷۵۵۰	۱۵ روز
رم - ۳ میورک - لندن		۸۵۰۰	۱۸ روز
وین - سونچ - رفون - رم (پاپل - کارپری - سورتو)		۸۹۵۰	۲۱ روز
رم - پاپل - کارپری - سورتو - پاریس - لندن		۸۹۹۰	۲۲ روز
رم - پاپل - کارپری - سورتو - مادرید بارسلون - لندن		۹۳۵۰	۲۱ روز
لندن - پاریس آمستدام - فرانکفورت رم (پاپل - کارپری - سورتو)		۱۱۴۵۰	۲۸ روز
لندن - اسلو - سکلتم کپنهاگ - رم		۱۱۸۹۰	۲۵ روز
لوس آنجل - داشتن نیویورک - لندن		۱۱۹۸۰	۲۱ روز
نیویورک - داشتن نیویورک - لندن لوس آنجل - دیتی لندن - مایکلیوود - لندن		۱۴۲۵۰	۲۱ روز

برای دریافت جزئیات برنامه خواهشمند است به

آزادس پرس توریست خیابان ایرانشهر چهارراه شریا

تلفن ۰۶-۸۳۲۶۰۵-۸۲۹۷۷۲-۸۲۴۱۵۷

مراجعه فرمائید.

جهت نزدیک باقسط به آذانس پرس توریست هر آجر فراید

وسوسه‌های یک زن

- پدرم یکی از ثروتمندان معروف بود.

مازدهم هم از یک خونواده خوب و خوش‌نام.

من تنها فرزندشون بودم. زندگی خوبی داشتم. من تازه داشتم دنیا را میدیدم و

میفهمیدم. بیازده ساله شده بودم که هردو در یک حادثه رانندگی کشته شدن.

سخن میرفتم. اوند فقهه تدبیش زن دانیم توی خونه سوندم. خدا ایستاد

میخواست که من زنده بمانم و رنج بکشم.

بهرحال هردونفر در دم کشته شدن. من دیگر کسی را زیک دایی نداشتم. دایی

من مرد بدی نیست اما زن رذل و بدی داره. دایی قیم من شد. دادستان

نمیدونم علاوه اونو بعنوان قیم من انتخاب کرد. بهرحال از بیاده سالگی تا حالا توی

خونه دایی رنج کشیدم.

و باز گریه را سر داد. آنروز گذشت

ولی همین خادمه سبب شد که روی من و

فیروزه بهم بازشود و او هر بار بیهمانی خود را میان بازوان من بیفکند و من نیز

بیهمانی او را بیوس و در آغوش بفشارم.

کلاس تمام شد اما رابطه من و او قطع نگردید. هر روز عمر یکدیگر را میدیدم

و تا آخر شب باهم بودیم. در واقع مثل دو

نامزد رفاقت میکردیم اما منزوح نه او گفت

بود من را دوست میدارد و نه من دریاره احساس خود نسبت به او سختی بربازیان

اورده بودم. من او را دوست داشتم و او

نیز نشان میداد که بشدت عاشق من

است بی‌آنکه در این باره کلمه‌ای حرف بزنیم.

چندی براین منوال گذشت. روابط من

و فیروزه خیلی صمیمانه شده بود

بطوریکه من بخانه آنها تلفن میکردم.

گاهی هم زن دایی اش گوشی را

برمیداشت. وقتی تلفن میکردم میگفت «لطفاً صبر

کنید. الان فیروزه را صدای سیزدهم» و حتی

اسمم را نیز میدانست اما فیروزه میگفت

هنوز نه رسیده‌اند من کیسم و او چه

احساسی نسبت بعن دارد. در همین اوان

بود که آن داده اتفاق افتاد. حادثه‌ای که

مسیر زندگی من را تعییر داد.

ساهراقدر قسوی بساش در مقابل

سرنوشت ضعف و ناتوانیم و هر اندازه

تدبیر داشته باشیم تقدیر سلاح تدبیر را

از ما میگیرد و ما را بزانو میفکردیم. من این

واقعیت تلخ را در مورد شخص خودم

آزمودم. با همه دوراندیشی و تدبیری که

در هیات شخصی خوبی و روابط با مردم

اعمال منشود و روزی رسید که خود را

شرق شده باقی و دامن از دست رفته و

رسوایی. یکروز که در بانک مشغول کار

بودم تلفن زنگ زد گفتند بسان کار

دارند. گوشی را که گرفتم صدای پدرم را

شناختم. او گاه تلفن میکرد و بکردیف

خرده فرمایش صادر میکرد. پدرم گفت:

- محمد. اول اینکه عصری جایی نرو و

مستقیماً ببا خونه دوم سرمه ای که میخوای

بیای خونه از بیازار روز نزدیک بسانک

مقداری میوه بخیر. البته بیشتر از حد

معمول که دفقات قلبی میگردیدی.

- چشم. اما نگفتنی چی شده که باید

بیشتر میوه خرد.

چیزی نشده. فقط مهمون داریم. آقا

لطفاً ورق بزنید

همنستان رانندگی بدیع
هنجو با شرایط
تضمینی می‌باید بود
۹۲۸۷۹۶

فال قهوه
تلفن ۸۲۷۵۴۲

تعلیم ارگ پیانو
۲۲۷۶۷۸
فال قهوه
مخصوص بانوان
۲۳۱۸۹۲
تعویض رویه مبل
۸۵۷۵۲۴

تزریقات چله
پارکت، مسکوت، دیواری، نقاشی ساختمان
۳۰۵۳۳۰

چاپارقاکسی
(شبانه‌روزی) خیابان بهمنی، تاج تلفن
۹۷۸۱۶۸ و ۹۸۲۱۶۸

خشکشوئی موکت
متري ۵ تومان، مبلمان
يكدست ۱۰۰ تومان فرش.
تشک اتومبیل و نظافت
کلیه ساختمان فوری
تلفن ۶۴۶۸۷۷-۶۴۸۲۹۱

راینسون
آجارت، باریان و خارجی
خرید و فروش
۶۵۵۴۶۳-۶۵۵۱۳۷

خشکشوئی
ایران ناس
خشکشوئی موکت
متري ۴ تومان، فرش،
مبل، تشک اتومبیل و
نظافت کلی ساختمان
در محل
۲۲۷۰۴۱

مجانی

شرکت سپل سپهر وارد کننده و پخش انواع موکتنهای اروپائی در ایران با
نصب مجانی نماینده فعال از شهروستانها مهندیور
خشکشوئی محل، فرش، و مبلمان با دستگاه اتوماتیک
تلفن ۹۳۷۲۸۳

احداث پاسیو -
فضای سر
سینوسالی
۸۴۴۲۸۳

میس سان رایز
فروشنده سان رایز

تصمیم راندگی قا قبولی

در کمترین مدت ثبت نام با
۸۵۰۵۳۶
تلفن آموزشگاه دولتخواه

پالتو پوست مینک

بقیه از صفحه ۵۵

منظور می خواهد مرا همدست خود
کنند.

بی بردن به مقصود «فرد» خیالش را
کمی آسوده تر کرد...

* * *

«کارین» فرداد هم بسویک را بسفرار
عادت سر ساعت نه باز کرد. تازه داشت
برای آب دادن به گلدن های زینتی اقدام
کرد که در باز شد و مرد جوانی داخل
نشد. قیافه تازه موارد بنظرش آشنا امدا

مرچه فکر کرد او را بجا نیاورد.

ناشناس گفت:

- می بینم که بجا نیاورده اید. من

دکتر «آرنولد» پریزویز هستم. راستی

چرا زنگتان خوش نیست؟

ببینم حالتان خوش نیست؟

از پریزو رتا حال و این همه تغیر!

«کارین» گفت:

- کسالی ندارم ولی حال عمومی ام

خوش نیست. شما پزشک هستید؟

دکتر «آرنولد» خنده کنان گفت:

- نه، من دادن به گلدن های زینتی اقدام

داد گستری ستم. با وجودیکه پرسش

نیستم مصلحت نمیدام امروز با این حال

مشکل حاملگی و سایز بالا

بوتیک پرویز مشکل خانمهای حامله و سایز بالا
حل کرده است.

بوتیک پرویز بهترین کلنسیون بوشاہ حاملگی
و سایز بالای خود را طبق آخرین طرحهای مژون های:
پاریس، رم، لندن تیه و در اختیار شما خانمهای
حامله و سایز بالا عداشته است.

بوتیک پرویز میعادگاه خانمهای حامله و سایز بالا

بوتیک پرویز - خیابان پهلوی کمی
بالاتراز چهارراه امیر اکرم تلفن ۶۴۷۷۳۵
شیکترين لباسهای شب از سایز
۳۶ الی ۶۵ در بوتیک پرویز

غافل از اینکه همین جا نقطه عطف زندگی
من است و سرنوشت دارد قدرت نهانی
میکند و رخ مینماید.
با فیروزه تلقنی تعاس گرفت. تصادف ا او
نیز میخواست به عیادت یکی از اقسام
خودش که در بیمارستان بستری بود
برود. باین ترتیب برناهه معقول عصرانه و
شانه من و فیروزه منتفی شد و صر که
از بانک بیرون آدم مستقیماً به بازار روز
رفت و مقدار زیادی میوه خریدم و پشت
یک کرایه مسافرگشی ریختم و بخانه
رفتم.

آقا نورالله را همین که دیدم شناختم
و بخطاطر آوردم که کجا یکدیگر را
دیده ایم. اصلاً بیاد همسرش نبودم. گمان
من این بود که او نیز زنی است مثل زنان
دیگر اهل روستای خودمان که شوار
سیاه دیبت می بودند و چارقد بسر میکند

و روی خود را از مرد اجنبی میگرد و
پقدیر تعجب کرد و وقتی در باز شد و زنی
را دیدم که بپراهنی بسی استینستی
کوتاه و پنهان باز پوشیده است. او که حتی
جوروار هم بیانداز سلام کرد و دستش
را بطریق نمی پیش آورد و گفت:

- سلام. از اشتانی با شما خوشحالم.
من قبل الا هم شما را دیدم. پارسال که
او مده بودین ده... یادتونه؟

لبخندی زدم و با او دست دادم اما
حرقی نزد زیرا غرق حیرت بسدم و
هرچه بخود فشار میآوردم نمیتوانستم
بین اثاثه ای که سید مسعود احیام و علاقه
مردم روستا و آن زن بپروا و گستاخ با
آن لباس و آنهمه وفاخت تناسبی پیدا
کنم. ظاهرا مادرم این واقعیت را در نگاه و
خطوط چهره من خواند زیرا به اطاق
خودش رفت و چادر نهادی آورد و به
(طلعت) داد و آهسته چیزی زیر گوش او
گفت که من نفهمیدم اما شنیدم که طلعت
قیاحای گرفت و با لحنی ناخشنود اظهار
داشت:

- او... جه حرفا میزین خانم... اون
وقتها گذشت. حالا دیگه زن و مرد باهم
فرقی ندارن. چرا باید زن خودشو از مرد
بپوشونه اما مرد بدون هجاب و به
پدر مقدم مغلظه کرد و سیز گفت و گو

تغییر داد و آقا نورالله را با خود به اطاق
دیگر برد که با تفاوت بینچاق و قباله باغ را
مورد پرسی قرار دهد. مشکل این بود
که باع قبلاً مشاغب بود و بعدها مسخور شد
بین سه‌نفر مشترک گردید در حالیکه
هر یک از این سه‌نفر بینچاق و قباله
جداگاهه داشتند. پدرم در همان سالهای
پیش سهم آنها را خرید و خودش مالک
منحصر باش شد. با امداد کمک گردید و
سیوهای را شستم و در بخشچال و شریز
قرار دادم. از پیش کمتر مادر ما عادت داده
بود که با او کار بکنم و بخشی از کارهای
مربوط به خانه را انجام دهم. حتی گاه
جارو میکردم و بعد گردگیری مینمودم.

GALIZINE

لوازم آرایشی و بهداشتی
بررسی گالیت زین
در تهران
دراگ استور مدیکال
حیاتان پهلوی

اخذ پذیرش تحصیلی

از آمریکا، انگلستان، سوئیس، فیلیپین، هند و اسپانیا
آدرس: تهران ۱۵ انتهای وزراه (بارک) خیابان گاندی خیابان پنجم پلاک ۲
شرکت بین‌المللی ۵ قاره تلفن‌های ۶۸۵۳۳۳ - ۶۸۱۲۳۱



آگهی‌های خواستگاری و زفاف‌شونی

۴۲ ساله کارمند، خوش‌تیپ دارای زندگی مرتفع، مایل به دوشهیزی با بانوی حداکثر ۳۰ ساله، خانهدار، خوش‌تیپ، حداخل دلهم، از خانواده محترم ازدواج نمایم.
با راهنمای شماره ۲۱۵ آگهی‌های زن روز مکاتبه فرمائید.

۶۰ سال با تمکن کافی و حسن شهرت اخلاقی و اجتماعی با سابقه ازدواج و اولاد فعلًا تنها خواستار زندگی با بانوی است خانهدار با معلومات کافی و با اصلت وجودی، روش‌نگر و خوش‌ذوق حداکثر ۳۰ ساله بدون فرزند می‌باشد.
با راهنمای شماره ۲۱۶ آگهی‌های زن روز مکاتبه فرمائید.

از بیچگی توجه داشتم که مسامن نه خدمتکار دارد و نه دختر بزرگی که با او کمک کند. این بود که من آستینهای را بالا می‌زدم و کاری انجام میدادم که بار او سبک شود. آنروز هم سرگرم شستن موهای بودم که باز طلعت آمد و تا مرا دید گفت:

شما چرا؟ مرد نباید از اینکارها بکنه...

من بیدرنگ گفتم:

شما که می‌گفتین بین زن و مرد

فرقی نیست. حتی می‌خواستین مردها هم

مثل زنها چادرنماز بپوشن...

درسته. اما بعضی کارها هست که

اصلاً در شرط مرد نیست. بدین‌سان

بپتون کمک کنم.

و کنار من ایستاد و بدنش را بمن

چسبانید و اینکار را جناب و خود را ایستاد

داد که من ناراحت شدم و خود را ایستاد

کشیدم. از آن لحظه بعد طلعت نه چشم

از من برداشت و نه دست از سرم کشید.

همه‌گاه نگاهش بدنیان بود و هر جا

مرفه مراقب اعمال و حرکاتم بود. شب

نهنگان نیز وقتی که بنشاشای تلویزیون

نشسته بودیم او بجای تماسای توپون

تلوزیونی نگاهش را بمن دوخته بود و

لبخندی رضامندانه نیز بر لب داشت.

آن شب گذشت. صحیح که از خواب بیدار

شدم (طلعت) لباسی بسیار زیسترس و

بی‌پرواژ پوشیده بود بطوریکه وقتی خم

شد تفخیجان جای را مقابل من قرار دهد

کردم که او رفت. بله. وقتی سرم را از زیر

بنویسیم آوردم اطاق را از خالی و از

بو و عطر او بر یافتم. حال بسیار بدی

داشتم. داغ شده بسود نمی‌توانستم

بخواهم. تمام وجود آتش طلب شده بود.

بقدرتی منقلب بودم که تصمیم گرفتم

دوش بگیرم اما بیدار کردن اهل خانه با

نماید آب در آن موقع شک کار خوبی

بنویسیم و هزار فکر و خیال ایجاد میکرد.

بهر حال مسجدتاً زیر پوت فرو رفت و

من خود را از سرمه می‌شیدم

کشیدم تسلیق فکر خود را

منحرف کنم و بخواب روم. بادم نیست که

چند ساعت بعد موق شدم اعصاب خود

را بحال عادی باز گردانم.

طلعت داشتم مرا وسوسه میکرد اما

خودم توجه نداشتم و چنین بیانشتم اما

اصلاً امنبور است و همه وقت و نسبت به

هر مردم این رفتار را دارد. فرد و پس

فردان را وسوسه‌های او ادامه داشت. هر

روز بخوبی و بصورتی و بطریقی مرا

تعزیز میکرد و بسوی خود میکشید.

تصادف نیز به او کمک کرد زیرا درست

در همین اوان فیروزه عجولانه یعنی تلفن

کرد و خواست که فوراً او را ملاقات کنم.

هر چه برسیدم چه شده چیزی نگفت.

در آن ساعت روز در خانه بود. بیشتر

تعجب کردم از بانک مرخصی گرفتم و

جایی که قرار گذاشتند بود رفت. فیروزه

ناراحت بنتظر می‌رسید مرا که دید باز و از

متول میگردیدم که از او نفرت دارم و از

دیدن تنفسی که او در دیگران ایجاد

میکند خشنود و راضی میشوم ولی

حقیقت جز این بود. اینک میفهمم که

دلم می‌خواستم او را بینم و بیشتر بینم

به همین ملت برای اولین دفعه بکروز

عصر بدقول کول و مسراغ فیروزه نرفتم

و او را منظیر و تنها گذاشتمن. همانشب

بعد از یکان برآمده تلویزیون که هر شب تا

دبرویقت ما را بیدار نگه میداشت باطاق

خود رفت و خوابیدم. نیمه شب گذشته

بود. همه در خواب بودند که احساس

پوشیدن سشوارها را دور بریزید

بیگودی فرست‌اللیدی ساخت آلمان معجزه می‌کند
بیگودی فرست‌اللیدی را چند دقیقه در آب داغ حرارت داده بعد بموی خشک بپوشید

پس از چند دقیقه بدون استفاده از سشوار حاتم لفکه را بموهاتن خواهد داد.
 محل فروش درگاه‌استورها - داروخانه‌ها و فروشگاه‌های متعدد کشور از شهرستانها

نها پایه فروش بیگودی فرست‌اللیدی پذیرفته می‌شود متوجه پستی ۱۱۲۹۱

پوشک مشکی بلاک شاپ

لباس مشکی مخصوص مراسم سوگواری زنانه مردانه
بین چهارراه شاه و امیراکرم ساخت‌مان از جنب خانه کوچک تلفن ۶۴۵۲۶۴

بوتیک پلوشاپ

متکروطراحی پوشک حاملگی در ایران
آخرین مدل‌های پوشک حاملگی در بوتیک پلوشاپ
روزولت شمالی بالاترازیدان ۲۵ شهریور جنوب بانک رهنی
تلفن ۸۳۳۶۰۴

لابراتوار عینک‌سازی

DISPENSING
OPTICIANS

بینائی چشم

تحت نظر منوچهر فولادیان دبیلمه و متخصص اپتیک دارای برد
تخصصی امیرکن بود و اکادمی اپتیک آمریکا که مجدهز به
جدیدترین و آخرین نوع شیشه‌های طبی فشرده مخصوص نعمات زیاد
که ضخامت کمتری دارد. فتو کرومیک که در افتخار تغییر رنگ می‌دهد
شیشه‌های اینچنی برای بچه‌ها و پلاستیکی سفید و رنگی برای همه و
خصوصاً برای چشم‌های عمل شده شیشه‌های دو دید، سه دید و یا دو
دیدهای بدون خط در همه نوع
سه راه تخت جمشید کوش کبیر شماره ۲۰۰۴ جنب پارکینگ واقع
است تلفن ۷۵۰۰۹۱

وازگن از آرایشگاه الیزه به سالن آرایش ویکی

انتقال یافت. خیابان نادرشاه نبش تخت طاووس
آرایشگاه ویکی تلفن ۸۳۲۹۰۰

عمل رحمبرداری!

بقیه از صفحه ۶۲

مشابهی ندارد و سیمار بدون هیچگونه
نااراحتی میتواند این معالجات را بدون ترس
از عوایق آن آغاز نماید.

اثرات جانبی یائسگی چطرب

میشود؟

تخدمانهاشان هم برداشته شده، ممکن است
برای دستیابی به احساس جنسی قبل از
عمل خود اختیاج سیک دوره معالجات
هورمونی داشته باشد ولی این معالجات
بهیچوجه به معالجات هورمونی که برای عقب
انداختن دوران یائسگی تجویز میگردند و
عضو بدون وقفه بکار خود ادامه خواهد داد.

پالتو پوست مینک

میرسد. پلیس برای کشف باند به
مساعدت شما احتیاج دارد. قرار شده،
وقتی «فرد» دوباره با شما تعامل گرفت
همکاری یا او را قبول کنید. منتها به او
یکوبید که کلید مغازه را به او نخواهید
داد، فقط اجازه خواهید داد که مقداری
موم بیاورد، از روی کلید نمونه بردارد و
بعد بهدهد کلید را برایش بسازند.

مساعدت شما با پلیس به همین جا ختم

خواهد شد. ترتیب سفیه کارها را

خودشان خواهد داد.

صحت ادامه داشت که تلفن زنگ زد.

«کارین» تا گوشی را برداشت صدای

کانگستر را شناخت، «فرد» گفت:

— من فکرهایم را کردم. حاضرم علاوه

بر پالتو پوست و تامین جان برادرت یک

انگشت را میخواهم گران قیمت نیز به تو بدhem

حالا بدینهون؟

— من هم موافقم، ولی به شرطی که

طوری رفتار کنید که پای من به میان

کشیده نشود. ضمناً کلید را هم به شما

نخواهدم داد ولی اجازه خواهدم دادموم

بیاورید و از آن نمونه بردارید. و البته نه

حالا بدنه تنک غرور و بعد از آنکه ترکه

مغازه را پاتنی کشیدم...

* *

دوشب بعد «فرد» و اعضای باند
تصمیم سرفت از جواهر فروشی را عملی
کرددند. با کلیدی که داشتند، در بوتیک
را باز کردن، داخل شدند، دیوار منتری
موتیک و جواهر فروشی را شکافتند و
سرگرم شکستن در گواه مندوق بودند که
نانهان چراغهای جواهر فروشی روشن
شدن و کانگسترها خود را در محacre
پلیس دیدند.

فردای آن شب دکتر «آرنولد» که
تعاسی را طی در روز گذشته با «کارین»
قطع نکرده بود بمقابلات او رفت و گفت:
— معدداً مزاحم شدم اتا هم به شما
یک مژده بددهم و هم اینکه خواهشی.
بکنم. مژده اینکه پلیس برای دستگیری
باند تحقیق سه هزار مارک جایزه
تعیین کرده بود که این جایزه اکنون به
شما تعلق گرفته است حالا سروبه
سرخواهشی که از شما دارم، خواهش آن
است که موافقت کنید شام را با هم

GALITZINE

لوازم آرایشی و بهداشتی
پرسنر گالیتزین

در تهران

دستشویمیران

خیابان پهلوی

باصابون، ژل ولوسیون

اگرزنول

چاقی زیرچانه، شکم، اطراف باسن، ران
و ساق پارا سریع از بین بیرید

داستوشیمیران،
قصارائیه دراک استور تخت جمشید
وکلید راک استور هادار و خانه های کشور

فروش: دد

وسوسه‌های یک زن

نشد. یکی از بارهای شاه در آسمان زندگی می‌کنند، یکی تجسس می‌کنند، یکی از دلایل خود را می‌دانند و یکی از آنها را می‌خواهند. چون خانه ما جزوی است ناچار ساید قبلاً از حیاط خلوت گذاشت. منهم حیاط خلوت را پیمودم و همینکه به در هال رسیدم در باز شد و دیدم طلعت با یک زیرپراهن رکابی سیاه شرمده از حادثه‌ای که اتفاق افتاده بود در آستانه در ایستاده. من یکه خوردم فهمیدم کسی در خانه نیست. خواستم بروگرد که ناگاه او بازیم را گرفت و بدورون کشید و سرعت با پای خود در را بست و گفت:

- موشوگره بازی کافیه. مدتی است که تو را دوست دارم چرا منو رنج میدم... .

- پس چرا دیشب یعنی نگفته?

- باور نمی‌کنی که همه ایستاده‌ها را همین امروز صحیح تا حالا انجام دادم...

- میغواستم روز موعود بفرودگاه برروم اما خودش راضی نشد. همانجا باهم خداحافظی کردیم و فیروزه دوروز بعد با دستیاریکی زن دلایلش را برداشت و با خود به آلان برد. این حادثه بنفع طلعت و سوشه‌چی و اغواگر تمام شد زیرا دیگر فیروزه نبود که من عصروش خود را بآ او بگذ نم و در نتیجه از بانک مستقیماً بخانه میرفت و به او فرمت میدادم که ذره‌زره مرا از های درآورد و به تسلیم وادار... طلعت تقریباً موق شده، نبروی پایداری مرا از بین برد بود با این وجود از اینکه باز هم مقاومت نشان میدادم لذت

- گار یانک چی میشه؟

- مترخصی طلب داشتم... یکمه مرخصی گرفتم.

- کار یانک چی میشه؟

- باور نمی‌کنی که همه ایستاده‌ها را

- همین امروز صحیح تا حالا انجام دادم...

- میغواستم روز موعود بفرودگاه برروم

اما خودش راضی نشد. همانجا باهم

خداحافظی کردیم و فیروزه دوروز بعد با

دستیاریکی زن دلایلش را برداشت و با

خود به آلان برد. این حادثه بنفع طلعت

و سوشه‌چی و اغواگر تمام شد زیرا دیگر

فیروزه نبود که من عصروش خود را بآ

او بگذ نم و در نتیجه از بانک مستقیماً

بخانه میرفت و به او فرمت میدادم که

ذره‌زره مرا از های درآورد و به تسلیم

وادار... طلعت تقریباً موق شده، نبروی

پایداری مرا از بین برد بود با این وجود

از اینکه باز هم مقاومت نشان میدادم لذت

بخوریم.

«کارین» که از خدا می‌خواست قبول

کرد و در عین حال گفت:

- راستی دکتر آرتوولد پریروز بلوز

خواهه‌تان را جا گذاشته بودید تغییر من

است چون بقدوری مرا حفظ شدم که

فراموش کردید آن را با خود بسیرید. اگر

یکدیگر قیمه تامل بفرمایید آن را برایتان

خواهیم پیچید.

دکتر آرتوولد با تبسی شیطنت آمیز

گفت:

- بپیچید اما نه برای من بلکه برای

خودتان.

«کارین» سوبلند کرد و با تعجب

پرسید:

- برای خودم؟

- بله. مثل اینکه توضیحی را به شما

بدهکارم. حقیقت آنکه من بلوز را برای

رفیق‌عام «سوزان» خریده بودم. روزی که

شما بلوز را آوردهید «سوزان» نزد من

بود. ولی وقتی شنید که من از زیبائی

شما عزیف کردم، حسنه‌ای شدم، با من

مشاجره کرد، قهر کرد و رفت. من هم

مانع رفتن شدم چون طی همان چند

دقیقه‌ای که شما را دیدم مهره‌تان در دلم

جا گرفته بود. از این رو پس اوردن بلوز

بهدر یک نمره گشاد بودن نیز در واقع

بهانه‌ای برای تجدید ملاقات با شما بود.

چنان‌چشم‌ها را با نایاوری هم

گذاشت و در دل گفت:

- خدا یا خوب نمی‌بینم؟

دکتر آرتوولد گفت:

- غروب، چند دقیقه قبل از تعطیل

شدن بوتیک دبیل شما خواهم آمد. ولی

بشرشی که بمن قولی بدھید.

- باز هم قول؟

- بله. قول این که بلوزا امشب بپوشید.

چون امشب شب مهمی خواهد شد. چون

که میخواهتم نامزدیمان را جشن بگیریم.

پس طبیعی است که باید هر دو شیک

بهشیم. ■

جاده‌های ایده‌آل - در فصل ایده‌آل - با قیمت‌های ایده‌آل

اقامت در هتل‌های درجه بیک

با صبحانه و سایر سرویس‌های
توریستی

نیوورک
آث‌ریانا کارا
(کاتا دا)
سافرنسیکو
لیون آنجلی
پالیود
لاس و کاس
سامانی
و اشگختن

۷۹۵۰ توان ۸۹۹۰ توان ۹۴۵۰ توان ۱۴۴۵۰ توان

بنجشنه‌ها چهارشنبه‌ها یکشنبه‌ها شنبه‌ها

از تهران و
شهرستانها
همه میتوانند جای
خود را باتلفن های

۳۷۴۱۳۱
۳۷۴۱۳۲
۳۷۴۱۳۳
۳۷۴۱۳۴
۳۷۴۱۳۵

روزه نمایند.
جزئیات برنامه تورها همان
روز با پست ارسال می‌شود

برای رزرو جای
ایتال اسپرس خیابان شاهراه
شماره ۹۲۴ ساختمان آیتالیا
مرا جمه فرمائید.

ساعت کار بکسره از ۸/۵ تا ۵ بعد از ظهر
بنجشنه‌ها از ۸/۵ تا ۲ بعد از ظهر



گلزارشی

تسخیرکننده میلیونها پنجوهه
در سراسر جهان برای آفرینش
شکوه و زیبائی

گلزارشی

برده استثنائی
روز برای زندگی مدرن امروز با
طرحها و رنگهای هماهنگ با
هر کو راسون.

گلزارشی

از تیغه‌های افقی الوان بالایاف
های ظرف طبیعی و مصنوعی
که بیکدیگر تابیده شده‌اند ،
ساخته شده و باندازه و مدل
دلخواه شما توسط متخصصین
کارآزموده در محل موره نظر
نصب میکردد.

گلزارشی

انتخاب شرکت مکالئوم از آمریکا
با یک دنیا زیبائی و شکوه
مرکز پخش: شرکت مکالئوم ،
خیابان شاه، ساختمان آلمونیوم
تلفن‌های ۳۷۱۱۷۴ - ۸
نمایندگان مکالئوم در تهران
و شهرستانها

شرکت مکالئوم برای تمامی
محصولات خود بکلیه موسات
تزییناتی در تهران و شهرستانها
نمایندگی می‌دهد.

برای دریافت لیست کالاهای
شراطی پذیرش نمایندگی با
شرکت مکالئوم تعاس حاصل
نماید .

وسوشهای یک زن

منجلاب گناه و فساد فروپرداز. این را بخودش گفتم و از او سوال کردم چرا به خانه ما آمد و چرا برای هوسوارانی انتخاب کرده است. او پاسخ داد:

- پارسال که او مده بودی ده تو را دیدم. عاشقت شدم. من تازه زن نور الله شده بودم. وقتی به تهران برگشته خیلی کوشیدم نور الله را مجبور کنم که منو به تهران بفرسته اما زیرا نرفت. آخه علتی وجود داشت. اما اسال تصادفاً که عقیش میگشتم بیدا شد و به پنهان دیوار اولادیم اینجا... دیگه از این بیشتر نمیشد.
- حالا برگنایمات چیز؟ الحمد لله شنیدم که آقا نور الله میخواهد برگرده به ده. با پدرم قرار گذاشت دیوار را مشتر کا بسازن و یک اقرارنامه امضاء کن که دیوار به هر دو نفر تعلق دارد. توهم باید بزیر.
- من میرم اما دیگه با نور الله زندگی نمیکنم. من طلاق میگیرم و تو باید منو بگیری.
- بشنیدن این جمله از کنار او برخاستم و با نفرت و اتزاج بسوی نمیکنم، اول اینکه هرگز میتو ازدواج نمیکنم، اول نامزد تهییم باید دارم. یک نامزد تحصیل کرده و با

پلو عروسی به ۶۰۰ بقیه از صفحه ۶۳

در خانواده ما زن و شوهر مؤمن و مقدسی هستند و روی این عقیده که «غنا از اسلام حرام است» دو سه روز قبل از عروسی بارگردان می‌شوند. ولی بعد معلوم شد که میتوانند با آن دنیال عروس بروند.

اقایی که هیچ اوران نمی‌شاختم کلید ماشین من را گرفت و رفت. این تنها کسی بود که در آن مجلس فقط دو کلمه با من صحبت کرد. هیچ مخصوصی نداشت. کسانی که در این طرف و آنطرف نشسته بودند بیکدیگر با من آشنا نداشتند. از سکوت اهل مجلس بیدا که ممکن بیگانه دند و بیکدیگر را نمی‌شناستند چنان خاموش با قیافه پسر نشسته بودند که گوشی در مجلس تحریم نشسته‌اند.

جند نفر وسط مهمان‌ها افتادند و به زن و شوهرها اصرار کردند که بیاند و به آن ساز برگشند. اما هیچکس دعوت آنها را بسیار نگفت.

این عروسی‌ها ضمناً بازاری است برای دخترهایی که دنبال شهریار با خریدار

می‌گردند. بدین جهت خود را به بهترین وجه

می‌آرایند و هر فرصتی استفاده می‌کنند تا

نمایشی بدهند و دهن جوانان مجرد را آب

بیندازند و خواستگار بیدا کنند.

وقتیکه به عده‌ای بیشتراده رقص کردند

بالآخره دختر شانزده هفده ساله‌ای برخاسته

روی حوض رفت و منغول رقص شد. خیلی

حوب رقصید و هنرمندی و دلربایی را به حد

می‌آوردند. و ما را بیاد این شعر اندخت:

دیتب به رقص برخاست، آن فسسه

یک دل درست نگذاشت، با طری شکسته

اما هنوز رقص تمام نشده، آقای متعصی

که گویا پدرش بود، مثل جلاج جلو آمد و

بیکدیگر کشیده محکمی به صورت دختر

بازنیز زد و با یک «بیا بیمرگ» او را کشاند

برد. دختر سرفکده و خجالت زده، گریه

کشان از آن خانه گریخت و مجلس عروسی را

ترک کرد و حق هم داشت. در این دوره

چین دختری جنگو نمک است چنان

خرکتی را تحمل کند؟ هیچ سعید نبود که

آن شب فکر خطرناکی به سرش بزند و کاری

بدست خود بدهد.

اما پدر «مهربان» چنان مغور و فانجه‌های

بیابت مرگ شد.

لجن مال کردن مهمانان

اما چند نفری که میخواستند این مجلس محت را در حق فرزند خود کردند با همترین پیروزی را در صحنه نبردند بدست آورده‌اند. پس از این فاجعه دیگر هیچ دختری حرمت نکرد که برخیزد و از این قبیل «معاصی هرگز میتو ازدواج نمیکنم، اول نامزد تهییم باید دارم. یک نامزد تحصیل کرده و با آنهم چه رقصی!».

با آن هیکله گنده و قنی پا میکوبید مثل این بود که سه تن نار را به زمین سکوندند. از قالیچه‌های روی حوض هی گرد و خاک با میشد و آدم را بسیار فرش تکانی دم عسید می‌انداخت. سینگینی جنمه آقای رقصان آخر کار خودش را کرد. یکی از تخته‌های حوض شکست و آقا مثل لجن در حوض افتاد. قستی از آب گندیده حوض هم بیرون پرید و سرو لباس عده‌ای از اطرافیان را لجن مال کرد. تنها این واقعه بود که مهمانان را به خنده لطفاً ورق بزنید

GALITZINE

لوازم آرایشی و بهداشتی
پرسن گالیتزین
در تهران
درگ استور تخت جمشید
خیابان تخت جمشید

قابل توجه ایرانیان عازم کشور امریکا

باطلاغ هوطنان کرامی که عازم امریکا بوده دارد دختر خانه و با املاک و مستغلات د رآن کشور میباشد میرساند که اینجانب همکاری خود را با اکمیانی معمظ مقاطعه کاری

Properties of California

که یک ازیاسایقه ترین کمپانی های مطاعمه‌کاری در رقصتهای جنوبی بالات کالیفرنیا بخصوص لوس آنجلس، بولوی هیلز، سلرو انسینو میباشد شروع کرده و حاضر بمهکاری با هموطنان عزیز میباشد. میباشد میتواند بیان اتفاقی اتفاقی را در اینجا معرفی کند. بمهور شاهری

16133 VENTURA BLVD.
ENCINO, CA. 91436 USA
TEL(213)990-3163



فندق

شخصیت دوم اینکه اصلاً تو را دوست ندارم.

- دروغ میگی، تو منو دوست داری.
بعلاوه من همچو بی شخصیت و بیساد
نیستم، من شهری هستم، توی شهر
زندگی کرد و تا کلآن سوم دبیرستان
درس خواندم، پدرم منو زور کی داد به
نورالله و ناچار شدم برمی توی ده زندگی
کنم، خیال نکن منم پیش با افاده
هستم.

- بهر حال این فکر را از سرت بیرون
کن.

- همنه که گفتم... چارهای نداری.

در غیر اینصورت به نورالله میگم که تو
با من همبستر شدی... میگم زور کی
اینکار را کردی... میدونی که میتوانم بگم

و من از هم چیزی و میچکس نمیترم.
خدا میداند چه حالی شدم.

شقيقهایم تیر کشید و از اطاق بیرون
دویدم که دیگر اورا نبینم و صدایش را
نشنوم شب نیز بخانه نرفت و در خانه یکی
از دوستان خوابید اما شبانی بسیار بد
میخواهد در حق دوستان فداکاری کنید.
این خوب یستندیدهای است، فداکاری برای
دوستان راهه تحسین میکنند اما کسی
خود کشی را فداکاری نمیشنند. شاید او
راست میگفت و من دوستش داشتم و
خودم نیز این را نمیدانستم، آیا ممکن
است کسی را دوست داشته باشیم اما
خودمان ندانیم و نفهمیم؟ کیست که باین
سوال من پاسخ بدهد.

۶ روز بعد طلعت دوست در خواب طلعت را
رفتند اما طلعت ناساز کاری و قتننه ایکسی
را از همان جا شروع کرده بود که وقتی
ده رسیدند نورالله بدیخت را به طلاق
دادن راضی کنند، آقای مطبوعی عزیز،
اینک این نامه را برای شما مینویسم و اقا
بدیخت و سرگردان و حیران و نمیدانم چه
باید بکنم، اعتراض میکنم که از طلعت
خوش میآید و از بیشتر از هر زنی

لذت میرم اما نمیخواهم دوستش داشته
باشم و نمیخواهم شوهر او باشم، از او
میترس، اون کشی است و بیسیم دارم
بیکو؛ مرا نزه سروشوست نورالله دجاج
کنند و شب را در آشیو شویش را بدیخته بوس
تربید شما بی مورد است، با بهزاد دیگری
کنید و قطمث باشید تو را بش از آنجه که
اکنون غمن است غمده نمیشود.

عدمای از خواندنگان مجله برای ما نامه
مینویسد ولی نام و نشانی صریح را ذکر
نمیکند و انتشار دارد که به آنها پاسخ
بدهیم، بارها نوشتایم که ما به نامهای
فاقد ناچوشاپی صریح نمیدیم،
چنانچه میخواهید نام شما محفوظ بماند نام
و نشانی خود را بتویسید ولی در گستاخ آن
قید کنید که امضاء محفوظ را ذکر
در اینصورت است که ما (امضاء محفوظ) را
بکار میریم نهاینکه شما اصلاً (امضاء
محفوظ) اضطر کنید، خواهشمندیم این نکته
را درنظر داشته باشید زیرا هر هفته ده بازده
نامه فاقد ناموشاپی را در بسی کاغذهای
باله میافکنیم و این خلاف چیزی است که ما
میخواهیم.

از همه کسانیکه طی هفته گذشته بما نامه
نوشتاند سپاسگزاریم بخصوص از خانهای و
آقایان نامبرده در زیر:
ادنا سلیمان از تهران - اینس جناب از
شهر کرد - سستانه درستی زاده از اراک -
حسین کمالی از خان بیان - عسگر علیخانی
از کرج - افسانه پور صفتی از مشهد - کاظم
ჯسته کاشانی از مشهد - سید رمان
هدایتی از گرگان.

افستیتو زیبائی سی دی

مجهزترین موسمه زیبائی برای پیشینه،
رفع جوش صورت و موهای زائد،
نیستم، من شهری هستم، توی شهر
زندگی کرد و تا کلآن سوم دبیرستان
درس خواندم، پدرم منو زور کی داد به
نورالله و ناچار شدم برمی توی ده زندگی
کنم، خیال نکن منم پیش با افاده
هستم.

دوستان عاشق (بهزاد) هستند، من این
عشق را باور دارم و به آن احترام نبر میکارم
اما شما دو فرنگ اگاه این عشق حق ندارید با
یک انسان عاقل و کامل و حاکم برسنوت
خوبی مانند یک (شیشه پسیداشده) رفتار
نمایید و او را بهم تعارف کنید در حالتی که
نیک و بد را تشخص دهد و منافع و مضار را
از یکدیگر مقایز کند، این شما و توان
نیستند که باید در مورد ازدواج با او تصمیم
پکنید بلکه این اوست که باید آنچه را که
نافع تشخص میدهد بسیار بگیرند، شما
میخواهید در حق دوستان فداکاری کنید.
این خوب یستندیدهای است، فداکاری برای
دوستان کشید و از اطاق بیرون
نشنوم شب نیز بخانه نرفت و در خانه یکی
از دوستان خوابید اما شبانی بسیار بد
میگردند، تمام شب خواب طلعت را
میگردند و نام او را بریان میاورند، شاید او
راست میگفت و من دوستش داشتم و
خودم نیز این را نمیدانستم، آیا ممکن
است کسی را دوست داشته باشیم اما
خودمان ندانیم و نفهمیم؟ کیست که باین
سوال من پاسخ بدهد.

۷ روز بعد طلعت دوست در خواب طلعت را
رفتند اما طلعت ناساز کاری و قتننه ایکسی
را از همان جا شروع کرده بود که وقتی
ده رسیدند نورالله بدیخت را به طلاق
دادن راضی کنند، آقای مطبوعی عزیز،
اینک این نامه را برای شما مینویسم و اقا
بدیخت و سرگردان و حیران و نمیدانم چه
باید بکنم، اعتراض میکنم که از طلعت
خوش میآید و از بیشتر از هر زنی

لذت میرم اما نمیخواهم دوستش داشته
باشم و نمیخواهم شوهر او باشم، از او
میترس، اون کشی است و بیسیم دارم
بیکو؛ مرا نزه سروشوست نورالله دجاج
کنند و شب را در آشیو شویش را بدیخته بوس
تربید شما بی مورد است، با بهزاد دیگری
کنید و قطمث باشید تو را بش از آنجه که
اکنون غمن است غمده نمیشود.

عدمای از خواندنگان مجله برای ما نامه
مینویسد ولی نام و نشانی صریح را ذکر
نمیکند و انتشار دارد که به آنها پاسخ
بدهیم، بارها نوشتایم که ما به نامهای
فاقد ناچوشاپی صریح نمیدیم،
چنانچه میخواهید نام شما محفوظ بماند نام
و نشانی خود را بتویسید ولی در گستاخ آن
قید کنید که امضاء محفوظ را ذکر
در اینصورت است که ما (امضاء محفوظ) را
بکار میریم نهاینکه شما اصلاً (امضاء
محفوظ) اضطر کنید، خواهشمندیم این نکته
را درنظر داشته باشید زیرا هر هفته ده بازده
نامه فاقد ناموشاپی را در بسی کاغذهای
باله میافکنیم و این خلاف چیزی است که ما
میخواهیم.

از همه کسانیکه طی هفته گذشته بما نامه
نوشتاند سپاسگزاریم بخصوص از خانهای و
آقایان نامبرده در زیر:
ادنا سلیمان از تهران - اینس جناب از
شهر کرد - سستانه درستی زاده از اراک -
حسین کمالی از خان بیان - عسگر علیخانی
از کرج - افسانه پور صفتی از مشهد - کاظم
چسته کاشانی از مشهد - سید رمان
هدایتی از گرگان.

مصحف رضای خدا قبل از اینکه
فاجعه اتفاق بیفتند بمن بگوئید چه
کنم؟ چشم براه و منظر نامه شما میشتم
و قسم مخورم که هرچه بگویند همانکار
را بکنم.

پاسخ برسرد و راهی
شماره

ششصد و هشتاد و
پنجم

در میان دو عشق»

سیمین خانم عشق برای عاشق هیچ حقی
ایجاد نمی کند و بین دو نفر آنکه عاشق تر
است معقول نیست، شما و توان خانم



پریتی فیت

با ماساژ کرم پریتی فیت بوستهای زیر و کهنا با آرنج وزانوی
خود را ازین بربد و بوستی لطیف و باطرافت داشته باشید

تابستان امسال با بوستی تازه و روشن بدر بارو و بند

پریتی فیت محصولی که در آن بکاخنمهای هر روز آن استفاده میکنند

بیکر بخش لشکهای: ۸۴۲۸۸ - ۰۲۶۵۸۹

**دشنه گن کردن سوهای زائد
صوت و میزان مادستگاه
دیجی‌لکترون پیون فرد
۲۴۱۲۲۰**

وقتی سرامشین خود رسیدم دیدم گلگیر سمت چپ آن بکلی خرد شده و حسابی خرج روی دست افتاده است. برگشتم و آقای را که شما شیوه را گرفته بود پهلو کردم و علاقه پیدا کردم که بپیش با دوست دست چطور این سه کار را باهم آنجام میدهد از علاقه به خدا خودمن باز ماندم.

انتقاداً غذایاً هم چندان اشتها آور نبود. هنوز غذا برداشته بودم که مهمنان پهلو دستی است من ناگفای خرفی زد و بند دلم را باره کرد. گفت: «آقا دنیال عروس افتادم و همه میخواستند از هم جلو بزنند که خود را طاقت تعلم سینگنیتی دویست میصد هزار را داشته باشد. زیرا این بامها تیر چوی و حصیر و کاهکل ساخته شده و چون قدریست ممکن است تیرهای هم پوسیده باشد و یک وقت فرو بپرید.»

با شنیدن این حرف بعله بائین رفته و بی سرو صدا و بسی خدا در احتفاظی چشم شدم در حالیکه فک میکردم عروسی های امروزی ما هم مثل همه چیزهای امروزی ماست نه فرنگی فرنگی است نه ایرانی ایرانی. عجیب و غریب، مثل اینکه شل زرد را با آش کشک مخلوط کنند. چیزی در می آید بستام نقره داغ شدم. چون شب عروسی در تمام خیابان ها مرتبتاً بوق زده و معموران هم در سه چهارچا نمره ماشین مرا برداشته بودند. ■

در پبل داشت که میخواست در عین حال هم بگیرد، هم غذا بخورد. شاید اگر سه تا دست داشت این کار امکان پذیر بود ولی من از بس علاوه پیدا کردم که بپیش با دوست دست چطور این سه کار را باهم آنجام میدهد از علاقه به خدا خودمن باز ماندم.

میگفت: «حیف از داماد که چنین تکمای را به ریش بشتمان!» دیگری عقیده داشت که «آنها قیلاً با هم را بپکرد!» سومی می گفت: «پدر عروس پولدار است و داماد بخاره بول در میان تمام این و لشگرها حرفي که از دهن همچیکش در نیامد این بود که «شاید آن دو جوان واقعاً یکدیگر را در دست داشته و فقط به خاطر عشق و محبت در کردند!»

نزدیک ساعت بازده مهمنان را به صرف شام دعوت کردند. ما از اینکه راهرو برقی و خم گذرانند و از حیاط کوچکی که در گهای پلو و خورش روی زمین قرار داشت عبور دادند. آنگاه از یک پله کان برایک بالا رفته تا به پشت بام رسیدم. در پشت بام چند رفت میز دارای چند چه بودند. تمام مهمنان ام از زن و مرد بازگرد و چه دور این میزها استادند و به طرف خوراکها همچو بردند. در حالیکه عدعای از خانهها بادامن کوتاه و سرو سینه باز بودند جمعی از بانوان هم چادر نماز و چادر سیاه داشتند. روبروی من یک زن چادر نمازی استاده بود. بجهای

پلو عروسی ۰۰۰

انداخت و تا اندازای مجلس را گرم کرد. نیم ساعت بعد با آهنگ «مسار کباد» و رود عروس و داماد اعلام شد.

داماد خوشگلتر از عروس بود و هر کس

لآخری فوری و موضعی
تفصیل گویند و مساز صوت و مین
توسط متخصص زیارتی اسلام و
پوست دیلمه از نیوپوله، پاریس با
هر ترین مستغلاتها ۱۸۶۲۸۴

آموزشگاه موسیقی هوشمند

تعلیم کلیه الات موسیقی و آواز
شهرضا پیغ سمرمان چن قادی گل و
بلل پلاک ۴۲۶ تلفن ۳۹۲۹۷۳

قویین فوری

کاغذ یواری، بره، گرگه، گلبوی، موکت
سلفوش و پرسیانا تلفن ۵۵۲۹۶۸

موم سرد اپیلاسیون

زیر نظر خانم ثریا
در سالن آرایش اما
خیابان حقوقی تلفن ۷۵۸۱۹۴

میس سان رایز ساری بوتیک من و تو

شاوره نماید!

اگر از سایجات بی توجه بوده باشان حسته شده باشد؟
اگر از ریزش مویای طاسی سرخ می بردی؟

به تصمین انتیمو و نوس

برای ترمیم مرحایان شاوره نماید.



انتیمو و نوس تهاجمی ای است که مرهای ترمیم شارا تا هشت سال

نمایت می نماید.

سیستم های با مرجد بعدی - بدون مرجد بعدی تدریجی یک جلد ای و تریش کننده این انتیمو پلکانی که در اثر ریختگی، چری زیاد، شور، زخم و اثماں آن از ریزش مویایی موئی سرخ می برمد این امکان را میدهد که بدون هیچ گرانی سالهای سال آن افراد عادی از مرهای پژت و زیبا برخوردار باشند.

انتیمو و نوس تهاجمی ای که مرهای ترمیم شارا تا هشت سال نمایت می نماید. انتیمو و نوس: پلکی بالا راز ایرا کرم ساخان کیان برای ترمیم وقت تبلی با تلفن: ۰۶۶۵۸۹

برای رفاه حال بیشتر مشتریان گرامی- انتیستیتو و نوس مبلغ هزینه ترمیم مو را به اقساط می بذیرد.

GALITZINE

لوازم آرائشی و بهداشتی
پرسس گالیتزین
در تهران
فروشگاه شاهپرک
تجزیش

میس سان رایز
گومان- فروشگاههای مظفری

پیوند مژه
برای مدت یکماه
تلفن ۸۴۱۸۹۰-۸۴۵۶۷۱

انگلیسی و فرانسه لادر

انگلستان و سوئیس بیاموزید

مخصوص کودکان، جوانان و بزرگسالان

آموزش در مدارس رسمی زبان در شهرهای مختلف انگلستان و سوئیس در کلاس‌های فشرده و عادی از سطح ابتدائی تا عالی و اخذ گواهینامه‌های مستحسن، لور کمپرسی، پروفلیشنی و دیپلم سکریتی با اهمیت در خانواده‌های انتخاب شده انگلیسی یا کالج‌های شبانه روزی‌کل هزینه در ماه از ۱۶۵۰ تا ۳۷۰۰ تومان دفتر تعاییناتی مدارس زبان انگلستان - خیابان بهلوانی بالاتر از چهارراه امیرکامن قابل اندوه طبقه فوقانی باکلی - ساعت کار: ۹:۰۰ تا ۲۴:۰۰ تا ۷/۵ تا ۱۳/۳۷۷ - پنجشنبه بعد از ظهر) از شهرستانها با منطقه پستی ۰۲۱/۳۷۷۴۵۰۰۰ مکاتبه فرمائید.

اوکازیون

اجاق گاز خارجی، یخچال، جاروبرقی لباسشوئی، سشووار، سرخ کن انواع دستگاه‌های صوتی و اجتناس کادوئی با شرایط و بقیمت تجاری است عرضه میگردد حمل و تحویل تا منزل مجانی است بلوار الیزابت کاخ شمالی نرسیده به خیابان زرتشت کوچه نعیم پلاک ۴۴ طبقه اول از ساعت ۹ صبح تا ۸ شب یکسره

رفع قطعی موافقی زائد صورت در چند جلسه

تعیم فروش بدبیرین فتح پرین اکتوبریکی را پلیسون بیان دند، **میرزا** نگرمهشی بایی این بدن گلیلی میگردید. **فروش اقطاعیمن**، ۶۴۷۶۴۶

انگلیسی را در انگلستان بیاموزید

آموزش در مدارس رسمی در شهرهای مختلف انگلستان از سطح مبتدی تا عالی و اخذ گواهینامه‌ای دانشگاه کمبریج، پیتمن و M.B.C با اقسام در خانواده‌های منتخب انگلیسی یا پانسیونهای شبانه روزی همراه با غذای برنامه‌های تغذیه‌ی و بازدید از نقاط دیدنی - کل هزینه در ماه از ۱۶۰۰ تا ۳۸۰۰ تومان - جهت دریافت بروشور کامل اطلاعات میبخشید. همچنان ۵ تا ۸ پاستنای پنجشنبه‌ها عصر به راهنمایی تعلیمی در انگلستان، خیابان کوروش کهور - مقابل حسینیه ارشاد، ساختمان بانک ایفران و خاورمیانه، طبقه اول مراغه فرمائید.

(تاجماهانم) بشنیدن این موضوع لغتی بفکر فرورفت و بعد به آرامی روی تشکیه‌های نشست و به مخده تکید داد و جایی را نشان داد و گفت: - بشنیدن چنگیز خان... بشنیدن بینم چه خدمتی میتوان برای ما انجام بدی؟ - من در خدمتگزاری حاضردم. دلم میخواهد خدمات بزرگی از من بخواین که انجام بدم. - چیزی نیست... من آدم زیاد درخونه دارم... - البته خانم، اینتو که میدونم. در زمان قاجاریه (آدم) را بچای نوکر و کلفت و خدمتکار بکار میبردند و کلمه در خانه یا در بخته به معنی (در خدمت) و یا (در دستگاه) مصرف میگردید. منظور تاجماهانم نیز این بود که خدمتکاران زیادی هستند که بمن خدمت میکنند. او ادامه داد: - این آدمها اخلاقهای مختلفی دارن... گاهی هر قدر بپشون محبت بشنه خودشون گر نصیکن. سرشون بکار خودشونه و از جهاده درستی و خدمتگزاری منحرف نمیشن. اما عده‌ای هم هستن که زود شکمشون پیه میاره و خودشون نمیشناسن و پنجه بروی و لینعمت خودشون میزن... چنگیز خان که دوزانو نشسته بود پایها کرد و اظهار داشت: - خانم، اینجور آدمها را باید بشدت مجازات کرد. حتی باید اونها را کشت. لطفاً ورق بزنید

نمی‌بینیم که از چنگ برگشتن و مثل قطعی زده‌ها هرچی توی دیگهای هست دارن میخورون. هر روز دیگهای ما تا زنده‌ی ظهر میکشید اما امروز هنوز آفتاب بین نشده دارن تمام میشون.

چنگیز خان به شنیدن نام عباس میرزا نایب السلطنه سری چنبارید و بفکر فرو رفت و زیر لب با خود گفت:

- خدا عاقبت همه را بخیر بگذرانه... بازم این شازده غیرتی به تهران برگشت...

(عباس میرزا نایب السلطنه) بشدت سختگیر و منظم بود. حیف فرد خط‌کاری را نمی‌بخشد و از هیچ خطای بسهوالت نمیگذشت او همه امور را کنترل میگردد و چنان عرصه را بر افسرداد مستخوار و سلگانگار میاند چنگیز خان و دیگر انگل‌های درباری تنگ میگرد که حاضر بودند خود را بکشند اما گرفتار بازجویی و تحقیق مأموران عباس میرزا نشوند. زنانها را سرکشی میگرد و با یک‌یک زندانیان حرف میزد، بگناهان را آزاد میگرد و گناهکاران را گرفتار غل و زنجیر مینمود و مجازات میرسانید. با پیشکشی دادن و گرفتن و به زبان دیگر با روش‌بازی مخالف بود و چنانچه میفهمید کسی پیشکشی بذیرفته تا کاری را انجام دهد هردو طرف یعنی دهنده و گیرنده را مجازات میگرد. بهمین ملت و گفت این نوع مردم میزند که عباس میرزا نایب السلطنه به تهران بازگشته دست و پای خود را جمع کردند و گوشیدن تا عزیمت احتمالی او را در مجامعت و محافل ظاهر نشوند.

وقتی چنگیز خان سیر شد و دستی به سبیل خود کشید تا زده آن عده رفته، عده‌ای دیگر آمده بودند. اینک اور فرست داشت که بهتر به سر و وضع سربازان عباس میرزا که ظاهرا از اهالی کاشان و نائین و اصفهان بودند دقیق شود. چنین نظر رسید که خیلی خسته و کوفتمان و چیزی هم از چنگ نمی‌بینشان نشده. لباس و پایبوش و سلاح و جهاز مرتبی نداشتند. عده‌ای از آنها چرمی را با طاب سوراخ کرده و بجاگی کفشه سربازی خوشیست بسته استوار بگردند. چنگ که وقتی طولانی شود بپرندند ندارد. هر دو طرف بازنده میشوند و چنگ‌های ایران و روز و زمان عباس میرزا خیلی بطور انجامیده بود. عباس میرزا با فقدمان بول و وسیله و حتی افراد افی در مقابل قوای مجهز و نظم تزار سالها چنگیده، بازه ایروان مرکز ارمنستان و شیروان و گنجه اذربایجان را از چنگ روسها بدرا آورد، مجدد از کف داده بود. او با همه وجود و شخصیت خود میجنگید و گویی میدانست که باید آبروی هفت پادشاه قاجاری را بمنهای حفظ کند.

چنگیز خان برخاست و سکای روی شخخون اگند و رفت. اینک وقت آن رسیده بود که نز تاجماهانم خانم بود. به گوجه‌های خلوت که میرسید کلاه را از سر بر میگیرد و دستی به سر میکشید و یا از گنگشان دست سبیلهای خود را ترتیب میداد. پشت در خانه هم که رسید گرد و غبار لباس خود را تکانید و بالاخره پیاده شده در نزد یکی از نوگوچه‌ها در راه رسید گشود اما چون چنگیز خان را نشناخت و سط دلنگه در ایستاد پرسید: - چه فرمایشی دارین؟

چنگیز خان جواب او را نداد و با دست به سینه‌اش فشاری وارد آورد و گفت:

- برو کار مرد احمق... خواجه‌باشش کجاست؟ این خونه حاجب نداره؟ مرد که از رس بکار میگیرد و دستی به سر میکشد و یا از گنگشان دست بعد (یعنی خان) که اکنون وظایف میداردخان را انجام میداد و طرف اعتماد قرار گرفته بود آمد و سلام کرد و خوش‌آمد گفت و اظهار داشت: - بفرمائید... شزاده‌خانم فرمودن تا صحنه‌ی بخورین من آمده میشم.

- من را سفر چنگی است نمیتوان منظر گوئه.

این را گفت و دوان ذوان در حالتی که گوشهای قبای خود را با دست کرفته و جمع کرده بود که به دست و پایش تکریه رفت و درست چند دقیقه بعد (یعنی خان) که اکنون وظایف میداردخان را انجام میداد و طرف اعتماد قرار گرفته بود آمد و سلام کرد و خوش‌آمد گفت و اظهار داشت:

- بفرمائید... شزاده‌خانم فرمودن تا صحنه‌ی بخورین من آمده میشم.

یعنی او را به تالاری برد که سقف آنرا آشینه کاری کرده بسودن. از چهار طرف در داشت و درها با پرده‌های مغلل آمیزندگ زینت یافته پوشیده شده بود. روی دیوار شمالي یک تالوی بزرگ نقاشی از تاجماهانم نصب شده و روی دیوار شرقی نیز با گنج نقش بر جسته عد تاجماهانم که جد خود چنگیز خان نیز میشد ایجاد گردیده بود. تا چنگیز خان سرگرم تعاشی این آثار بود در باز شد و تاجماهانم در حالیکه روپند تور سفیدی بر چهره افکنه بود در دند. چنگیز خان خم شد و تعظیم کرد و سلام گفت.

تاجماهانم با گشاده‌رویی پاسخ داد:

- سلام چنگیز خان، عموزاده عزیز، خوشخبر باشی. چه عجب شد که پاده کردی؟...

- از تهران میگذشم. حیفم آمدصدای - شما رانشیدن برو.

- خیر پیش باشه. کجا میری؟ از بدرم چه خبر...؟

چنگیز خان به تفصیل سمعت کرد و از حال حضرت خساقان و اوضاع پیش آمده در هرات و بالاخره از مأموریت خودش گفت و اضافه کرد:

- حضرت خساقان دستور داد همچنان دستگیر کنم و زنده تویی آتش بسوزونم... چندتا زن هم توشن هست.

زنان شوروی هم طغیان کردند از صفحه ۳۹

از دخترها خواسته بودند که بهترین حسن را صحت کنیم، یا بد بگوئیم کلیه این عوامل باعث میشوند که در بازار ازدواج، عرضه مرد، بعنی شوهر، کمتر از میزان تقاضا باشد، بطوریکه در روزنامه «لیتراتورنایا - گازتا» نوشته شده، در پرایر هر ده زن آماده برای ازدواج فقط شش مرد وجود دارد، به چهار زن باقی مانده چه راه حلی میتوان پیشنهاد کرد؟ در خانوادهای روسی، هشت مرد پایهای اخلاقی، بسیار مستحبک و خال نایذر است و بهمین جهت هیچ راحل بظاهر مدربی بده خانوان روسی نمیتوان پیشنهاد کرد.

به یک حسن دیگر، یعنی «احترام قائل شدن برای مرد» هیچکدام توجهی نکرده بودند. بعد که با گروهی از آنها گفتگوی حضوری انجام شده بود، گفته بودند هیچ لیلی نمیبینند که برای «این و لگردهای عامی و خشن» احترامی قابل شوند! موقعيت متناقض زنان روس در جامعه و خانواده

رسانی آیا اینها است دلیل سازگار نبودن زنان روس و پیشقدم شدن آنها در مورد طلاق؟ نویسنده و اقتصاددان معروف «پریدنشتن» این استدلال را رد نمیکند. به عقیده او علت را باید در تناقضی جستجو کرد که بین موقعیت زن روس در اجتماع و خانوادهای وجود و دارد. زنها اکثریت جمعیت فعال روسیه را تشکیل میدهند. اکثر تحصیلات عالی دارند (از هر ده دیبلمه روسی شش نفر شان را دخترها تشکیل میدهند). بیشتر زنان مشاغل و مسئولیت‌های بسیار حساسی دارند، و طبیعی است که از نظر مالی مستقل شوند و لولای باید خانوادهای تشکیل دهنده که «پریدنشتن» با اطمینان کامل آنرا «پدر شاهی» توصیف نمایند. تحقیق و مطالعات «سوولوویو» ثابت نمیکند که مرد روس در هفتاد و ده ساله صفت «مردانگی» (که بعدها «بیلسکایا» شهادت و مظن برپیش هست) از زن و مرد کدامها است؟ پیاس دختران داشت آموز بسیار غافلگیر کننده بود. اکثر دخترها بهترین صفات مرد را «ازیش و احترام قائل شدن برای زن» دانسته بودند. در حالیکه صفت «مردانگی» (که جزوی از آن است) در زنیه یازدهم قرار گرفته بود. سیس ۱۵ حسن زنانه (از جمله عقل و شو، زیبایی و جذابیت) را نام ببره بودند و ساعت کار میکنند، و علی طفیان و شورش

صحبت کنیم، یا بد بگوئیم کلیه این عوامل باعث میشوند که در بازار ازدواج، عرضه مرد، بعنی شوهر، کمتر از میزان تقاضا باشد، بطوریکه در روزنامه «لیتراتورنایا - گازتا» نوشته شده، در پرایر هر ده زن آماده برای ازدواج فقط شش مرد وجود دارد، به چهار زن باقی مانده چه راه حلی میتوان پیشنهاد کرد؟ در خانوادهای روسی، هشت مرد پایهای اخلاقی، بسیار مستحبک و خال نایذر است و بهمین جهت هیچ راحل بظاهر مدربی بده خانوان روسی نمیتوان پیشنهاد کرد.

پس حالا که شوهر حکم کیمیا را پسیدا کرده، چرا آن دسته از زنها که موقیع به تصاحب این کیمیا میشوند، تعایل به طلاق گرفتند؟ به عقیده یکی از مستخدمین تعليم و تربیت روسی بنام «بیلسکایا» علت را باید در تعليم و تربیت غلطی که از دوران مدرسه به دختران جوان روسی میدهدن، جستجو کرد. «بیلسکایا» برای ایات عقیده خود به تنازع یک نظرخواهی اشاره میکند که «آکادمی علوم تربیتی مسکو» در بهترین مدارس پایاختختشان به عمل آورده است. در این نظرخواهی از داشن آموزان سقوط شده بود که بطوار کلی، بهترین مفادات و خصال داشتند. برای زن و مرد کدامها است؟ پیاس دختران داشت آموز بسیار غافلگیر کننده بود. اکثر دخترها بهترین صفات مرد را «ازیش و احترام قائل شدن برای زن» دانسته بودند. در «بیلسکایا» شهادت و مظن برپیش هست، از زن و مرد باید هم قرار گرفته بود. سیس ۱۵ حسن زنانه (از جمله عقل و شو، زیبایی و جذابیت) را نام ببره بودند و ساعت کار میکنند، و علی طفیان و شورش

علم قشری مسلک بقیه از صفحه ۶۱

این طرز تفکر آگاهانه و عاری از تعصبات ساخته اند این واقعیت است که هیچ گناه و لغزشی بزرگتر از این نیست که معلمان و مدرسان ما جوانان پیرو ادیان دیگر را از فیض اموختن و بی بودن به عظمت شعائر اسلامی بی بهره سازند و اسلام را بی دین خنجرم و حدود و منزوی بشمار آورند. آزو و کنیم که این معلم و دیگر مدرسان غافلید و نمیدانند که پیامر ما تا چه حد نسبت به پیروان ادیان دیگر مهر میورزیده است. شما نمیدانید که پیروان تسامی ادیان رسمی در ذممه مزادران و خواهاران مسلمانانند و متدمشان در تسامی احوال بر مسلمانان، ارجمند و گرامی است...

با احترام: دکتر جعفر شاهید

میهمان یهودی تعارف کرد، آن مرد جزء عمای از جای را نوشید و استاد سپس فنجان نیم خسوردی او را به دهان برد و بقیه چای را خود نوشید. در حالیکه این رفخار محبانه حیرت همگان را سرانگنه بسود مردم حروم سنگلیجی گروه قشری مسلک را به تازیانه ملامت گرفت و گفت: اسفا که برخی از تما از فلسفه عمیق دین اسلام غافلید و نمیدانند که پیامر ما دیگر مهر میورزیده است. شما نمیدانید که پیروان تسامی ادیان رسمی در ذممه مزادران و خواهاران مسلمانانند و متدمشان در تسامی احوال بر مسلمانان، ارجمند و گرامی است...

مرحوم سنگلیجی افزود: مزید بر اینها شما نمیدانید که همین میهمان حاضر در مجلس ما یکی از بزرگترین مسحوقان، مسؤولان و دانشمندان خاورمیانه است که در کسوت خاخامی از اعتبار خاصی برخودار بسیار شد و باین ترتیب برای ما چه توپیقی بزرگتر از اینکه چنین شخصیت وارسته و دانشمندی در محضر ما حضور یافته و خود را در اطلاعات و عادات ما شریک داشته است.

شما زحمت نکشید

هوبی دیک

محل ترین مهمانی را در منزل شما تر قیب میدهد

کافی است تعداد میهمانان و نوع بدیرالی را مشخص کنید و بقیه کارها را بعهده ما بکنارید.

یک تیم از مجروب ترین آشیزهای خارجی

و ایرانی بالذید ترین غذاهای ایرانی و

فرنگی و عالی ترین درسرها با سرویس

مممتاز از شما و میهمانان شما در منزل خود

شما شایسته ترین بدیرالی را که مطابق خواست و سلیقه شما باشد بعمل می آورند.

برای حمل غذاهای گرم بمحل میهمانی

شما، آتومبیل های مخصوصی که مجهر

بدستگاههای گرم نگهدار نده غذا است،

اگذیده را از آشیز خانه موبی دیک حمل

مینمایند.

آدرس: میدان ولی‌عهد - خیابان شفاقی

شماره ۵۵ تلفن ۶۴۸۹۶۰



GALITZINE

لوازم آرایشی و بهداشتی
بررسی گالیتزین
در تهران
داروخانه فروشی
میدان ایران فوین



سالن آرایش ویول (VIVEL)

با اطلاع میرساند که آقای حسین رحیمی همکاری خود را با
این سالن آغاز نموده است.

شهرآرا خیابان ۲۸ پلاک ۱۵ تلفن ۹۸۱۴۸۵

تالار فرش، مبلمان و سرویس خواب افتتاح شد

انواع فرشاهای ماشینی خارجی با اقساط ماهانه ۵۰۰ تومان مبلمان و
سرویس خواب سطعی در تالار فرش خیابان فردوسی کوچه بانک ملی
پلاک ۱۲ تلفن: ۳۷۳۴۶۸

زنان روس بر علیه خانواده پدر شاهی نیز،
همین است.

براساس این آمار جالب، مقلالات داغ و
آتشینی در روزنامه «لیست آتورنایا - گازتا»
چاپ شد که اختلاف دامدار بین زنان و
مردان روس را آشکارتر میکرد.

بعضی شوهرها شکایت داشتند که
زنهایشان به اندازه کافی در خانه کار

نمیکنند، و بهمین جهت گاهی آنها مجبور
میشوند جور هرسهشان را بکشند. عدهای از
زنهای هم از مشکلات و سختیهای زندگی

روزمره، داشتن تحریف و سرگرمی و
استراحت گله داشتند. بعضی از زنهای
فریدشان به آسمان بلند بود که شوهرانشان

با آنها مثل یک رفتار میکنند و خلاصه،
هم زنهای هم مردمهای دارد دلشهای فراوانی

داشتند. از گروه زنهای شوهردار ناحیتی که
بگذیریم، به دخترهای ترشیده بیشمایری
میرسیم که بعلت کمود، مرد، شناس شوهر

کردن برایشان و خود ندارد. برای این دهد
حقیقتاً راه حلی موجود نیست، چون جامعه

روسی روابط عاشقانه را بسیرون ازدواج
نمیپذیرد. از قضا «شوندی جیو کو ویتسی»
یکی دیگر از مستحضرین تسلیم و تربیت

شوری، یکار چنین اظهار نظر کرده بود:
«هر زنی حق دارد خوشبخت شود، و از

موهبت مادر شدن برخوردار گردد، و از
آنچا که سرای دختران روسی به اندازه

کافی شوهر و خود ندارد دختران زنان و
بی شوهر باید گاه بگاه، طعم عشق را در
کنار مردمهای زندار بچشند و جامعه هم
باید باین وضع با دیده اغماضه نگاه کنند»

این اوضاع نه فقط مورد پسند زنهای قرار
نگرفت بلکه فریاد اعتراض گروههای پاییند به
اخلاق را هم به آسمان برداشت.

به آغاز زیر هم توجه کنید تا هر چه بیشتر
به حرجان مورد وجود در روسیه بپرید: از آنجا
که تعداد زنهای پیش از مردان است، نیروی

کار بیشتر در دست زنهای است. در زمینهای
صنعتی ۴۸ درصد قدرت فعال را، زنهای
تشکیل میدهند. طب و پرکشی در انحصار

زنان است، بطوریکه ۸۵ درصد کسانیکه در
این زمینه سکار اشتغال دارند، زن هستند و
۷۷ درصد از کسانیکه در زمینه تعلیم و

تربیت و آموزش سکار مشغولند، زنهای
مسئلتند. زن، خانواده که زیر سایه شوهر
زنگی کند، دیگر تنلی است در حال

انقراض. تقریباً تمام زنهای (چه مجرد و چه
ازدواج کرده) شغلی دارند. و از نظر مالی
مسئلتند و شاید زمانی برسد که بعد از

طلاق زنهای به مردها نفقه بدنه!

براحتی میتوان پی برد که در روسیه
شوروی، زندگی ناشایوی در گروهار بحران
عمقی است. بیشتر بودن تعداد زنهای را را

خرابتر کرده است. با خودان نامهای زنهای
که در روزنامه ایست آورنایا - گازتا - چاپ
می شود، به واضح میتوان مشاهده کرد که

زبان زنان روس، همان زبان خواهان
آمریکائی مداعی نهضت انقلاب زن نیست، اما
علی رغم این اختلاف، زن روس هم «تسلط

جنی مذکور» را نیز پذیرد. باخصوص اگر با

فقط کیسه پلاستیکی بهار

دارای نوار فلزی
بستن سرکیسه
میباشد



ایران پکیج تلفن ۷۶۰۶۱۴ و ۲۲۸۹۴۳

شادترین ارکستر اصیل ایرانی و جاز

جهت جشنها عقد و عروسی،
تولد (خیمه شب بازی سپاهابازی)
و همایانیهای خانوادگی ۵۳۰۲۲۸

تزئین محیط نقد و اقساط در مدت کم با قیمت منصفانه ۶۶۳۹۰۷



تهران خوراک تهران خوراک

تهران خوراک باتهبهه بتهیز خداها
برای جشنها و همایانیهای شمامعالیتین
سرپیس و کارهای امداده بدبیران از
میهمانان شعار میزد

تلفن های تهران خوراک:

۶۲۳۴۶-۳۰۱۳۱۶

تجاهه خانم قیافه حق بجانی گرفت و گفت:

- آه، من که دل اینچور سیاستها را ندارم، دلم راضی نمیشه خارجی های
کسی بره اما گاهی وقتیها چیزهایی از بعضی های میبینم که خونم بجوش میاد.
چه میدونم، چی بگم... اگر منعشون نکنی شاید فلان آدم بی جسم و روی
نمک خور نمکدان شکن نمیشون از روی رسیدن بوصال ولینعمت خودش را
هم داشته باشد...

چنگیز خان بزیر کی لب خود را بندان گزید و با یکدست پشت دست
دیگر خود زد و با قیافه خاصی گفت:

- وای وای وای... شما چه قلب مهربونی دارین که بادست خودتون

اینجور آدم را نکشیم.

- گفتم که دل من راضی نمیشه اشک کسی را ببینم... اما لازمه که بعضی

از این نوکرها مدته ای خورد و خواب راحت دور بشن. سختی بینن. محنن

بکشن تا قدر عافیت را بدون و بفهمن که زندگی در خانه خانم چه نعمت

بزرگی بود و اونا نمیدونستن.

- بله بله، فکر سپار خوبی است... شما همیشه انسانی ترین مجازاتها را
بر ای خطای کاران در نظر می گیرین. این مجازاتی واقعاً انسانی است. حالا
اون بودن بخوبی که؟...

سبخت بپس و اگذار میکنم تا قدر عافیت را بدونه...

- این شخص مردی است که سی سال بیشتره که در خونه خدمت میکنند.
اما این اواخر خیلی گستاخ شده... حتی روی حمامت موجب مرگ خواجه
باشی شد...

- و... خواجه باشی... شما؟... خانم... شما چطور اونو مجازات نکردین؟

- الهی! به اتش چهنه بسوزه... همون اتشی که تو بزودی روشن میکنی.
تجاهه خانم با زرنگی و مهارت حرف میزد و به چنگیز خان میفهمانید که

دلش میخواهد این شخص را همراه ببرد و مثل دیگر گناهکاران که مورد
غضب شاه قاجار قرار گرفته باشد او را در آتش بیفکند و زندگ بسوزاند...

چنگیز خان نیز که مردی زرنگ بود نظیر او را دریافت و گفت:

- بله خانم، فهمیدم... چهنم بزرگی ایجاد میشه که اگر بجای صد و پنجاه
نفر صد و پنجاه و پنځړ تو شوی سوزن فرقی نمیکنه...

تجاهه خانم که موقع شده بود منتظر خود را تفهمیم نماید بر ضایت خنده
صاداری کرد و از جای بر خاست و گفت:

- خوب چنگیز خان، من امروز روضه خونی دارم. هر روز دوازدهم ماه

چند تا آقایان میرن منبر و روضه میخون که من گریه کنم و قلیم روشن
بشه. امروز هم دوازدهم ماهه. متابسیم که باید برم. اما میگم حیدر حاضر

بشه. بیش میگم که وظیفه ما چیه. یک پیشکشی هم برات میفرستم قبول

کن. نه خانم، نه. من به چیزی احتیاج ندارم.

- فضولی نکن. چیز قابلی نیست. اما باید نره که آتش جهنم باید خیلی

سوزندن باشه...

- مطمئن باشین خان...

(تجاهه خانم) رفت و چند دقیقه بعد یعنی یک کیسه متحمل محتوی

یکصد سکه طلا عثمانی که در آن تاریخ ارزشمندترین و گرانترین سکه های
راجع بود در یک سینی نقره برای چنگیز خان آورد. چنگیز خان بر اهانمایی

یعنی در حالی که سکه های را از بکشند بدست دیگری میداد به

باغ رفت و کیسه را در خورجین اسب نقاد و منتظر ماند. دقایقی نگذشته

بود که (حیدر) دهانه اسبی را بدست داشت پیش بیش آمد و سلام کرد و گفت:

- من حیدر هستم. خانم منو ماعور خدمت به شما کردن.

(ناتمام)

برای دعوت از
خوانندگان و هنرمندان
به جشن عروسی
۸۳۸۲۳۴ - ۸۳۳۰۹۰

دکوراسیون عالی
سازنده دکور و تزئینات چوبی
روب و گنجه و دیوارسازی کامل
تلفن ۵۹۲۵۹۱

شیک ترین و مجلل ترین
لباسهای شب و روز
فرنگی وارد شد تلفن ۲۳۶۴۹۹

با شکوه ترین لباس عروس

در

مدالیون



GALITZINE

لوازم آرایشی و بهداشتی
پرسن گالیتزین

در ارک

فروشگاه رخ

پاسار ماسان تلفن ۲۷۸۸۹

خیابان عباس آباد (۲۵ شهریور) مقابل
پمپ بنزین شماره ۳۳۸

ویولت...

بقیه از صفحه ۲۷

نشد. نمرات ویولت درخشان نبود، اما تواست قبول شود. تا بستانی که گذشت، برای ویولت تا بستانی سرشار از مشق بود، و برای پدر و مادرش ایزی از ترس و پرسشانی، سال تحصیلی بعدی که آغاز شد، عیوبت‌های مکرر ویولت دیگر امری پیش با افتاده شده بود. ویولت معتقد بود که مدیر مدرسه با او بد است:

«من اگر غبیت میکنم، فقط در درس ریاضی است که از معلم آن بدم می‌آید. اینها بام من دشن هستند...» کمی بعد ویولت سر بر سر کشی برداشت: «دوسنندام به این مدرس بروم. دوست ندارم زندانی باشم. میخواهم جاهای دیگر را ببینم و تجربه کنم...»

پسر و مادر، در برای این دختر عزیز دردانه شان به تعامل افتادند: «لااقل، امسال را تمام کن، وسط سال تحصیلی خیلی مشکل است که بشود مدرسه را عرض کرد. ویولت از شرکت در هیچ مجلس رقصی کوتاهی نمیکرد.

البته این یکی هم توانت ویولت را برای خود نگهاده، و ویولت که طبعی بساغی و سرکش داشت، به جستجوی دوست تازه‌ای رفت. ویولت از شرکت در هیچ مجلس رقصی از دست او خود گریه میکرد، باین‌جهة تا زمانی که آنها در شهرستان زندگی میکردند، زندگی نسبتاً آرامی داشتند، اما وقتی که آقای «نویزه» تصمیم گرفت به باریس، بسیاری زندگی ویولت زیبز و شد و سکوت آنها در محله شلوغ و پرسروصدای «کارتیه لاتن» سبب شد که دوره جدید و پرپوش و شری از زندگی ویولت آغاز شود.

- ۲ -

«بامن از عشق سخن بگو!....»

ویولت در بخاره می‌آمد. ویولت به مدرسه نمیرفت. ویولت خود را شده بود. ویولت دست به کارهای میزد که هچیک از دختران همسن و سالش جرات انجام آنرا نداشتند. هر یار نیز سروصدایی که در خانه آنها برمیخاست، اما تسلیم و پولت بسیار می‌سید: «قول میدهم که دسکر تکرار نکنم...» تا این زمان، مساله و مشکل خانواده «نویزه» این بود که ویولت بلهوی های نوجوانانه میکرد، و از عشق کودکانه‌ای، به عنق کودکانه دیگر پستانه میبرد، اما سرانجام زنگ خطر و اقمعی بصداد را آورد. ویولت یک شخصیت غیرعادی بود و کارهای غیرعادی را دوست داشت. یک روز خانم و آقای «نویزه» را بای تلقن خواستند و به آنها خبر دادند که ویولت دست به دردی زده است. او یک دیکسیون را که قیمتش چهل فرانک بود، از یک کتابفروشی در دیده بود.

ویولت به هنگام این سرقت سه برابر این مبلغ را در جیب داشت و با اینهمه ترجیح داد بود که دیگر کسی را بدد. کتابفروش که دید پدر و مادر دختر نزدیک است سکته کنند گفت: «به پلیس شکایت نمی‌کنم، اما شما بایستی سه برابر قیمت کتاب را بمن بپردازید!»

شب هنگام همایشها صدای گریه و فریاد و سلیل را از خانه آقای «نویزه» شنیدند. روز بعد ویولت ساعت هشت صبح خانه ترک کرد، اما نمامی نیز روز میز اتفاق نداشت که در آن نوشتہ بود: «از آنچه دربورا با من کردید، میگذردم و شما را میبیخشم. اما میخواهم که خودم را در رودخانه سن

ویولت: دختری

برخود میلزیزیدن. این هیتلر نبود که ذهن فرانسوی‌ها را به خود مشغول نمود. بود، بلکه دختر جوانی بنام «ویولت» نویزی بود که پدرش را کشته بود و در صدد قتل مادرش برآمده بود. او از شانزده سالگی در محله «کارتیه لاتن» شانزده سالگی شکار (محله خوشگذرانی باریس) به شکار مردانه و سرخاسته بود، و در میان دانشجویان و کسبه «کارتیه لاتن» شهرتی پسراز داشت. تا آنوقت میج چنایتکاری به اندازه «ویولت» توانته بود این بوهه تعادل ایجادی را به سالن داد گاه بکشاند، و آنچنان نظر روزنامه‌نگاران را جلب کرد که هر روز عکس و تفصیلات صاحب ای ای او را در صفحات اول نشریات خود چاپ کنند. تنهای به عمل پدر کشی بود، بلکه نوع زندگی او، خود دانستن عجیبی بود. اینچنانی اخلاصی، او را دختری فاسد و گستاخ میدانستند که می‌بایست هر چه زودتر مجازات شود. روانشناسان عقیده داشتند که ویولت بیمار است، و بایستی در بیمارستان بستری و معالجه شود. شاعر ان در وصف «ویولت» شعرهای میسروند و روزی نبود که خبری در بر می‌گردید. «ویولت» انتشار نیاید.

«ویولت» از یک خانواده بسیار معمومی بود، و خود او در روستایی واقع در خوالی نوی لوار «بدنیا آسده» بود. پدرش مکانیسین لوکوموتیو بود و زندگی پسیار ساده‌ای داشت. ویولت «هنوز کوچک بود که پدرش تصمیم گرفت در پاریس زندگی کند، و خانه کوچکی در «کارتیه لاتن» اجاره کرد. در همین خانه بود که «ویولت» رشد کرد و باریس را شناخت و بعله شلوغ «کارتیه لاتن» را، و احساس کرد که چهار دیواری خانه و خانواده، برای او محيطی بسیار تنگ و خفه کننده است. او یک لحظه آرام و قرار نداشت، از سن سیزده، چهارده سالگی پرسه زدن در خیابانها، و گریز از درس را آغاز کرد. از اینکه دختر یک مسکانیسین است، رنچ میبرد و هرگز هیچیک از مکلاس‌هایش را بخانه نمی‌آورد، و به همه چنین و اندود میکرد که در یک خانواده مرده و بورزو زندگی میکنند.

در دورانی که «ویولت» زندگی میکرد، جوانها هنوز سر به شورش و طغیان علیه رسم و رسوم جاری برنداشته

بیت‌دارم.

امضاء و بولت
پدر و مادر و بولت پیلس را خس میکنند.
پیلس از هر سو مأمور میشود که و بولت را
پیدا کند. خانم و آقای «نوزیه» اشک
میربیند و منظر جنازه دخترشان هستند، اما
چند ساعت بعد، ماموران پیلس و بولت را در
حایله خوش و خندان است، در کافه‌ای واقع
در خیابان «سن میشل» نزدیک رواد «سن»
پیدا میکنند.
کار گستاخی و بولت بجاوی میکشد که او
را از مدرسه بیرون میکنند و او مجرم میشود
که دنباله درس را از طریق مکاتبه بگیرد.
دوبار دست بیخودکشی میزند، ولی او را

۲۶ صفحه از بقیه ایشان!..... داکیشت

سرکشی و عصیان را در نسلی بیدار کرد،
که کمی بعد از جنگ جهانی دوم، بر جم
عصیان و طفیان بر افراد است.
دادگاه، ویولت را به مرگ محکوم
کرد. مادر ازا او جانداری نکرده،
خانواده‌اش سرشار او نیامدند. مدتهای
درازی، ذهن مردم فرانسه را داستان
«ویولت» بخود مشغول کرد.
اسال، پس از گذشت سالیان دراز،
داستان «ویولت» سرکش و آشفته، یکبار
دیگر زنده شد، و اینبار روی پرده سینما
جان گرفت. برای ایقای نقش «ویولت» از
بازیگر جوان فرانسوی «ایزابل هوپرت»
دعوت شد که شبات سینما زیادی به
«ویولت» داشت. این فیلم که نامش نیز
«ویولت» نویزیر شد و سه کارگردانی
«کلود-شابرول»، کارگردان بزرگ
فرانسوی تهیه گردید، تقریباً دو ماه پیش
به فستیوال «کان» رفت و جایزه «بهترین
بازیگر زن» را نسبت «ایزابل-هوپرت»
کرد. مطبوعات سیک صدا و سه تحسین
«ایزابل» را برخاستند که توائسته بود خود
حیرت انگیزی خاطره «ویولت» همچد
ساله را زنده کنند: همان دختر سرکشی
که «الوار» در وصف او گفته بود: «ویولت
حوال حمام شیر را میدید. خواب جامعه‌ای
زیبا، و خواب قصرهای اشرافی را!!»
داستان «ویولت» دختری که
«مارشال ویولت» در سال ۱۹۴۲، یکبار
دیگر بزندگی ایجاد، داد. سر محمد به
بودند، و خانه پدری را ترک نمیکردند،
بلکه دروغ میگفتند! «ویولت» نیز دروغ
گفتن را آغاز کرد، تا بتواند ازad باشد.
او در سال ۱۹۳۱، در شانزهه سالگی،
اولین مشغوق خود را انتخاب کرد و از
این لحظه به بعد، زندگی او در مسیر
تازه‌گیری افتاد. ویولت جوان بود، کستخ
باد، هموطنی زیست میخواست، کیف پرس از
اسکناس میخواست. از پدر و مادرش
نفرت داشت. ارتباط با مردان مختلف او
را دچار بیماری کرد. بازخواست مادر و
خشوشت بدر برای او غیر قابل تحمل بود.
که برای خلامش شدن از شر پدر و مادری
پیدا کرد: تضمیم گرفت آنها را بکشد! بدر و
مادر ویولت از او و حنست داشتند و مادر
چند بار از بدر خواسته بود که ویولت را
از خانه بیرون کند. ویولت بارها دست
بقوه کشی زد، خانه را به آتش کشید،
فرار کرد و سرانجام بجرم قتل زندانی و
محاکمه شد. محکمه ویولت پرس سو
صدارتین محکمه فرن شد. داستان
جنان عالمگیر شد که نقاش بزرگی جون
ماکس ارنسْت «پرتره اورا کشید». در
سال ۱۹۳۳ یک موسسه انتشاراتی،
ماجراهای زندگی «ویولت» را به صورت
داستان درآورد، و کتابی نیام «ویولت
کیت» منتشر کرد.

کل سرخی که در سوره‌زار روئید! ..
«الواز» شاعر بزرگ فرانسوی در وصف او شعر گفت. «سالاودور - دالی» در ترسیم تابلویی از «بیویلت» الهام گرفت. شاعران در وصف او سروندند: «بیویلت» عشق آفرین، فریاد میلیونها دختر جوان است! «بیویلت» کل سرخی است که در شوره زار روئیده است! «بیویلت» فریاد بکش! عاشق باش! و گستاخی کن!
عکسهاشی که هر چهتۀ همراه ترجمه کتاب چاپ خواهد شد، پیارهای مستند است، یعنی در همان زمان وقوع این ماجرا، و از خود «بیویلت» واقعی برداشته شده، و پارهای دیگر از «بیزابل - هویرت» است که نقش او را بازی کرده و شباهتی حیرات‌انگیز به خود او دارد. ■
[پ. س.]

اخذ پذیرش فوری (توسط تلکس)
امریکا- فیلیپین- هند- انگلستان
میدان ۲۵ شهریور خیابان بهرامی شماره ۲۰ طبقه سوم
شرکت سالار ک.، تلفن ۸۳۵۶۴۷

امریکا- فیلیپین- هند- انگلستان

میدان ۲۵ شهریور خیابان بهرامی شماره ۲۰ طبقه سوم
ش. کت سالمه ک. تلفن: ۸۳۸۶۴۷

شرکت سالوکی تلفن ۸۳۵۶۴۷

اطلاعیه کلاس آرایش انجمان هنری گلزار

کی از کاملترین مؤسسات آموزشی در دنیا کلاس آرایش
و رده سوم در سال حاری از تاریخ ۱/۵/۳۷ در دوره های ۱۵
وزه برای آرایشگران یک ماه و یک ماه و نیم فشرده و سه ماه
عادی تشکیل می شود از علاوه ممندان دعوت مینماید قبل
از تکمیل تعداد هنر جویان ثبت نام نمایند.
ثبت نام همه روزه از ساعت ۹ صبح تا ۷ بعد از ظهر
سه شنبه شاه بعله، خیابان تلفون ۰۶۴۸۳۵۳-۷۶۴۷

با زدید اختیاری از سدن، پاریس، بروکسل، هند و شهرهای اغان

بنا همکاری سازمان نوریستی والتو

دون کلاس با اقامت در شهر؛ بیان، ساخته؛

ویولت ۰۰

«زاین» وجود ندارد و ساخته و پرداخته ذهن ویولت است، او با اختراع دختری خیالی بنام «زاین» توانسته است اعتماد پدر و مادرش را جلب کند، و با خجال راحت، ساعات زیادی را با سمر و سیاحت در خیابان‌های «سن زمرمن» و «سن میشل» بگذراند. برای او خیابان «سن میشل» یعنی آزادی، حادثه، و مخصوصاً گریز، گریز از اجتماعی که او دوستش ندارد. گریز از خانه‌ای که برای او عین یک زندان است.

- ویولت، پدرت چگاره است؟
- پدرم؟ او مهندس است.
- مادرت؟
- مادرم، در یک «مزون» بزرگ مدد کار میکند.

- خودت چه میکنی؟
- من مانکن هستم!

این سوال و جواب، بارها و بارها در کافه‌هایی که ویولت در آنجا سپرمه اشنا میشود، رد و بدل میشود. دروغ گفتن، برای ویولت مثل آب خوردن است. بهر حال ویولت تشخیص داده است که بایستی پدر و مادر تروتمند و مشخصی داشته باشد و خودش را بعنوان یک «دختر بورزا» جا بزند، اما یک دختر مانکن، که در یک مزون بزرگ کار میکند، بایستی لباسهای شیک پوشید و کیفیت محیشه پر از پول باشد. او بایستی همیشه سوار تاکسی شود و در رستورانهای متعدد، میز مخصوص داشته باشد.

ویولت دو کافه را بدقت تمام انتخاب میکند. کافه «سوربن» و کافه «بول میشل».

این دومی بیشتر مورد توجه ویولت است. ماداموازی «ویولت» در این کافه دوست پیدا میکند. اما برای آنکه نقش خود را بخوبی ایفا کند، احتیاج به پول دارد، ولی این پول را چطور میتواند بدست بیاورد؟ یکروز که بخانه میاید، میگوید:

— میدانی مامان؟ من از موضوعی خیلی نازارتم. هر وقت با «زاین» بگردش میروم، این اوست که خرج میکند. تقیرا هرگز نشده که من پولی بدهم، زیرا ندارم.

خانم «نوزیه» حق را بدخترش میدهد. هیچ درست نیست که دخترش همه‌شنه میهمان این «زاین» شرتوتمند باشد، رس اولین اسکناس درشت را در کیف دخترش می‌گیرد.

در سالهایی که پول و تجمل میخواهد جانشین اخلاق شود، ویولت با هر اسکناسی که از مادرش میگیرد، احساس قدرت بیشتری میکند. شب و روز، یک مساله فکر ویولت را بخود مشغول میکند «از کجا پول زیاد بدست بیاورم؟» ویولت سرانجام راه اصلی را پیدا میکند: «مشهود در ایران و در بولوار «کاپویین» نظر مردم را جلب کرد!.... رو سپهگری کاریست که دختران

بقیه در صفحه ۱۰۶

GALIZINE

لوازم آراشی و بهداشتی
برضور گالیتزین
در تبریز
فروشگاه الوند
خیابان تربیت



آی‌سی‌آی، انگلستان پس از موفقیت در کشف داروهای قلبی اینک حشره‌کش مطمئن

اکتلیک

را برای سلامتی شما و کوتاه‌تر توصیه می‌کند

نمایندگان پخش و فروش اکتلیک

آی‌دان مؤسسه پخش آقای حسین رحیمی ۲۵۴۵۴ - آمل مؤسسه پخش بیمان خیابان شاه کوچه بزرگان سنه ۴۲۳۸ - ۳۶۷۴ - اهواز شرکت تیلاناپ پاداد شهر ۴ - ۲۷۵۰ - تبریز دارویی صبا خیابان تربیت ۹ - ۵۳۶۴۹ - مشهد مؤسسه پخش و فروشگاه مرکزی نو، خیابان سعدی پاسارگاد سعدی ۲۱۶۴۴ - شیراز مؤسسه پخش و فروشگاه ایران اول قصر الدشت ۳۴۷۶ - شیراز دارویی شکر خوار خیابان زند ۲۲۵۸۹ - گرمان دارویی بکتا ۳۵۷ - گرمانشاه ایران سپیر، بلوار طاق سیستان ۹۹۴۴۱ - گرمانشاه دارویی نیک ۴۵۲۴ - همدان لرکت صناعت اول ۷۴۴ - چاده ملایر ۷۴۴

جلد اول شماره قبل

ازگوه انتشارات کیهان
صاحب استیاز: دکتر قاسم طاهاز
مدیر فروغ مصباح زاده
سرپرست: مجید دوامی
شماره تلفن های زن روز
۳۱۰۲۴۶۵۳۱۰۲۹۵

تلفن آگهی ها: ۰۱۵۶۸۷۵-۰۱۵۰۵۱۷۵

اپ افست زن روز

תומאס גראHAM

بابان فردوسی کوچه اتابک

روزنامه کیهان مجله زن روز

Digitized by srujanika@gmail.com

卷之三



آئی.بی.اس

زمینه‌سازی‌رین بر وزن S.B.I. باشون را برای دریا و مهمنانی و استخراج تقدیم می‌کارند در ایران فقط در آذربایجان، اسدآباد و لامرد جنوب سیستان و امیار بیرون می‌گردند از این نظر ایران

سالها پیش مرده بودند در مقابل خود ظاهر دیده‌اند. از هر چهار بیمار، سه نفر شان می‌گفتند که بعد از مرگ خود یک چهره مذهبی و روحانی یا چهره یکی از عزیزان در گذشته خود را دیده‌اند که به سوی آنها می‌اید تا آنان را به جهان دیگر ببرد. بیشتر این اشخاص می‌گفتند که هنگام نزدیک شدن مرگ احساس آرامش و شادی و خلصه می‌کردند، حال آنکه بیمارانی که تحت تأثیر عوامل طبی هذیان آور (مواد مخدوش) تسب شدید. آسیبهای مغزی (قرار مگزیند در هذیان‌های خود) بیشتر احساس وحشت می‌کنند و حتی کمک می‌طلبند.

توضیحاتی که راویان این داستانها از

زندگی خود پس از مرگ می‌کردند، با سطح

فرهنگ و سواد آنها ارتباط نزدیکی داشت.

amerikanianها می‌گفتند که بعد از مرگ خود و جدا شدن روح از بدن، دوستان و عزیزان خود را دیده‌اند. اما هندیها می‌گفتند که

جهره روحانیان را دیده‌اند. در واقع این

اعتقادات مذهبی راویان بود که هویت

چهره‌های دیده شده بعد از مرگ را تصویر

می‌کرد. هیچ سیجی نمی‌گفت که یک خدای

هندی را دید و هیچ هندی هم اعدا نمی‌کرد

که بعد از مرگ چهره می‌بین را دیده است.

آنچه تا اینجا گفته شده نشان میدهد

که کسانیکه به مرگ نزدیک می‌شوند

هم‌عنان توهمندی دارند که به‌جهوجه

با هذیان‌های معمولی ارتباط ندارد.

اما با فرهنگ و معتقدات اشخاص پیوند

دارد. دکتر «مودی» معتقد

است که این امر هم نمی‌توان دلیل وجود یک

زندگی پس از مرگ باشد. امدادگر

«اویس» و دکتر «هارالدsson» می‌گویند،

همه بررسی‌های ما نشان میدهد که زندگی

پس از مرگ وجود آراء ویلی غلط قاطع

نمی‌شوند درباره آن اتفاق‌افراز. کرد. انسان‌دان

دیگری مثل حامد دکتر «الزاابت» کوبلو-

راس» که روانکار مشهور است می‌گوید که:

«به دلایل فراوان مرگ جسم دلیل بیان

زندگی نیست».

حامد دکتر «راس» یکی از مشهورترین

مخترع‌های مسائل مربوط به مرگ و احصار

است. و نه سال پیش در شبکاگو با زانی

مصاحبه کرد که شدت ترویج مضری بود و در

استانه مرگ فرار داشت. این زن برای خانم

دکتر «راس» تعریف کرده بود که بدنه‌ای که

بیماری شدید او را با آمیلوانس به بیمارستان

رسانده بودند و وقتی که به بیمارستان رسیده

بود حالت بدتر شده بود. قلشن از حرکت

با ایستاده بود و نفسش کاملاً بند آمده بود و

با وجود نلاش تراواوی که پزشکان برای

زندگان کردند او به خرج داده بودند بالاخره او

را رسماً مرده اعلام کردند. کمی بعد همین

زن برای خانم دکتر «راس» تعریف کرد که

بعد از توقف ضربان قلبش احساس کرده بود

که روحش از جسم خودش خارج شده و از آن

بالا گرده بزشکان از این شما می‌کرد که داشتند

با جسم او ور می‌فرستند و می‌خواستند زندگانش

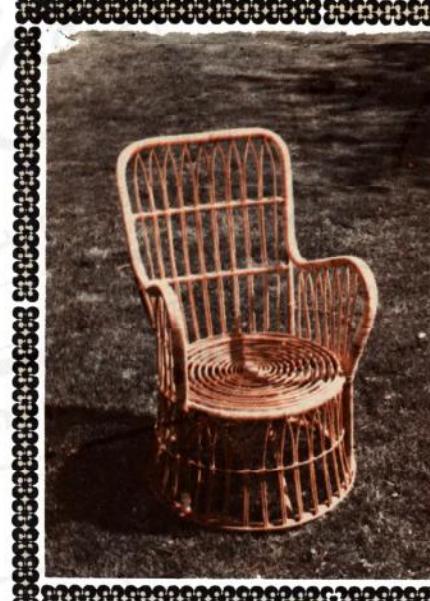
سازند. او حتی دقیقاً حکایت می‌کرد که

آخرین مذکوف شده در آمریکا برای ترمیم مبدون احتیاج به قالب گیری سر

نام دارد. ویوینگ راشل اولین و تنها موسسه است در ایران که با استفاده از این روش و بافت مستقیم (مو، به مو)

به ناراحتیهای ناشی از ریزش مو و طاسی سریابان داده است. درروش ویوینگ راشل شستن، خشک کردن و

شانه زدن مبطر طبیعی انجام می‌گیرد. با استفاده از این روش مو و طاسی غیر موثر نیازی نیست.



بنگلاش سرز مین نی و حصیر

(بامبو) مازیبائی‌های طبیعت را با عرضه این محصول به خانه شما می‌آوریم.

توصیه می‌کنیم قبل از بازدید از محصولات این نمایشگاه از محصولات مشابه دیدن کنید.

شرکت ایران بنگلاش

نمایشگاه شماره ۱ - خیابان فرح شمالی نرسیده به تخت طاووس کوی فرمان‌پلاک ۴۷ تلفن ۸۵۹۲۰۳

نمایشگاه شماره ۲۵ - جاده قدیم شمیران نرسیده به پل رومی جنب کاپاره ساقی پلاک ۱۹۳۰ تلفن ۲۶۱۹۹۷

نمایشگاه شماره ۳۵ - شرکت شیقل خیابان پهلوی بالاتر از میدان ونک خیابان کوشیار شماره ۳۲۵ تلفن ۶۸۰۳۷۲

مردگانی که زنده شده‌اند!

سرچشم می‌گیرد و یا اینکه در مورد همه آدمها بکسان است. آنها در سررسی رواياتی که از زبان بعضی از آمریکائیها و عده‌ای از هندیها شنیده بودند، دین نتیجه رسیدند که هم‌ترین عامل منشک که در تمام این روایات دیده می‌شود، ظهور یک چیز انسانی و نورانی در لحظه آغاز مرگ است. دکتر «اویس» و دکتر «هارالدsson» در دنیاله بررسی‌های خود خواستند بدانند که آیا دلیل این توهمندی درباره زندگی یعنی از زندگی می‌گردید. از سوی دیگر از زندگان شدن تنها یک نفر داروهای هذیان آور مثل مرفن صرف کرده بود. شناسای از هر ده نفر راوی، این روایات، فقط یکی‌شان آنقدر داشتند که هذیان بگویند. از سوی دیگر از زندگان شدن تنها یکی‌شان که بدنه‌ای که از زندگی می‌گذرد که برخی از داشتن مردن و نیز توهمندی اینکه می‌شوند. هر ده نفر تنها یکی‌شان که به معرض جذب این توهمندی است که با نزدیک بیمار بود که احتمالاً باعث هذیان گویند. بیمار بود که احتمالاً باعث هذیان گویند. همه تصاویر اشخاص را دیده بودند و بیشتر بشود. از همه مهم‌تر اینکه دو سوم این اشخاص از نظر جسمی و طبی اصلادر یکی از نشانهای خاص فرارسیدن مرگ

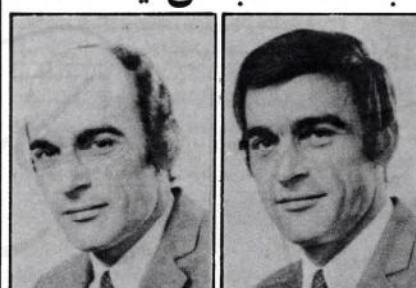
شرايطی نبودند که احتمالاً هذیان بگویند.

نصف بیماران هم وقتی از زندگی خود پس از هذیان گویی می‌شوند، کاملاً آگاه و باهوش بودند.

مرگ جسم، پایان زندگی نیست

پس معلوم شد که روایات اشخاصی که از زندگی پس از مرگ خود سخن گفتند از زندگی پس از مرگ خود سخن گفتند مثل مرفن صرف کرده بود. شناسای از هر ده نفر راوی، این روایات، فقط یکی‌شان آنقدر تباشند که هذیان بگویند. از سوی دیگر از زندگان شدن تنها یکی‌شان که بدنه‌ای که از زندگی می‌گذرد که برخی از داشتن مردن و نیز توهمندی اینکه می‌شوند. هر ده نفر تنها یکی‌شان که به معرض جذب این توهمندی است که با نزدیک بیمار بود که احتمالاً باعث هذیان گویند. بیمار بود که احتمالاً باعث هذیان گویند. شدن مرگ به مغز آدمی استیلا می‌باید و یا اینکه این توهمندی اینکه دو سوم این اشخاص از نظر جسمی و طبی اصلادر یکی از نشانهای خاص فرارسیدن مرگ

موبه موب خواند بشما اعتماد بنفس میدهد.



Hair Extension. Hair Weaving

اویین مؤسسه ترمیم مودران ایران
پلهوی جنب سینما آنلاین تلفن ۸۹۸۴۶۳

ویوینگ راشل

Weaving
Rashel

این معجزه گر را امتحان کنید



مایع سیپکس: سفید
کننده و ضد عفونی کننده
جهت لباسهای سفید،
مالفة، لباس زیر، بشقابها،
لیوان، و در مصارف تصفیه
استخراشنا، تمیزی حمام،
وان، دستشوئی و توالت.

صرف سیپکس در
توالت باعث میشود که حشرات
موذی از قبیل سوسک ریشه
کن شده و محیط را عاری از
میکروب مینماید.

**محصولی ممتاز از
شرکت تولیدی و
شیمیائی پاک شو**

۸۲۶۰۸۴

تلفن پخش ۸۳۹۴۷۲

۸۲۰۴۶۴

لوتوی همچنان که ویسکی میغورد به
گیلاس نگاه میکرد و با خود میگفت:
این آخرین مشروبی بود که با یکدیگر در
این گیلاسهای بلورین میغوردن.
لطفاً ورق بزنید

لوحة بود که در واقع سرویس عروسی
آنها بود.

باید از اشیائی که به آن دل بسته باشند
برداشته بود و او پیداد گفت:

لطفاً این گردن بند را به مادرت پس
بده. من دیگر به آن اختیاج ندارم.

لوتوی «گردن بند زمرد را گرفت.
شاید آلین» سلطمن بن بود که «لوتوی»

گردن بند را نخواهد گرفت. با اینهمه
میتوسنت غصه خود را پاییزد.

قضیه طروف نقره به اندازه کافی اورا
آزار داده بود. در واقع هیچکدام از آنها
در آن لحظه بخودشان مفرور نبودند و

هر دو آنها در دل اعتراض میکردند که
بیش از اندازه خشن و بیرحم هستیم»

«آلین» یعنی در گلوبال ویسکی
حالا که کار تمام شده است آیا

میخواهی بک و ویسکی بتو بدهم؟

لوتوی «ایستاد. انگار در یک لحظه
همه چیز بچای ساق خود باز گشته بود و
لوتوی» همان مردی بود که هر غروب
بعاهمه میآمد و با بیمها حرف میزد و آخر
شب دو نفری به اتاق خواب میرفتند و
صیغه ها هر دو با هم چشم از خواب
میگشندند.

«آلین» در گیلاس بلوری ویسکی

تورمشد هتل هایت توردریا هتل هایت خزر تورهمدان هتل بوعلی

باتورهای موسستانگ تور
از مشهد مقدس و سواحل زیبای
دریای خزر و غار معروف علی
صدر (همدان) بازدید و از تعطیلات
خود لذت بربرید.

موسستانگ تور: رزرو آژانس
هوایپیمائی امیر خیابان امیر آباد
جنوبی پائین تر از بلوار پلاک ۱۸۲
تلفن ۹۲۵۶۱۸-۹۲۱۲۸۸
صبح الی ۵ بعداز ظهر



«همسر سابق»

باقیه از صفحه ۴۹

توضیح بدنه که با نقره جات این خانه
چه کرد هماند اشیاء نقوهای که بیشترین
قیمت را در بیان اثای خانه داشته است.
آلین رنگ به رنگ شد:

- آهارا من به خواهتم قرض دادم.
میهمانی داشت. خوب؟ مگر چطور شده؟
در چنین روزی چنین ادعائی بیهوده
بود.

لوتوی گفت:

- بگذرید من بایران تنظیم بدهم که
خانم امروز صبح کلیه سرویس های نقره را

در یک چمدان گذاشتند و از این خانه
بیرون فرستاده اند و این کار جرم است.

آلین که از خشم میلرزید و در
حالیکه گردن بندی را که در گردن داشت
و مادر شوهرش در روز عروسی به او داده
بود از گردن از گرفت:

میکنم، بشترطی که بخواهد امضاء
شر این آفلاص کنید.

او گردن بند را روی میز پرست کرده
بود: «آنچه که مهم بود جوانی من بود که

در این خانه پایمال شد. فرش و نقره بجهه
درد زنی میغورد که ازین رفته است»

نیم ساعت بعد که کار تسویه اثایه
تمام شده بود. لوتوی به اتفاق دو مرد
بطرف در خروجی رفت، اما آلین باز وی

او را کشید و در حالیکه گردن بندی را که
او روی میز گذاشته بود و لوتوی «ان را

برداشته بود به او پیداد گفت:

- لطفاً این گردن بند را به مادرت پس
بده. من دیگر به آن اختیاج ندارم.

لوتوی «گردن بند زمرد را گرفت.
شاید آلین» سلطمن بن بود که «لوتوی»

گردن بند را نخواهد گرفت. با اینهمه
میتوسنت غصه خود را پاییزد.

قضیه طروف نقره به اندازه کافی اورا
آزار داده بود. در واقع هیچکدام از آنها
در آن لحظه بخودشان مفرور نبودند و

هر دو آنها در دل اعتراض میکردند که
بیش از اندازه خشن و بیرحم هستیم»

آلین یعنی در گلوبال ویسکی
نهایت ایندازه خشن و بیرحم هستیم»

- حالا که کار تمام شده است آیا

میخواهی بک و ویسکی بتو بدهم؟

لوتوی «ایستاد. انگار در یک لحظه
همه چیز بچای ساق خود باز گشته بود و

لوتوی» همان مردی بود که هر غروب
بعاهمه میآمد و با بیمها حرف میزد و آخر

شب دو نفری به اتاق خواب میرفتند و
صیغه ها هر دو با هم چشم از خواب
میگشندند.

آلین در گیلاس بلوری ویسکی

اعلام کرد تا لحظه ای که قلب دوباره به کار

افراده برآنها چه گذشته است. شکاکان
میپندند که این حالات غیرعادی و سرمهز

چیزی نیستند جز هذیهای در قبال مرگ.
شاید که این حالات نشانه هایی هستند از

جسمی که آگاهی خود را از دست داده و
زندگی مرگ را احساس می کنند. و شاید هم

این حالات در اثر توقف قلب و نرسیدن
کسیزین به مغز بوجود می آیند. در هر حال

داشتمدنان هنوز هم سالهای پایان بیکشند تا

افتاد، بعضی از بیماران نه تنها نمیپندند بلکه
کاملاً بیهوده می پندند. بعضی ها هم زنده

میمانند اما بخشی از مغزشان از کار میآیند.
بعد ها این اشخاص که بیشتر از کار ایستاده

بود اما مغزشان هنوز کار میکرده میتوانند

بگویند که از وقتی دکتر مرگ آنان را رسماً

را بشنود!! خلاصه سه ساعت بعد از اعلام
رسمی مرگ این زن روح او دوباره به جسمش
بازگشته بود و این زن ۱۸ ماه دیگر نیز زنده
ماند.

بعد از این تجربه تحقیق خانم دکتر

«راس» با صدها نفر دیگر که پزشکان رسماً
مرگ آنها را تأیید کرده بودند اما همچنان

زنده مانده بودند مصاخصه های مفصلي به
عمل آورد. با آنکه خانم دکتر «راس» جدا و

مستقل از دکتر های دیگر رسیده بودند یعنی بالاخره
علوم شد کسانی که تاکنون میگرد

پیروند اول احسان می کشند که روح شان از
بدنشان خارج شده و بعد حالت شاد و خالصه و

آرامش خاصی پیدا می کنند و سپس به سوی
یک نور کشیده میشوند و کسی را «عمولاً

یک عزیز از دست رفته را» میبنند که بسوی
آنها می آید و کشکشان که کند که از زندگی

خاکی به سوی مرگ که بازگشته ای به ساله خود
چنین نتیجه میگیرد که «بعداز مرگ، ما

جسم خود را پشت سر میگذاریم و با روح
خود به سوی نوعی دیگر از زندگی

میرومیم. این زندگی دیگر چنگکوب است؟

نمیدا» «آرتور- کوستلر» نویسنده و مستفر

مشهور معاصر با تکیه بر پیشترفت های اخیر
دانش فیزیک نظریه خانم دکتر «راس» را

تایید می کند و البته مخالفان این عقیده کم
نیستند.

مرگ چیست؟

یکی از علل اصلی این اختلاف آراء درباره
مرگ و اسرار زندگی پس از مرگ، پیچیده و

مهمه بودن خود کلمه «مرگ» است. در واقع
از نظر علمی، ما ناگهان نمیمیریم. زندگی

اسنان، دریک لحظه از نظر علمی تعریف جامعی
برای «مرگ» بدمست نیامده است. آنچه ما

آنرا «مرگ» می نامیم در واقع سلسه و
مجموعه ای از برخی حوادث بیولوژیک است.

همه اعضای بدن ما و همه یاخته های که بدن

ما را تشکیل میهند در «یک لحظه» معنی
نمیمیرند و راه حل علمی برای این مسئله

پنهانی تعریف نمیگیرد. مگر اینکه پس از
وضع بدن را در نظر بگیریم که کار گردن با

کار نکردن آنها، فاصله میان مرگ و زندگی
را منحصر میسازد. این دو عضو عبارت از

قلب و مغز. قلب ممکن است مدتها بعداز
مرگ مغز انسان همچنان به تپش ضعیف خود

ادامه دهد، و حال آنکه عکس قضیه صادق

نمیست و قلب از تپش اتفاق نمیگیرد. و چون مغز به خون از

اسکرین را به آن برساند از توافق قلب، مغز نیز

سه دقیقه بعد از میانی میگذرد. معمولاً اگر

قلب کسی پنج دقیقه از تپش باز ماند شخص

میمیرد، اما چند دقیقه طول بیکشد تا میگزند
هم در اثر نرسیدن خون و اسکرین بمیرد.

این فواصل کوتاه زمانی که در طی آنها قلب

از کار ایستاده و حال آنکه مغز هنوز زنده
است، احتمال همان لحظات را میگذرد که

شخص تجربه پیش از مرگ کامل را میآیند.

حالا اگر در این فاصله کوتاه بیکشد تا میگزند
میمانند اما بخشی از مغزشان از کار میآیند.

بعد ها این اشخاص که بیشتر از کار ایستاده

بود اما مغزشان هنوز کار میکرده میتوانند

بگویند که از وقتی دکتر مرگ آنان را رسماً

«همسر سابق»

بیدا بود که از تلفن عمومی تلفن میکند.

- الی؟ پدر؟ من «رز» هستم. پدر؟.... من «رز» هستم.

«اوديل» نمیدانست چه کند. باور نمیکرد که بجههای «لوئی» به خانه او تلفن کنند. لحظهای حیران ماند و بعد مردی را که عربان کثار او خواهد بود با دست تکان داد:

- لوثی، باور نکردنیست. اما دخترت بای تلفن است.

«لوئی» بیدار شد:

- نمیفهمم. باز چه بازی تازهای است. اگر بخواهند بنم تلفن کنند، منزل بدم تلفن میکنند. گوشی را بپست گرفت.

«رز» گویا صدای او را شنیده بود که گفت:

- حق با شمامت پدر. من همین چند لحظه پیش به پدر بزرگ تلفن زدم و جون خیلی فوری بود او شماره تلفن اینجا را بنم داد. پدر بزرگ، پدر ماعان بدنبال یک حمله قلبی مرد است.

«اوديل» نیز به این مکالمات گوش میداد و از خود میپرسید که جرا پدر «لوئی»، خودش به لوثی تلفن نکرده است. لوثی گفت:

- رز، عزیزم، واقعاً متأسفم.

- رز بگیره افتد بود.

- ماعان با تاکسی بخانه عمه آنت رفته است. ما هم میرویم. با قطار ساعت هفت....

- روز، دخترم، عزیزم....

بهر حال «رز» پدری داشت. «اوديل» این رابطه بر محبت پدر و دختر را کاملاً احساس میکرد. او در آن لحظه مرد دیگری را در برابر خود میدید. مردی که او را بخطوبی نمیشاخت. «یک پدر» ماعان میل نداشت که من ترا خبر کنم.... او فریاد زد: به پدرت مربوط نیست من از استینه راه آهن به تو تلفن میکنم. اگر از خانه تلفن میزد، «اگات» به مامان میگفت. هرچال میماست که تو پدرت که بدر بزرگ مرد است... پدر. بدانی که تو قول داده بودم که از خانه در بروم و بیدین تو بیایم.... اما، نتوانستم. فکر میکنم ما تمام ماه ژوئیه را در «شازه» بگذرانم.

«لوئی» گفت:

- رز عزیز. میخواستم بتون بگوییم که وقتی از این سفر تا سرانی بگردی....

- میدانم. تو ازدواج کردی. خودت را ناراحت نکن. من آنچه را که میبینم و یا میشنوم.... درباره تو.... نه..... اصلاً باور نمیکنم. ترا سیمپوس پدر.... خیال از بابت من راحت باشد.

«رز» گوشی را گذاشت بود و «لوئی» هنوز حیران استاده بود. او بجههای را دوست داشت. حتی «لونون» را که در برابر او چیزهای فرمته بود و «اگات» کوچولو را که علاوه نشان میداد که مادرش را سوارت بیشتر از او دوست دارد. اما چرا دو نفر از این چهار تا دوستش داشتند و آن دو نای دیگر نه؟

چرا نمیتوانست خوشبختی بددست آمده در کثار «اوديل» را با داشتن این چهار چه تکمیل کند؟

«اوديل» منتظر تلفنی نبود. این صدا او را جاراند.

- الی؟

آزمایش حاملگی در منزل با

۰۰ پرمه تست

با این پدیده جدید علمی آزمایش حاملگی را بعد از ۵ روز
عقب افتادگی عادت ماهانه، خودتان میتوانید در
ظرف ۲ ساعت با نتیجه قطعی در منزل انجام دهید
روشی که در حال حاضر در سراسر امریکا و باین خانه‌ها متبادل است هم
اکنون در دسترس شما میباشد.



پرمه تست بدون هیچگونه تماس با بدن شما و فقط با دو قطعه اداره صحیحگاهی حاملگی شماره امشخص مینماید
هر جعبه پرمه تست حاوی راهنمای کامل فارسی میباشد.

فروش در کلیه داروخانه های تهران

نمایندگان فروش پرمه تست در شهرستانها:

رصانیه: خیابان داشن یک موسسه رازی	تلفن: ۲۱۶۰
تبریز: خیابان تربیت، فروشگاه پیروز	تلفن: ۵۹۴۵۹
مشهد: خیابان در واژه طلائی، داروخانه شاهرضا	تلفن: ۲۵۴۴۲
آهواز: خیابان فرج، مقابل بیمارستان شهناز، دراگ استور کیوان	تلفن: ۳۵۶۸۹
آبادان: خیابان زند، داروخانه دارویی و کیلی	تلفن: ۲۳۱۸۶
شیراز: خیابان مشیر فاطمی، داروخانه عزیزی	تلفن: ۲۲۵۶۵
بنیاراز: فلکه مشیر داروخانه رحمت	تلفن: ۳۳۴۹۱
اصفهان: خیابان چهارراه، داروخانه آفتاب	تلفن: ۳۲۴۰۳
شهریار: خیابان احمد نیریزی ساختمان کوشش داروخانه مرمر	تلفن: ۳۲۷۲۶
قریون: کلیه داروخانه ها	تلفن: ۵۹۱۵۱۰
کرمان: خیابان شاهپور پاساز دکتر خیراندیش دارویی نادرتزاد	تلفن: ۲۴۲۸
راهدان: خیابان پهلوی داروخانه مک	تلفن: ۲۷۸۴
خرم آباد: میدان ششم بهمن دراگ استور ایران	تلفن: ۲۱۹۸
اردبیل: سیمتری، خیابان شاه اسماعیل داروخانه شاه اسماعیل	تلفن: ۷۷۷۷

نماینده انحصاری در ایران: بازرگانی ایران دینامیک

خیابان بهلوی چارراه تخت جمشید ساختمان گلستان.

تلفن: ۶۶۸۱۵۸ - ۶۶۷۴۱۰

پرمه تست ساخت کارخانه لاباز. فرانسه

PREMITEST

قیمت برای مصرف کننده ۵۵۰ ریال

آنچه را که میشنود باور کند، خدا میداند
که چه چیزهای حشتناکی درباره من به
بجها گفته‌اند.

لتوی گفت:

- ممکن است اینطور باشد.

آغاز میشد بدر «آلین» مرده بود تنهای
کسی که میتوانست «آلین» را وادار که
بجها را کمتر برعلیه او بشوراند. تنهای
مرد درخانواده که همه از او حساب
میبرند. ضربه مرگ پدر بدون شک
برای «آلین» کشند بود. با مرگ پدر
خیلی جیزه‌ها از میں رفته بود. حتی
تعطیلات تابستانی استفاده از ویلای
بزرگی که بدر میداند. «آلین» دیگر
از حمایت این پدری که اگرچه پیرو زاد
نشسته بود اما قادر داشت و به دیگران
حکومت میکرد نمیتوانست برخودار
باشد.

این طلاق بک زن و مرد از یکدیگر، پس
از بیست سال زندگی مشترک،
نمیتوانست طلاق واقعی دخانواده از
یکدیگر نیز باشد؟ آیا بجها نمیتوانستند
ارتباط بین این دو خانواده را فقط کنند؟
و گذشته از اینها «لوئی» از خود
میبرسید که آیا رابطه این دو خانواده
بعداز طلاق لازم است یانه؟

اوست ۱۹۶۶ بداری طهر سوم اوست
از وقتی که «آلین» از شاهزاده برگشته بود
در یک روز، این سمعنی مشتری بود که
برای خانه می‌آمد هر کدامشان چنان با
دقیقت خانه را بدید سیرده و اسراء های آن
را میگیردند که «آلین» فکر میکرد که اگر
قدرت داشت پای آنها را قلم میکرد که
دوباره به آنجا به جانی که سالهای دراز
متعلق به او بود برنگردند. زنی که خانه را
نگاه کرده بود از او برسید:

- چرا این خانه را صبورتید؟ ... آه،
بله، بادم آصد. فروش بعلت طلاق...
ایمیوارم لااقل در مورد قیمت فروش
تواق داشته باشید.

تواق در قیمت؟ کسانی که برای
خریدن اینگونه خانه‌ها می‌ایند بخوبی
میدانند که اغلب اوقات به زن و
شوهرهایی که باستانی از زندگی مشترک
خود و از بجههای خود میگذرند از اموال
خود نیز بهمان اسانی خواهند گذشت و
بدین جهت اینگونه خانه‌ها را به نصف
قیمت میشود خرد.

«آلین» هوایی نداد و به سالنی که نیمه
خالی بود باز گشت «لوئی» آنچه را که از
تفسیم اثایه به او رسیده بود برد تا
خانه‌ای را که در «نوگان» اجاره کرده بود
میله کند حالا دیگر میز کار «لوئی» نیز
انجا بود و آن دیگری، «اویل» نمیدانست که در هر کشتوی قفسه این
میز کار اسم «آلین» کنده شده است. این
کار را او و «لوئی» در اولين روزی که اين
میز کار را خریده بودند باونک يك چاقوی
ظرف انجام داده بودند. در هر کشتوی
باز میشد اسم «آلین» کنار اسم «لوئی»
کنده شده بود....

وقتی خانه خلوت شد و مشتری‌ها
رفتند «آلین» نفسی کشید. دلش
نمیخواست بتوسید. کاغذ و قلم را
برداشت و گوشوار نشست:

«اما عزیزم. نمیدانی چه روزهای
سختی را گذرانم. هر گز تصویرش را هم
نمیکرم. وقتی پسندی را از دست
میدهم، شوهری هست که از ما حمایت

عن میگفت: «اگر بجای تسبودم
می‌شنشم و خوب فکر میکرم که در چه
موقعیتی مستم و چطور همه چیز را به
آخرین سالی بود که میتوانستم
آن دیگری داده‌ام. من من.....
«آلین» نتوانست به نامه ادامه بدهد.
صدای سوتی را شنید و بعد متوجه شد
که پنجه «آگات» بازشد و بعد متوجه شد
که «آگات» با عجله و بدون سروصدا از
اتاق خارج شده و از خانه بیرون رفته
است. این کاری بود که تازگی «لoun» هم
میکرد. با اینهمه «آلین» دلش میخواست
که به نوشتن نامه ادامه بدهد:
سرانجام، من بازگشتم، هیچ خبری
از «لوئی» ندارم.... فقط چهارها مرتب از
او کارت پستی دارند. من چند تا از این
کارت‌ها را سوزاندم. هیچ دوست ندارم با
تریبت بجههای بگومگو داشتیم. و او دانه



فرستادن این کارت‌ها بجههای را هوانی
کند. اما آشکارا می‌بینم که حرفاها من
بجههای را ناراحت می‌کنند. همه‌شان گرفته و
عصیانی هستند. حتی آگات. تابستان
امسال به بجههای خوش نگذشته است.
لطفاً ورق بزنید

ویتو
کرم موبصرورت

VITO
FRAGRANT CREAM HAIR REMOVER FOR THE FACE
FOLLOWED BY SUPER CREAM COMPLEXION

DEMOUS

دانش امروز از آنداختن بندرا برای ازالت خلقت پوست صورت
بانوان و دویشیکان زیان بخش میداند و آخرين تجهيزات
خود را صورت کرم ویتو صورت در اختیار شما میکنند.

هزار پیش - لبراتوار مینا
Dr. A.P.
تلفن: ۰۶۸۴۰۰۶۷۵۷

ششه پاک کن دستی برای منزل



ششه پاک کن های تربیوف و هاندی با تیغ
مخصوص فولادی ساخت دامارک مشکل گار
شما را آسان میکند. مانند آشنه، شیشهای
منزل، ماشین، کاشی، هواپیک، دستشویی و آن
همان و سایر سطوح معهود را بآسانی میکند.

محل فروش فروشگاهی از زرگوین فروشگاهی کرو

تعلیم پیانو وارک

در منزل تلفن ۷۵۹۱۰۰

میس سان رایز

تبریز - پونهک مهارک ۵۸۴۰۵

بعد از رفتن بچهها با «نیکلاس» در کتابخانه تنها میماند و با خیال راحت میتوانست با او چند کلمهای صحبت کند. ولی افسوس که هفتنه نزدیک به آخر بود و با سایهای رسیدن هفته روایی شیرین «مارتا» نیز به آخر میرسید. بالاخره پیش شنبه از راه رسید. و جمعه هم آمد. تمام روز را به انتظار رفتن به کتابخانه و دیدن «نیکلاس» و حرف زدن با او گذراند. «کارولین» میتوانست هر چه میخواست راجع به دوستان پرسش کند و از آن قاتم بلند و هیکل مناسب در کنار میز خود خود استاده دید. او دیگر میدانست از شادی میزد و گفت: «سلام «مارتا» باز هم اگر بادم نرفته باشد امروز صورت نوبت «شکمیر» است. «مارتا» صورت برآفروخته اش را ازاو پنهان کرد و با سرجواب مشت داد.

تمام آن هفت را با افسکار درهم و بر هشت سپری گرد «او از صحبت با من خوش میاید، او به حرفاها من بایدقت گوش میدهد و برخلاف همه به انجه میگویند توجه دارد....» تنها دلخوشیش در تمام روز به همان چند لحظه بود که

من پیشنهاد میکنم که

با تورهای



آژانس اینترا متخصص در تورهای دسته جمعی

به شرق و غرب جهان سفر کنید

برای رزرو جا از تهران و
شهرستانها با تلفنهای

۸۲۴۸۵۸-۵۹

۸۳۷۰-۸۳-۸۴

و یا در تمام مدت ۲۴ ساعت با
تلفن ۳۷۰۸۳ آژانس

مسافرتی اینترا

شهرضا اول ویلا شماره
۱۸ تهران بگیرید.

قیمت تورها شامل: اقامت در
هتلها درجه یک با صبحانه
و سایر سرویس‌های توریستی
میباشد.

مداد تور	شعار	تاریخ حرکت	به تومان	قیمت
۱۵ روز	۱	رم - ناپل - کاپری - سورنتو - پمپتی	پیر	۵۹۵۰
۱۵ روز	۲	رم - (ناپل - کاپری - سورنتو) پاریس - لندن	پیر	۷۷۵۰
۲۱ روز	۳	رم - نیس - مونت کارلو - مادرید - بارسلون	پیر	۷۹۵۰
۲۱ روز	۴	رم - (ناپل - کاپری - سورنتو) و نیز - پاریس - لندن	پیر	۱۹۹۰
۲۱ روز	۵	لندن - پاریس - ژنو - رم (ناپل - کاپری - سورنتو)	پیر	۱۹۹۰
۲۱ روز	۶	رم - (ناپل - کاپری - سورنتو) بارسلون - پاریس - لندن	پیر	۹۲۵۰
۲۱ روز	۷	رم - فرانکفورت - کپنهاگ - استکهلم - لندن	پیر	۹۵۰۰
۲۸ روز	۸	رم - ونیز - فرانکفورت - پاریس - آمستردام - لندن	پیر	۱۰۴۵۰
۲۱ روز	۹	نيويورك - آبشار نیاگارا (کانادا) سانفرانسیسکو - لوس آنجلس (هالیوود) لاس وگاس - میامی - واشنگتن	پیر	۱۴۴۵۰

توجه: برای رزرو تور خود امروز تلفن کنید شاید قرداد دیر باشد

دیگر مشکلی بنام آلوگی هوا وجود نخواهد داشت

در خدمت شماست
که سالمتر تنفس کنید

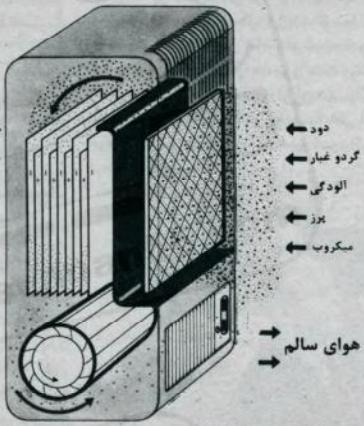
ونترونیک براون

دستگاه تصفیه هوای

قابل استفاده در:
منزل، محل کار، کارگاه،
بیمارستان و...

. ساخت آلمان آماده تحویل

درازی دو سیستم تصفیه قابل
شستشو، با قدرت ۱۰ متر
مکعب در ساعت ۹۰٪ الودگی
ها از اقیل گرد و غبار، میکروب
دود سیگار و بو را فسقط با
صرف ۱ ریال بر قدر ۱ ساعت
از بین میبرد.
بدون کاتالیستی و صدا، در دو
رنگ طوسی و مشکی قابل انطباق
با هر دیگر اسماون



موکر پخش: الکتریکی بهروز - اول لاله زاریلاک ۳۴ تلفن ۳۱۵۵۸

پدر هاج و اج میماند:
- دختر من؟ دفتر نازنین من سیفلیس
گرفته است؟ دکتر، این غیرممکن است!...
خدای من، به زن بیچاره‌ام چه بگویی؟...
- آرام باشید آقای «نوزیه»
خوبی هم بزرگ نکنیم، امروز دیگر ان
بیماری سرعت شفا پیدا میکند، شما
خانمتان را آرام کنید.
پدر و بولوت با اینکه سخت ناراحت است، با
اینهمه فراموش نمیکند به دکتر بگوید که:
- آقای دکتر، میخواهم از خواهertan
«آنین» شکر کنم، او با دختر من خیلی
میخواست. ما خوبی میدیون او هستیم.
دکتر حیرت زده او را نگاه میکند و چیزی
نمیگوید...
وقتی آقای «نوزیه» به خانه برمیگردد،
لطفاً ورق بزنید

باين ترتيب دکتر توسيط بولوت به آقای
نوزیه «خبر ميدهد که روز ۱۹ مارس برای
دیدن او به بیمارستان «بیشنا» برود.
بدر و بولوت که میکنند میکنند،
آنروز نیز روز استراحت اوست، میکنند از
بولوت پرسد که دکتر برای چه او را خواسته
است، اما تمام شوایلات او بیندو جواب
میمیشند. پس به ناجار لباس پلوخواری اش را
میمیشند، و بی آنکه به همسرش توپیج بدهد
که بزرگ، از خانه خارج میشود. دکتر با
مهرانی زیاد، او را میپذیرد و از هر دری با
او حریف میزند، و سرانجام رشته سخن را به
این بیماری ارثی میکشاند: «شما هرگز
گرفتار این بیماری نشده‌اید؛ همسرatan
چطور؟ تعجب اور است، زیرا دختران، با
اینکه بک درخت خلی خوان است... بلی،
باید بگوییم که اثار بیماری ارثی سیفلیس
در او پیدا شده است...»

۲۰ میلیون اختراع در طول ۰۰۰ سال !!

پدر موشک به شمار می‌آید و «عصر
موسک» به همت او پیدا می‌شود. فن براون
طی جنگ دوم جهانی موشک «و-۲» را
برای آلمان ساخت و بعداً به آمریکا
مهاجرت کرد. بدینتی یاد اوری شود
موشکی هم که فضانوردان آمریکانی را به
کره ماه برد و مصنوع او بود.
دکتر «اریخ هوسوس» رئیس اداره ثبت
اختراعات و اکتشافات آلمان غربی
میگوید:
- ما آلمان‌ها در کلیه زمینه‌ها
در خشیده‌ایم اما در خوش مادر
زمینه‌های ارزی تکنیکی، ساختن وسائل
نقشه و شمی بقدیمی کشیده بوده که
میشود ادعا کرد در این سه زمینه میشه
اوین تلویزیون دنیا در تاریخ ۱۹۲۹
در راه آزادی برداشت. دکتر قول میکند که
این گواهی دروغ را بدهد، زیرا بولوت عقیده
دارد که در غیرانصهورت، بدر و مادرش بای او
را خواهند کشت و با از غصه دق خواهند
کرد.
- بسیار خوب، اما چه کسی را باید اول
خیر کرد؟ بدرatan را مادردان را؟
- نمی‌دانم... شاید بدرم را...

ویولت ...

بهیه از صفحه ۹۴

زیبا در این دو خیابان به آن تن میدهند.

و بولوت جذاب است و به آسانی میتواند نظر
مرده را جلب کند. چرا از این جذابیت
استفاده نکند؟ و بولوت از اولین ماه سال
۱۹۳۳ عادت میکند که مرگرور در بولوار
کاپویسین قدم بزند. قیافش کوچکترین
شباهتی به روپی هن ندارد، و نظر مرده را
باسانی جلب میکند. بولوت وارد یک کافه
مشیش و پاره‌ری که شکار کرده، گیلاسی
میزند و یا قهوه‌ای خورد. اگر از طرف
خوش بیاید، بلا فاصله با او میزند و اگر نه،
قرار را برای وقت دیگری میگذرد. با اینمه
و بولوت هر گز نخواهد شنان بدهد که قصد
خود فروشی دارد و بهمین جهت از مردانی
که پیدامیکند تقاضای بول نمیکند، یا الاقل
خیلی رک و راست تقاضای بول نمیکند. او با
هوش است و خیلی زود میتواند شوچ شود
که با چه کسی طرف شده است مردان جا
افتاده ماصحتب این دختر با هوش و جذاب را
دوست دارد. اگر بول آنهاست که به بولوت
پیشنهاد کمک مادی میکنند. این برخوردها
و اشایی های گاهه تکرار میشوند و این نشان
میدهد که مرضی که و بولوت ادعای میکند که
از پیر کامو! گرفته شفای پیدا کرد هاست. اما
این یک شفای موقت است در ماه مارس سال
۱۹۳۳ به مبارزی و بولوت شدت پیدا میکند،
دکتر «درون» فکر میکند که بیماری و بولوت
میمکن است یک سل میانی باشد. دکتر
برای اوین بار دستور ازمانی خون میدهد.
جوایی که آزمایشگاه به دکتر میدهد چنین
است: «درخون میکروب سل دیده نمیشود»
بلکه میکروب سیفلیس دیده میشود
دکتر نمیتواند باور کند که بیماران جوانش.
سیفلیس داشته باشد پس، آزمایش
را تکرار میکند. جواب همان است که بود:
«سیفلیس!»
دکتر جواب آزمایش خون را به بولوت
نشان میدهد. و بولوت که منتظر چنین
نتیجه‌ای بود، سوچ خود و تعلج زده نشان
نمیدهد. دکتر میگوید:
- بایستی پدر و مادران را در حریان
گذاشت. فکر میکنید آنها چطور با این بیز
روبرو میشوند؟
- خیلی بد!

راهی وجود دارد که کمتر...

- چه راهی؟

- میشود گفت که این بیماری غالباً ارثی
است و ممکن است از دو نسل جلوت به کسی
بررسد. باین ترتیب اگر خون پدر و مادران را
آزمایش کنم و جواب منفی باشد، میشود آنها
را قانع کرد.
- دکتر، شاید راه دیگری باشد که بشود
بهتر آنها را قانع کرد...

- من که راه دیگری نمی‌بینم. آخر چه

راهی؟

- اینکه شما... شما گواهی بدیند که من

باکره هستم.

باین ترتیب میشود یک قدم بزرگ دیگر
در راه آزادی برداشت. دکتر قول میکند که
این گواهی دروغ را بدهد، زیرا مادرش بای او
را خواهند کشت و با از غصه دق خواهند
کرد.
- بسیار خوب، اما چه کسی را باید اول
خیر کرد؟ بدرatan را مادردان را؟
- نمی‌دانم... شاید بدرم را...

ریشه کن گردن موهای زائد
صورت و بدن با دستگاه
دیپلاترون از آمریکا

۸۳۴۳۶

دفتر برنامه‌های

بُتی

تلفن ۷۶۴۲۵۴

یونی دراپه



بردهای عمودی یونی دراپه در
رنگهای مختلف و زیبا نمایندگی
انحصاری در ایران روش
از تهران و شهرستانها نماینده
فعال میباشد

۹۳۵۸۱۲-۹۳۰۵۴۰
۹۲۳۶۳۴-۹۲۳۲۹۵
۹۲۲۵۹۹

مهد کودک جوانه زیر
نظر فارغ‌التحصیلان
روانشناسی و دکتر اطفال
تقاطع پهلوی پارک وی
نزدیکه به پمپ بنزین
نمایشگاه خیابان جوانه
تلن- ۲۹۱۶۶۱- ۳۹۱۶۱۳

مادام
دی وست
کلینیک زیبائی
پوست

بر طرف نمودن موهای زائد بدن.
تمیز کردن پوست بطور عمیقی
عرض کردن یک لایه از پوست.
طرف کردن لک. جوش لاغری
موضوعی- خیابان پهلوی نرسیده
به قسر بخ

تلفن ۶۸۴۷۵۱

GALITZINE
لوازم آرایشی و بهداشتی
پرسس گالیتزن
در اهواز
فروشگاه رکس
خیابان پهلوی
نمایان...

شامپو پروتئین کوتی

شامپوکوتی فرمولی جدید و کامل برای هر نوع موی سربخصوص موهای رنگ شده
پروتئین محتوی شامپوکوتی برای تجدید حیات و رشد و سلامت موی سر.



پام

محصولات دیگر از کوتی انترنشنل برای آفیان:
دنودوانست خند عرق کفریشن آناده.
ادوکلن. لوسوون بعد از اصلاح.

کرست طبی برای جلو گیری و رفع خمیدگی پشت



بعداز مصرف قبل از مصرف

ایده‌آل برای همه کس از ۶ سال ببالا

بویژه کودکان و دانش‌آموزان

کرست طبی «پوکو» برای پیش‌گیری از بوجود آمدن انحصار ستون فقرات ساخته شده و برای کسانیکه در اثر بدنی دچار خمیدگی و قوز پشت شده‌اند درمان موثری است.

خیلی سریع خمیدگی پشت را رفع می‌کند و بشما قامت صاف و اعتماد به نفس می‌بخشد. اگر پشت شما خمیدگی ندارد با پوکو می‌توانید زیباتری قامت خود را برای همیشه حفظ کنید راحت، بدون فن مورد تائید وزارت بهداشت انجلستان

فروش: مرکز پخش: پخشوارد تلفن ۸۵۱۶۴۴۴ فروش در کلیه دراگ استورها

تبریز داروئی سراج بو رضایی - مؤسسه رازی - گران - داروخانه رهنما اهواز - فروشگاه جرواچور - شیراز - فروشگاه رهنما - اصفهان - فروشگاه گالری شب و رشت - مؤسسه مدیکال

کرست پوکورا فقط بامارک «پوکو» بخرید کرستهای مشابه «پوکو» نیستند. از شهرستانها نماینده فعال می‌پذیریم

با پست برای آنها تیکه مقیم شهرستانها هستند ارسال می‌شود
با صندوق پستی شماره ۳۱۴/۱۲۵۲ مکاتبه فرمائید.

کرست پوکو

ویولت ...

است ...

بعد زن و شوهر در سکوت فروختند.

هر دو احساس پس‌بختی و رین و ضفت

می‌کردند. سرانجام ویولت در آستانه در

پدیدار شد. شاد و سرمست بود.

- حدس بزندید که بزندید چه فیلم رفتم؟

- چه بیهوده! من چند قصه بیش بزندیدن

برادرش رفته بودم.

- دکتر «درون»؟

- بله دکتر «درون».

- خدای من، مگر چطوط شده؟ میریضی؟

چرا بمن نگفته؟

من زن نیز نمدم که بچیزی به تو بگویم.

او بود که می‌خواست من با حرف بزند.

و بدیر بیچاره شروع به صحبت می‌کند.

با ناشیگری و ناتوانی آشکاری، در حالیکه

جرات نمی‌کند، به چشم زنش نگاه کند.

حرف بزند. انگار گناهکار خود اوست که

زیبایی زنش ننسنسته است. کلمات سختی بر

ایران او می‌شنستند. او نمیدانست که از کجا

باید شروع کند. مادر لیش را بداندان گزید:

- خدای من، چه شرمساری بزرگی! چطوط

ممکن است؟

- میدانی؟ دکتر عقیده دارد که گناه از

ویولت نیست. شاید یک ارت خانوادگی

است یک بیماری ارثی ...

خانم «نوزیه» خشگین گفت:

- کدام فامیل؟ فامیل من که حتما

نیست ...

- «زرنی»، عصبانی نشو! آرام باش! ... در

ضمن دکتر می‌گوید که ویولت ... یعنی او

هرگز ... هرگز با مردی همیستر نشده

است ... می‌بینی که گناه از او نیست.

- اینها همه داستان است ... داستان



برای کلاسیهای جدید و فشرده

دفترداری دوبل

حسابداری

ماشین نویسی

منشیگری، بایگانی و

تجدد پدیدهای

حسابداری خدمات و بازار گانی

زیرنظر آقای جواد پرند

دبیر دبیرستانهای تهران

ثبت نام می‌کند. میدان

فردوسی تلفن ۸۲۸۳۲۶

نه چپ نه راست...

بقیه از صفحه ۳۵

کننده دربروی از یک سیاست مستقل

ملی دانسته است. سیاستی که بر پایه

ناسوپالیسم مبتنی استوار است.

درین کتاب سکیار دیگر با خود است.

سالهای اخیر و مبارزاتی که برای ملی

شدند نفت در ایران صورت گرفت

و همچنان با خواسته‌های بیگانان

و سوامیل آنان برای تاراج منابع

اقتصادی مان روپرتو می‌شونم که آگاهی

از آن بخصوص برای نسل جوان امروز که

بخواهد و بیندیشند، مفتهم است.

رنگهای شاد در سفره و نکین شدما

جالیوانی سوپر

درسه رنگسبز - زرد - قرمز برای سفره

خانواده هایی که می خواهند صمیمیت بیشتر داشته باشد
مخصوصاً به ها از داشتن جای لیوانی سوپر

غرق در شادی و نشاط میشوند

مرکز کلی و جزئی

تیمچه حاجب الدوله شیرانی تلفن ۵۳۲۱۹۹

پامار مقابل بانک بازار گانی موسسه پلاستیک تلفن ۵۳۰-۱۷
فروش در فروشگاه های سراسری کورش و تعاونی ها



کار خانه قالیشوئی و طن تلفن ۰۵۱۶۷۰

سالن زیبایی شکوفا

بروف کردن هر نوع جاکو در کفترین
مدد سونا - بارافن - ماساژ - باک کرفن
و سوزاندن موهای زان صورت ۸۲۸۲۲۲
بالای میدان ۲۵ شهربور اول روزولت سه
راه دیبا ۹ بیع الى ۷ مدارظیر

رمیشه کن کردن موهای زائد
بدون دره با دستگاه
دیپالاترون از آمویکا
آبادان - ۳۲۸۵۸

رستوران حاتم

مخصوص جوجه کباب
جاده بهلوی
تلفن ۰۲۲۲۲۳۲ و ۰۲۲۲۲۳۳

پیاده روی و ورزش میکنند و بهمراه او همیج
رنده می کنم و می خورم، بینظر من یک مرد
ازدواج میکنند بیشتر به قیافه و انداشتن توجه
می کنند تا جوانتر جلوه کنند، و در نتیجه
میدانند که جطور باید برشد، و این آشناشی
با هر «خوب پیرشدن» را به شما اینز

می آزو، در سورنیکه در ۳۰ سالگی انسان

چندان هم بفکر «خوب پیرشدن» نیست.

چرا که خجال می کند اصلاً پیر نخواهد شد!
خانم دیگری میگوید: «بناید تصور کرد
با مردی که ۲۰ سال از شما من تراست.

لطفاً ورق بزنید



و مادرش حرف میزد، در خانه «نوزیه» حالی شبیه عزاداری حکم فرما بود، همه در سکوت فرو رفته بودند، پدر هر کاری که میگرد، موفق نمیشد همسرش را از ما کند.

بعد از صرف شام، در شب مارس، پدر مادر و بیولت، گردی را که بیولت برای آنها آورده بود خوردند و هر دو به اتاق خودشان رفند که خواهند.

بولت پس از آنکه لباس خوابش را پوشید، اعضاً خانواده میخواستند سکوت سنگینی را بشکنند....

همساخه خانه آقا و خانم «نوزیه» آنش بعلت نگرانی بزرگی که از بیکاری شوهرش داشت، خوابش نمیبرد، بهمین علت بود که تواست از خانه آقا و خانم «نوزیه» که بنجرهایش باز بود، صدای دختر جوانشان را بشنوند که تغیریاً فریاد میکشید:

- بابا، خوابیدم؟ ماما، خوابیدم؟

- بعد سکوت حکمفرما شد، زن همسایه

شوهري به سن و سال پدر؟! بقیه از صفحه ۳۱

کرده، می گوید: «من فکر نمیکنم در ازدواج با یک مرد مسن بدبخت تصور پدرم گشته باشم، ولی زندگی سایه ادمهای پیر، چیزی است که من از بیچگی یان عادت کردم، چون سه بیوار بزرگتر از خودم داشتم که

بیش از ده، بانزده سال از من بزرگتر بودند، و همیشه عادت کردم که کوچولو خانه باش، در ۳۰ سالگی پس از سنت سال زندگی در کنار شوهر سن خودم فکر میکنم

که تحول و تکامل شخصیت خود را به پایان رسانیده ام، و در تمام این مدت خودم را کامل تر کردم، استخانهای مستعدی را گذرازینیدم، اگر با سری به سن و سال خودم

نه بیشتر ترقیتار و تحفیم مسوقیت اجتماعی خویش است، ازدواج میکامل، او این فرست را بمن نمیداد که به سه تکامل شخصیت خودم بپردازم، رزندگی پایلوهوی که خیلی مسن تر از من است، من از آزادی و فرست بیشتر برخوردارم. ولی او نیز هر گز مرا بچشم یک شاگرد مدرسه نگاه نکرده است»....

گاهی در ازدواج با یک مرد مسن، وقتی زن خیلی جوان است، شوهر مثل یک معلم شروع به تربیت او میکند، و همه چیز را باو

یاد میدهد: از طرز خدا خودن گرفته، تا لباس پوشیدن، شناخت شخصیتاهای جهانی و نویسندهان، مطالعه کتاب و..... اما وقتی این زن جوان همه چیز را آموخت، مشکل متواتد به شوهرش بفهماند که تربیت بایان یافته، و حالا دیگر یک آدم بالغ و جدا از

شخصیت شوهر خودش است. اگر چنانچه وضعی برای شما بیش از مرد، و شوهر من تین خواست که شما همچنان مثل دختر او باشید

تدریس خصوصی

کلیه دروس دبستان - راهنمائی - نظری - دبیرستان توسط
دبیر زن و مرد تلفن ۹۸۱۹۹۳ - ۹۷۶۵۵۴



تی رز گاردن سرویس

نگهداری فضای سبز و انجام کلیه امور ساغینی، آپادانا پلاک ۱۸ تلفن ۸۴۲۶۷۲

باختمال زیاد، در اغاز در حضور دوستان هسن و سال خود (که اختلا شوهران جوان و همسن خودشان و شما دارند) نراحت خواهید بود، ولی این ناراحتی نباید باعث شود که از ازدواج خود با شوهر من بشیمود، چون مسلم بدانید که آن دوستان فقط درد مساحت می خوردند، حالیکه این مرد همسر و شریک شما در زندگی زناشویی است، و اصلاً بهتر است دوستهایی که بعد از ازدواج اختیار میکنند، باصلاح‌حدیث شوهران زیاد جوان و همن و سال خود نخواهید داشت.

ضمانت در کنار مردی که از زندگی گذشته خود دل خوش ندارد، و آن زندگی، مدام شنیده باشد و ... آنها معمولاً این عادتها را از همسر قبلي خود بیاد گار نگهداشته‌اند.

«مهین» که دبیر دبیرستان است، زن

چوانی است که با یک مرد مسن از ازدواج کرده و این مرد از زندگی گذشته خود، خاطره خوبی ندارد. اما از روزی که آندو با هم ازدواج کرد همان‌دان، زندگی مشترکشان روز بروز بهتر می‌شود. شوهر او که از زن اولش خاطره خوشی ندارد، متوجه است که چگونه همسرش ساعت ۷ صبح بهمراه از خواب پیدار می‌شود، بدمنی‌های شغلی و اداری او را همراهی می‌کند، بدون آنکه حوصله‌اش سر برود، و محبت بجهات او راهم. که از زن اوش از دارد - جلب کرده است.

وی یک خانم دیگر، که همسر مردی مسن است، می‌گوید: «مرد مسنی که برای دوین بار ازدواج کرده کنند، مرد اتبه را توانسته بازی از زن اولش انگاج دهد» (چون این مفترس که می‌داند همان‌دان ازدواج کرده است) بسیار زیاد شوهر

همیشه بمن می‌گذرد. همان‌دان شوهر از دست بددهد و تنها بماند. در ازدواج با یک مرد ۵۰ ساله بیلا، همیشه این خطر وجود دارد. از طرف دیگر، نمیتوان مطمئن شد که هیچ خطوط یک شوهر جوان را تهدید نمی‌کند».

و بالآخر خانمی که با برادری ۲۵ سال بزرگ‌تر از خود ازدواج کرده بود، می‌گوید: «من و شوهرم سلیقه‌ها و خواسته‌های بسیان نداریم، بین ما دو نفر یک نسل فاصله است، و گاهی جزو بحث‌های شدید بین ما، در می‌گیرد. کاهی خشونت او در مورد جمعها مرا ناراحت می‌کند، با فرزندان او باید همانطور کنار باید، که در شرکت کنار آمده است. اگر مردی که اکنون شوهر شماست، از ازدواج سابق خود فرزندان نهاده است، همین شما دارد، مذاخلهای را از شما بخواهد. برای حفظ زمان می‌گذرد، من خودم را نسبت باز نزدیکتر احساس می‌کنم و آنکه زندگیمان بیشتر مطابق می‌باشد من مشوهد. ولی هر چه در بحث‌های آنها شریک نمی‌شود، ولی هر چه ساکت بود و همیشه بی‌طرف ماند.

انگلیسی- فرانسه

کلیه دروس ۶۰ ساعته

۳۳۰۸۴۱ MISS SAM

«سهیلا» که با مردی همسن مادرش ازدواج کرده، می‌گوید: «مادرم همیشه در بحثها و گفتگوها به شوهر من من حق میدهد، حتی اگر حق بجانب او نیاشد، چون مادرم و شوهرم با علت هسن بودند، تغیری عقاید شنترکی دارند. و اما بدرم، گرچه بظاهر بوجود شوهرم اتفاقاً می‌کند (چون مقام مهمی دارد) ولی چون شوهرم همسن و سال اولست، بدرم باو حسد می‌ورزد که چرا دامادش در زندگی موفق‌تر از اوست، و بهمین دلیل در گفتگو غالباً طوری با او حرف می‌زند، که گویی مشغول تغیه حساب است.

وسواس‌ها و عادتها شوهران

پیر

مرد‌های مجرد ۴ ساله ببالا، معمولاً خیلی وسوسی هستند. باید اطیو شلوارشان درست بیاشد و ... آنها معمولاً این عادتها را از همسر قبلی خود بیاد گار نگهداشته‌اند.

«مریم» می‌گوید: «من گاهی از خودم می‌بریم خانه ما تا کی باید بیو همسر سایق شوهرم را بددهد؟ تمام عادتها را که از او یاد گرفته، با اصرار حفظ می‌کند. بهمین دلیل من فکر می‌کنم که وقتی زن با دختری جوان، با مردی که یک زندگی زناشویی گذشته را پشت رش گذاشته، ازدواج می‌کند، لائق باید از او بخواهد که زندگیشان را در خانه‌ای نو با دکور اسپوین نو، شروع کنند تا شاید دلکار و محیط خانه، عادات گذشته را نیز از پیاد شوهر بسیرد. در غیر اینصورت همسه این احساس را خواهید داشت که شوهران شما را جزو میل و اثنایه خانه‌اش به حساب می‌آورد...»

وی یک خانم دیگر، که همسر مردی مسن است، می‌گوید: «مرد مسنی که برای دوین بار ازدواج کرده کنند، مرد اتبه را می‌گوید: «شکلات نخور، جوش میزني!.. سایه سیز به چشمتم نزن، نست را بیشتر نشان می‌دهد!.. مواظب اندامت باش، چاق میشوي!..» خلاصه باید مواظب هر چه اورا

پروفسور رحمت‌الله سمیعی

استاد و متخصص بوست از اروپا مراجعت کرد

پلاک ۳۵۸ خیابان تخت جمشید ۴ راه بهار تلفن ۷۶۱۴۱۴

آخرین مدل‌های لباس

برای زنان و مردان
برای دختران و پسران

فروشگاه بزرگ پارس

آرنهاو - نرسدۀ بنوای

شرکت ماجدی تقدیم می‌کند

برای رفاه اهالی مناطق نارمک - تهران پارس - نظام آباد شمالی
وحیدیه - مجیدیه و تهران نو

آموزشگاه خیاطی زحل

ناینده فروش‌وتعلیم خیاطی و گلدوزی

فاف ساخت آلمان غربی

نارمک خیابان گلبرگ غربی نیش ده متري دوم پلاک ۳ و ۲۰۶

تلفن ۷۹۱۵۸۸ بمديریت خانم افتخارزاده

شوهری به سن و سال پدر؟!

متواتند در آرامش و صلح و صفا و با خجالت راحت پیر شود، پر عکس، مرد پیر از بطر حفظ جوانی، پر توقع تر است. مدام به شما می‌گوید: «شکلات نخور، جوش میزني!.. سایه سیز به چشمتم نزن، نست را بیشتر نشان می‌دهد!.. مواظب اندامت باش، چاق میشوي!..» خلاصه باید مواظب هر چه اورا

داماد پیر، باعث حسد پدر

زیبائی در حدیک رویا GALITZINE

لوازم آرایشی و بهداشتی پرنس گالیتزین

مستقیم از ایتالیا

سایه کرمی گالیتزین مخصوص شناوار دش

برای اخذ نمایندگی فروش به شرکت ایران دیماند خیابان میرداماد ساختمان کاتوزی

تلفن ۲۲۷۷۷ مراجعت فرمایند

دوستان شما و دوستان او

وقتی با مردی مسن ازدواج می‌کنید،

باشد!»

کم نخورید باند ازه بخورید با سافولا چاق نمیشوید



سافولا روغن مایعی است سفت و زود هضم که در پائین نگهدارش
وزن بدن و چربی خون بشما کمک میکند.
برای پختن و سرخ کردن گوشت . مرغ . سبزی و سبزی .
همچنین برای سالاد سافولا مصرف کنید و از طعم حوب آنها بیشتر
لذت ببرید .



سافولا روغن مایع طلائی صدر صد خالص - محصول آمریکا

مشاور عروسی

خنچه و گل آرانی

اطاق عقد مینو

میدان زندان قصر حمید شیرازی

تلفن ۸۴۶۸۸۳ - ۸۴۹۲۸۸

سالن آرایش دارلی

تحت نظر خانم محمدی

متخصص کوب و رنگ مو و مش دیپلمه از

اروپا تلفن ۸۴۵۸۸۰

بررسی.

ناگفته نماند که ارتش، هنوز هم حق خدمت در میدان جنگ و خط اول جبهه را، بکروdest نخورد، برای سربازان مذکور حفظ نموده، و هنوز به سربازان مؤثث اجازه در ارتش شوروی مشغول خدمت نهستند، تنها یک درصد آنرا تشکیل می‌دهد. در کشور اسرائیل، اگر چه هنوز هم انجام خدمات سربازی برای زنان اجباریست، ولی این سربازان در حال حاضر، از انجام خدمت در صحنه نبرد مغافلند.

اما چیز باعث شد تا ارتش آمریکا، برای تأمين افراد مورد نیاز خود، دست به دامان زنان بزند؟ این امر تنها یک دلیل اساسی داشت و آن کاهش قابل ملاحظه توادر در دهه ۱۹۷۰ بود. این کاهش، باعث شده که امروزه تعداد جوانان ۱۸ ساله که هدف اصلی ارتش برای تأمين تعداد کافی سرباز هستند- ناگهان به تعداد قابل ملاحظه‌ای کاهش یابد، و این نقصان تا سال ۱۹۹۰ ادامه خواهد داشت.

تحقیقات شان میدهد که اگر ارتش آمریکا برای تأمين نفرات مورده احتیاج سالیانه خود، که بالغ بر ۲۲۰۰۰ نفر مستند، تنها درصد استفاده سربازان و داوطلبان مذکور برآید، با توجه به وضع اتفاقه جهان، بروزی با مشکل عظیمی روی خواهد گردید.

تعداد نیروی مؤثر مورد نیاز ارتش آمریکا

برایند!

۱۰۵۰۰۰ زن، داوطلب خدمت

حتی قبل از اینکه تغییرات اخیر در قوانین

بوجود آید، تعداد قابل توجهی از زنان برای

خدمت در ارتش نام نویسی کرده بودند.

در سال ۱۹۷۱ تنها ۳۰۰۰ زن داوطلب انجام خدمت سربازی بودند و این تعداد ۱/۳ درصد از جمع داوطلبان را تشکیل می‌داد، در

حالیکه امروز این تعداد به ۵۰۰۰ نفر بالغ گردیده است که تقریباً ۶ درصد از کل داوطلبان سربازی را تشکیل می‌دهد. البته به این تعداد ۱۵۰ سرباز موئشی را که در حال حاضر مشغول خدمت مستند نیز باید افزود. بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که اگر تمام مشکلات و موانع موجود قانونی از سرمهه برداشته شود، در سال ۱۹۸۳ تعداد داوطلبان مؤثث به ۲۰۰۰۰ نفر خواهد رسید، یعنی ۱۱/ درصد داوطلبان سربازی، زنان خواهند بود، و درصدی است که تا

آنکه بود.

این کاهش

که در قوانین

مذکور

بود

که در

آنکه

بود

دکتر هوشنگ عاملی
استاد و متخصص جراحی و بیماریهای زنان
وزایمان دانشگاه جندی شاپور
دارای فوق تخصص نازلائی و غدد مترشحه داخلی زنان از دانشگاه
شیکاگو از ساسافرت آمریکا مراجعه با تعین وقت قبلی بین ۵ تا ۹۰
بعد از ظهر از بیماران محترم ویزیت مینماید
مرکز پژوهشکی اهواز خیابان بختیاری روبروی سینما
شهرفرنگ تلفن جهت تعیین وقت ۲۴۸۵۳
۲۱۷۹۵ مستقیم ۲۴۸۵۳

بهترین و جالب‌ترین هدیه

سماورهای برقی اتوماتیک در اندازه‌های ۴ و ۶ لیتری
امینیان فرد (ایران کادو)



- مجهز به گرمکن و ترموستات آلمانی.
- با ساخته بیش از ۳۰ سال در صنایع نفتی و الکتریکی.
- از نظر بهداشت داخل سماور نیز آب نیکل داده شده است.

فروشگاههای کورش و تمام فروشگاههای معترف و شرکتهای تعاونی.

امینیان فرد تلفن ۳۵۱۷۴۴ اولين سازنده سماورهای برقی و کتری برقی و دوبله نفتی و برقی در ایران.

استاد مسلم قدیمی ترین و برتر ترین کانون طرح تنظیم و تأمین مو این عکسها را بعنوان مدرک از کار طبیعی خود برای شنا، حمام و خواب با موی کترنیا زیباتر برای مو هنوز کم موقن با مونیجهت خانهها و آقایان به نمایش میگذارد با ضمانت ۷ ساله و اقساط آی. بی. اس. پهلوی میدان و لیبعهد جنب سینما امیر تلفنهای ۸۹۰۱۶۳ - ۸۹۰۱۶۲ - ۸۹۰۱۶۱ با تعیین وقت قبلی ساعت کار ۱۳۰ تا ۱۲۳۰ تا ۷/۰ ۵/۳۰



که به زنان اجازه می‌دهند در صورت برخورداری از شرایط بد خدمت در کشته نیز کمارده شوند. این تصویب نامه به دیگر ملوانان زن نیز اجازه می‌دهد که وظایف جدیدی را روی دریا به عهده بگیرند، از جمله خدمت بعنوان درجمندی در کشتی‌های غیرجنگی چون کشتی‌های یکدیگر و کشتی‌های حمل خوراک، و انجام وظایف در کشتی‌های هوابیمابر و بمبانداز در دوران صلح.

بنیادنی ارتش آمریکا تصمیم گرفته است بعنوان درجمندی در کشتی‌های از این مشکل، تنها یک راه پیدا کرده است: «استخدام بیشتر زنان واحد شرایط در ارتش!». گروه مقاومان اعلام کردند که استخدام سربازان مسوئیت‌گار کردند و شایسته درست همانقدر برای ارتش هزینه خواهد داشت که استخدام سربازان مذکور با کیفیت ضیافت و تحصیلات کمتر!

اعلام شده است که ارتش آمریکا قادر است بدون تحمل هیچگونه مخارج اضافی بیش از ۴۰۰۰۰ سرباز زن مناسب را بکار بگیرد، یعنی زنان در حدود ۲۲ درصد از سربازان مورد نیاز ارتش آمریکا را تأمین خواهند نمود.

مقامات مسئول ارتش با جذب تمام حقیقیانه قوانین موجود، که از اعزام سربازان زن به خطوط اول جبهه جلوگیری می‌کنند، قیام نموده‌اند و در حال حاضر سربازان زن قادرند در کلیه سمت‌های مربوط به جمهه جنگ انجام وظایف نمایند، البته بجز مشاغل مربوط به واحدهای پیاده نظام، تسبیخات و واحدهای مشابه.

سربازی با اینکه در حال حاضر زنان در قوای

سه کانه ارتش آمریکا، وظایف خود را در حد کمال به احتمال بیش از ۱۰۰۰ زن را هزینه نهادند. اینکه نماند که گارد محافظ ساحلی، از قطبیت گفت که جنس لطف می‌تواند جای خالی مردان را در پست‌های حساس از این شغل نشاند. نهضت بین دلیل که زنان از نظر جسمی از مردان ضعفترند. دلیل دوم این است که مامور نمایندگان زنان به هنگام روبرو شدن با خطر واقعی و حوادث خونینالودی که در جبهه جنگ، هر روز صدها بار تذکر می‌شوند، چه عکس العملی از خودنشان خواهد داد؟ و این سوال است که در زمان صلح نمی‌توان بدان پاسخ داد. باید لطفاً ورق بزنید

آیا بمع آتمی را زنان پرتاب خواهند کرد؟!

در حال حاضر زنان سرباز، در کلاس‌های مخصوص جنگ بازی می‌آموزند. با وسائل موجود از تبروکل می‌شود می‌کنند، رانندگی تانکها را به عهده می‌گیرند، و روش تعمیر هلیکوپتر را می‌آموزند. در حالیکه دیگر زنان شاغل در واحدهای اداری ارتش، هنوز سرگرم انجام وظایفی چون مشیگری، پرسرتاری، و دندانزیششکی هستند، همچنانشان چهار نعل سوی قیصه کردن کارها و پست‌های بسیار حساس نظامی‌اند. سعی برآنست که از بیرونی مؤثر زنان سرباز، در کلیه مشاغل نظامی که نیروی پدافندی، وضع جسمانی آنها اجازه انجام را میدهد، استفاده شود، البته به استثنای شرکت مستقدم در حنگ و خدمت در خط اول جبهه و واحد پایاده نظام، و یا رانندگی تانک.

این سیاست جدید کم و بسیار بوسیله نسروی هنوز نیز معمول اجراء در آمده است. در آنچه از اینها مخفی خارج است، این نظر گرفته شده است. از جمله آنکه اگر زن سربازی بتواند یک وزنه ۱۲۰ کیلوگرم را تا ارتفاع ۲ متر بالا ببرد (کاری که از عهده سیاری از مردان نیز خارج است)، تمام درهای ترقی برروش باز است، و برای سهده گرفن هر کاری در نسروی هواتی مناسب تشخیص داده می‌شود، حتی برای هدایت برخی از هوابیمهای جنگی.

در حال حاضر خلبانان زن مأمور پرواز با هوابیمهای سافافر نسروی هواتی هستند که در زمان جنگ اولین هدف هوابیمهای دشمن خواهند بود.

زنان در وحدات پرتاب اسلحه نیز مشغول انجام وظایف هستند، و اگر روزی خدای ناگره در جنگ آشیانی در جهان درگیر شود، ممکن است اولین بمب اتمی، با دستهای طریف و زیبای دون، که دو کلید مشخص را، در یک لحظه روی کلمه «روشن» قرار میدهند، بسوی هدف پرتاب شود! کنگره آمریکا قانونی تصویب کرده است

I.B.S.

استخراهای پیش ساخته

شروع

ساخت استرالیا

بدون احتیاج به خاکبرداری
دارای دستگاه تصفیه ،
جاروب ، نرده بان ، نصب
فوری در اشکان بیضی و دایره

شرکت مکاورز

تهران خیابان آیینه هار شماره ۶۹۱ - ۰۹۷۲۸۷۶ تلفن ۰۹۷۰۳۳۱



زنان آمریکا به یاری ارتقش شتافتند

زنان سرباز را در جبهه جنگ واقعی دیده و

از تعادل کل سربازان ارتقش آن زمان ۲/۲ درصد

تشکیل مداد، و اغلب آنها نیز در مستعار

جنگی، و کلومترها دور از خطوط اول جبهه

مشغول کار بودند. اما حالا با افزایش تعداد

سربازان زن در ارتقش آمریکا، مسئله بارداری

آنان، در واقع مشکل مهمی بوجود خواهد

آورد.

در این خود موجب نابسامانی عجیبی

خواهد گردید.

در طول جنگ دو مجهانی تعادل زنانی که

در ارتقش آمریکا مشغول خدمت بودند، به

سریاز چه نظری دارند.

ستوان «گریس- گیریزا» ۲۸ ساله، کمک

خلیبان هوابیمای حبت «سی- ۹» میگوید: «تا

سال ۱۹۸۲، نیروی دوامی نیز ناجا خواهد

شد ملوانان زن خود را، به دریا بفرستد، زیرا

در دهه ۱۹۶۰، با وجود مشغل های وسوسه

کنندگانی که برای جوانان بدید خواهد آمد،

دیگر کمتر کسی داوطلبانه به ارتقش

می بیوندد. بنابراین اعزام زنان به دریا الزامی

خواهد بود.

از ستوان «گیریزا» می برسم که آیا حاضر

است روی عرشه کشته مشغول خدمت شود؟

من گویم: «البته که حاضر، اما باید اعتراف

کنم که البتة نیمهم مثل اغلب سربازان مرد،

چه عامه مردم هنوز نمی خواهند این حقیقت را بپذیرند، ولی بعینده من اگر روزی جنگی در گیر شد، زنان بیش از گذشته در آن دخالت خواهند داشت، و سپسیاری از پستهای سمه و حساس در اختیار آنها خواهد بود. دور نگاهداشت زنان از میدان جنگ، دیگر افسانه ای بیش نیست. در طول مدت خدمت سربازی بما آموخته اند که چگونه در خطوط اول جبهه بجنگی، و از کشور خود دفاع کنند، و بطور یقین بدانند که اگر جنگی در گیرد، دیگر من هم معمقارانم حاضر خواهیم شد تنها بدلیل زن بودن، در خطوط پشت جبهه، به انجام کارهای جزئی و بیش با افتاده بپردازم.»

دستخوش نگرانی ها و دلواستی های جنین شخت خطرناکی خواهند شد، چون یک گشته چنگی اسباب بازی نیست که بتوان با آن برخانی به دریا رفته ... ولی بهر حال در احجام و ظایف یک ملوان، از هیچ نظر از همکاران ذکر کاری را که از عهده آنها بر می آید، منهم می توانم انجام بدهم.»

کاپیتان «لیندنا- انور من» میگوید: «اگر

را بپذیرند، ولی بعینده من اگر روزی جنگی در گیر شد، زنان بیش از گذشته در آن دخالت خواهند داشت، و سپسیاری از پستهای سمه و حساس در اختیار آنها خواهد بود. دور نگاهداشت زنان از میدان

جنگ، دیگر افسانه ای بیش نیست. در طول مدت خدمت سربازی بما آموخته اند که چگونه در خطوط اول جبهه بجنگی، و از کشور خود دفاع کنند، و بطور یقین بدانند

یکی از خلبانان زن، که برای آموختن نظایر و خدمت در خط اول جبهه، برگردیده شده است «کارین- کوت» ۱۹ ساله است او آزو دارد مأمور پرواز هوابیمای جنگی ۸۲ شود، و با گروهی بکار پردازد که جان بر کف، هر لحظه آماده پرواز و عملیات محاره العقول هستند. خود اور این ساره میگوید: «در تمام مدت عمرم، هرجه خواستام بدست اور دمام جز آزادی مطلق، و

لطفاً ورق بزینید

خود زنان سرباز چه میگویند؟

انجع تا حال خواندید نظر بر نامیریزان

ارتقش آمریکا بود. حالا بینیم خود زنان

اموال و هرسال با بید مبارزه کنید



در کمد آویزان کنید
یاد ر چمدان لا بلای لباس بگذارید



نگزالوت

ضد بید مؤثر خوشبو

نگزالوت انواع لباسها، پارچه ها و همچنین بوست
و خود را از بید زدگی محفوظ نگاه میدارد

Nexa-Lotte®

MOTH KILLER HIGHLY
FRAGRANT EFFECTIVE

بکاربردن نگزالوت خیلی آسان است

نگزالوت در فروشگاه های معتبر و داروخانه هادر دسترس شماست

خیاطی راحت با

simplified sewing!

SIGMA
2000

زیگما ۲۰۰۰

نمايندگان تهران

فروشگاه اعتماد
قلهک خیابان دولت چهارراه فنا
دروس اول قيطريه تلفن ۲۴۶۰۵۹

فروشگاه کاظمی
مجیدیه - ۱۶ متری اول روپروری
منبع آب تلفن ۷۲۳۲۲۲

فروشگاه تبریزیان :
خیابان خواجه نظام الملک شماری
تلفن - ۸۴۵۸۴۱

فروشگاه سپاسیان :
خیابان بابائیان ۱۳ متری حاجیان
تلفن ۹۶۹۰۵۵۰ - ۹۶۰۳۲۰

فروشگاه فائز :
خیابان شهردار - صای شرقی
چهارراه اقبال تلفن ۳۴۵۶۸۵

نمايندگان شهرستانها

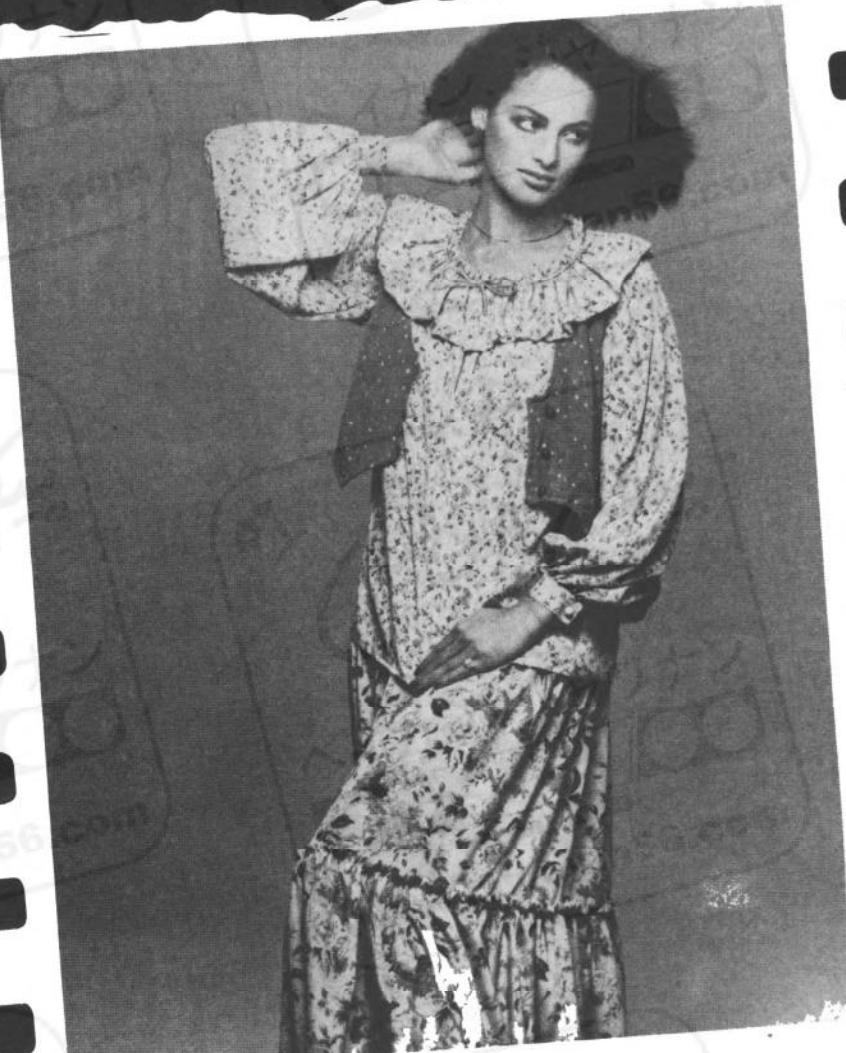
مشهد فروشگاه شعله
خیابان ستاباد جنب شهرداری
ناحیه ۱ تلفن ۳۱۹۵۷

تبریز : فروشگاه شفیعی
خیابان شهردار شالی تلفن ۵۱۴۹۴

شهریار : فروشگاه بزرگ شهریار
خیابان فرج

اصفهان : فروشگاه بهنام
بازار تلفن ۲۲۳۵۰

بهشهر - غلامعلی طهماسبی
خیابان پهلوی - فروشگاه مسیح



زیگما ۲۰۰۰

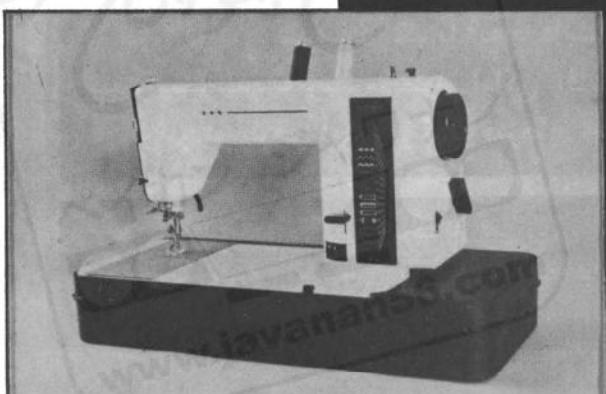
تنها ماشین اتوماتیک دوخت جهان است که با بیهوهکیری از مدرن ترین
تجهیزات فنی سهولت در دوخت را بارگفatan آورده است .

زیگما از فولاد گرافیت ساخته شده بنابراین نیاز به روغنکاری ندارد .

زیگما مجهز به سیستم ماکوی یک پارچه که هیچوقت نخ گیر نمیکند .

زیگما با موتور دو سرعته، با دور و قدرت متفاوت برای کارهای ضخیم و نازک

زیگما مجهز به دستگاه بخ کن اتوماتیک



نماینده انحصاری — شرکت آدلر ایران تلفن ۷۶۲۹۴۴ - ۷۵۷۹۶۲

نمایشگاه — خیابان شاهرضا — اول فرست نمایشگاه آدلر تلفن ۸۲۳۹۶۳

تعلیم ماساژ زیبائی ۶۶۴۹۹

می‌پرسم: «در حالیکه خالق یک ترانه و آهنگ ثمرة نلاش شاعر و آهنگساز است، چرا پیشترین نفع را خوانده می‌برد و باصلح سر شاعر و آهنگساز بی‌کلام می‌داند؟» می‌گوید: «یک ترانه و آهنگ چنیده احسان هستندی است که برای موجود اوردن آن مدتی می‌کنند و حتمتی کشند، ولی بقول شما فقط خواندن که با کمترین زحمت می‌آید و آن را میخواهد سود می‌برد، و خوب، این یک مقدار بدليل آن است که تواند موسیقی در کشور ما متأسفانه ضابطه درستی ندارد، ولی از جنیه مادی که بگذردیم و من نمیخواهم روی آن زیاد صحبت کنم، جنبه معنوی قصه است که مردم نمی‌دانند مثلاً فلان آهنگ که گل کرد و آنها را تخت تائیر قرار داده متعلق به کدام آهنگساز است و در اینجا هم خوانده مورود تحسین و تشوق فرار می‌گرد و شاعر و آهنگساز بی‌نیسبت می‌مانند و در این مورد بیشتر جای تأسف است.

صادق

نحوی کی می‌گوید: متأسفانه رادبو تلویزیون تولید موسیقی ندارد و آهنگهای روز که از رادبو تلویزیون پخش می‌گردد، توسط کمپانی‌ها تولید و ارائه می‌شود و طبعاً صاحبان کمپانی‌ها که دلنشان فعالیت برای جیب خودشان می‌پسند، نه فرهنگ موسیقی سملکت... اینست که موسیقی روز بروز به این‌حال نزدیکتر می‌شود.

البته در بین صاحبان کمپانی‌ها کسی دو نفر هستند که گاه برای ارائه آثار موسیقی پردازش نیز سرمایه‌گذاری می‌کنند ولی البته این اندازه کافی نیست و بقول معروف یا یک کل بهار نمی‌شود.

* ویگن بادست پر به ایران
برمیگردد

«ایین» بعد از جدا شدن از فرزان و قطع همکاری با امیر جاهد و دجال، تاکنون همچنان‌نهادی را برای بازی در فیلم قبول نکرده است. خودش می‌گوید: «هیچ‌کدام از نقش‌هایی که به من پیشنهاد شده بسیار و جالب و تازه نبودند و من ترجیح میدهم صیر کنم تا کار خوبی بمن پیشنهاد شود. آخرین فیلمی که آیین بنافق فرزان در آن بازی داشت بیو گندم بود که چندی قبل روی اکران آمد.

از آیین در مورد پدرش ویگن و خواهرش زاکلین که در آمریکا بسر شنیده بود، می‌گوید: «صحبت‌هایی شده که بدرم و بیگن مجدداً به ایران برگرد و در صورت بازگشت برنامهای تازه‌ای نیز اجرای خواهد کرد.»

در مورد زاکلین می‌گوید: «زاکلین یک دوره تخصصی زبانی را در آمریکا گذرانده و ماه آینده به تهران می‌آید. او در اینجا بعنوان «گریپر» مشغول کار خواهد شد.» می‌پرسیم: «بایان ترتیب آرایش چهره تو در فیلم‌ها دگر گونه ماندنی شد؟» می‌گوید: «بله، چه کسی بهتر از زاکلین!»

ایین می‌گفاید: «خوشحال که سینمای فارسی کم بچرخ شدید یکی دو ساله اخیر را پیشتر می‌گذارد و وضع بهتری پیدا می‌کند و از حالت رکود بدر می‌آید. باین ترتیب من هم در انتظارم که چه موضع خون تازه‌ای در رگ سینمای فارسی جاری خواهد شد.»

ویگن

باقیه از صفحه ۳۳

دارد درخشش چشمگیری در بین آهنگسازان پیدا کرده و آهنگهایش با موقعیتی فراوان روپرتو شده‌اند، تا آنکه همگی در لیست آهنگهای روز فرار گرفته‌اند. نوجویی با آهنگ «سرسپرده» که ستار آن را خواند و اینطور شروع می‌شود: «یه روز می‌دونم بسیخبر سرده از راه میرسی دلخسته از بسیاد شب با صبح فردا میرسی کار آهنگسازی را بطور جدی شروع کرد و در آغاز کار اترش مورد تحسین دوستان از موسیقی قرار گرفت و بعنوان آهنگسازی «نونگرا» معرفی شد.

از بین سایر آهنگهای نوجویی می‌توان «حافظه» با صدای ستار، وقیه که من عاشق می‌شم» با صدای ابی، «حروف بزن» با صدای مازیار، «روعدخونه‌ها» با صدای رامش و «بزن تار» با صدای هایده را نام برد و آخرین آهنگش بعنوان «عزیز رفته» نیز که توسط مهستی اجرا شد، می‌کی از بهترین کارهای صادق نوجویی است. این آهنگساز، آهنگ جدیدی نیز با «تم» بسیار جالب برای حسیرا ساخته که بزودی ضبط و اجراء خواهد شد.

صادق نوجویی لیسانس مدیریت صنعتی از دانشکده علوم ارتباطات است و بزودی برای ادامه تحصیل و اخذ دکترا در این رشته راضی آمریکا می‌شود.

خدوش در پاسخ این پرسش که چرا با

موسیقی که در زمینه آهنگسازی کسب کردهای میخواهی برای ادامه تحصیل در رشته دیگر به خارج بروی و اصولاً چرا رشته موسیقی را انتخاب نکردی، می‌گوید:

- من موسیقی را خیلی دوست از روی دوست ندارم از طریق موسیقی و آهنگسازی امراز معاش کنم، بهتر بگویم دلم نمیخواهیم در آن صورت گاه مجبور خواهند شد باخاطر نیاز مادی آهنگ سازی و این درست نیست که یک هرمند باختر نیازهای مادی کاری را انجام دهد که به ذوق و احساس بستگی دارد. واضح تر بگویم قشنگکتر است یک آهنگ ساز تنها وقتی که احسان می‌کند می‌خواهد اثری را خلق کند، آهنگ بسازد.

در جواب این سوال که چرا با وجود اینکه

آهنگهایات اکثراً مادرن هستند ولی همگی تم ایرانی دارند، می‌گوید:

- من موسیقی ایرانی را بیشتر حس و لمس می‌کنم چرا که این موسیقی هم برای من و هم برای مردم مأнос و آشناست. بهمین دلیل وقتی که در زمینه موسیقی ایرانی کار می‌کنم موقتاً مستم. من با اینکه در زمینه موسیقی مدرن کار می‌کنم و «بیوف گمکش» با صدای ستار و «روعدخونه‌ها» با صدای رامش از این دست بحساب می‌آید، ولی بیشتر در مایه‌های موسیقی ایرانی کار می‌کنم چرا که به این ترتیب کارم ادامه بهتری خواهد داشت و آهنگهایم را نهادنی نه خواهد شد.

صادق نوجویی چنین ادامه میدهد:

- من اگر طریق موسیقی ایرانی گرایش بپدا کردم مدعی خدمت به موسیقی ایرانی نیست چون موسیقی ایرانی احتیاجی به خدمت من و دیگران ندارد. میخواهم بگویم این من هستم که از موسیقی ایرانی برای پیشرفت کارم استفاده می‌کنم و در واقع موسیقی ایرانی تکیه‌گاه من است برای گام نهادن به جلو.

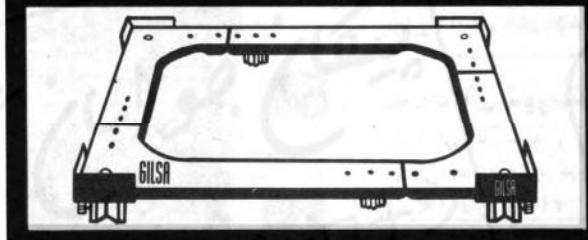
گیلزا کارها را آسان کرده است



یک محصول جدید و بین‌المللی معروف در دنیا

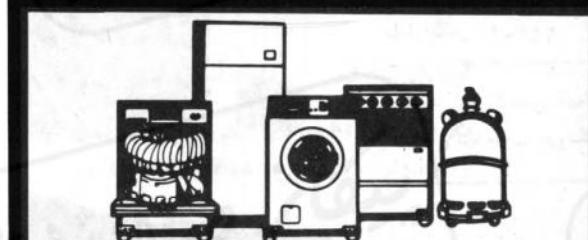
GILSA

پایه‌های متحرک چرخدار در شش اندازه مختلف



جابجاکردن لوازم خانگی منزل را آسان کرده و زحمت شما را کم می‌کند.

برای تمیز کردن زیر و پشت یخچال - فریزر - اjac گاز - لباسشوئی - طرفشوئی



از فلز گالوانیزه شده ضدزنگ با ابعاد قابل تغییر، رنگ شده با رنگ مخصوص ایاکی، قابل دوران از هر طرف با ترمز و کمک فنرهای قوى

نماینده اتحادیه در ایران - شرکت بازرگانی رهآورد شاهرها : پیج شمران ، ساختمان ۷۰۴ صندوق پستی ۱۵۰۰ / ۱۳۰۰ تلفن : ۷۶۴۸۷۸ - ۷۶۱۲۰۰

زنان آمریکا به...

حالا با پرواز در هواپیمای ۸۲، و با بخطر اندختن جانم، احساس می کنم که آزادم و مالک زندگی خود هستم و آن هر طور که می خواهم بکار می گیرم. من به وطن عشق ۸۴۹۳۶۴

بیشتری از خودنشان میدهنند و نیز مسئولیت بیشتری احساس می کنند.

بیشتر زنان سریاز اعتقاد دارند که به هر حال با همقطاران مرد خود، برابر نیستند. «در میان همقطاران حتی با یک نفر هم روبرو شدم که واقعاً بخواهد به میدان نوان روز مری»، نانسی می گوید: «من هم اصراری ندارم که برای انجام خدمت برای مردان کار ساده‌تر باشد، در حالیکه ما زنان این ادعای نیز که از حضور تجربه شغلی به نفع نداشتم، نیز نداشتم. سریز است.»

«کشتن ندارم، و جون ذن هستم، نیز نوانه ر روی دریا انجام وظیفه کنم، احساس می کنم که به نیروی دریائی تعلق ندارم، و جوشکاری در نیروی دریائی است. می گوید: «وقتی متوجه میشوم که راهی به سریز است.»

«می گویند: «من با همقطاران می گویم: «مساله این نیست که، از عهده انجام وظیفه در جیمه برخی ائمه، بلکه شرکت در نیرو، از نظر روانی برای یک زن، ضریبای روحی است: ضریبای که فکر می کنم تحلیل از عهده پسیواری از همچنان من خارج است.»

ستوان گاترین - کریم می گوید: «من با کمال شهامت می گوییم که از نظر بدنی قادر نیستم کارهای را که یک سرباز مرد می تواند براحتی انجام دهد، بعد از پیروزی، حملی یک اسلحه «ام - ۱۶»، رساندن آن به مقصد و استقرارش در محل مناسب، از جمله کارهای نیست که من از انجامش عاجزم»

بسیاری از زنانی که در دیگر قسمت‌های ارتش نیز بخدمت می باشند، از نظر بدنی را به میدان نبرد بفرستند. بلکه هدف اصلی ازشند که اجرای سیاست قبول سربازان زن در قسمت‌های مختلف ارتش، به معنی آن نیست که هنگام وقوع جنگ هم آنها را به اینها بمانند، در کمال صراحت اظهار میدارند که اگر روزی بخواهند آنها را همکاران و همقطاران مذکوران، برای دفاع از مملکت، چه سختی‌هایی را باید بجان

خط اول میدانند، و یا کار روی دریا و هدایت هواپیما در پهنه آسمان، و روبرو شدن با هواپیماهای دشمن نیز، از روی سریز می‌باشد. همه سربازان زن نیست. مثلاً سربازان مؤنث که در نیروی دریائی مشغول بکار هستند، و هدایت سخت چون مردان کار می کنند، پهیچه‌وجه حاضر نیستند به میدان نبرد قدم یکدaraند، و آنها را اموختاند، در آن جهت آتش و دود، به مرحله عمل در آورند.

آنها معتقدند که اجرای سیاست قبول سربازان زن در قسمت‌های مختلف ارتش، به سریز از آن دفاع کنند؟

ستوان یکم «بیلی - مک سانوس» که با جنگ کوچک - فرستاد: «برای اجرای عدالت، با ما هم باید رفتاری مشابه انجام با سربازان مرد دارند، داشته باشد، چون ما هم بداناده آنها داریم. چرا نمی خواهند تخصیص مشابه آنها داریم. می خواهند قبول کنند که این مملکت، مال ما هم هست.

و ما هم حق داریم از آن دفاع کنیم؟»

بسیاری از زنان گفتند: «مک سانوس» که با خلبان را مهده دارد، می گوید:

«مقامات ارشی، همیشه با خدمت پرسنل از خط اول جیمه موافق کردند.

بنابراین چرا باشد از اعزام زنان سرباز به میدان جنگ مخالفت داشته باشند؟ ما زنان هم اگر آموزش کامل داشته باشیم، همه کار از دستمنان برمی‌آید.»

سربازیم، اما به جیمه نمی‌روم!

بسیاری از فرماندهان ارتش آمریکا، وجود سربازان زن را در گروه خود، گران‌بهایی که میدانند که تازه موقق به کشفش گردیده‌اند، و معتقدند که همکاری با آنها ساده‌تر و ثمره کار، بیشتر و موقفت‌آمیزتر است، زیرا خانه‌ها بیشتر به جزئیات اهمیت میدهند، و در انجام دستورات دقیق عمل

او ادامه میدهد: گو ایسته که کود سینما گردانیدنیم من که اصولاً که کار هست نشاد و من همان سایی یکی دو فیلم را بازی کردم ولی بهر حال از آنجا که من خودم را به سینمای فارسی و ایسته میدانم نمی‌توانستم بی تفاوت بسیار و هر گاه احساس می‌کردم عده‌ای از همکاران من که چه گروه فی و چه گروه بازیگران بیکار مانده‌اند غمگین و نگران می‌شدم.

به آینین می‌گویند این روزها چه می‌بینی و چگونه خود را سرگرم نگاه میداری می‌گوید: از فرستی که بیش از مده مطالعه می‌کنم و بزودی یکی دو هفته‌ای نیز برای استراحت راهی شمال می‌شوم.

آموزشگاه آرایش شایان

همه روزه آر » می‌صیغت ۶ عمر برای علاقمندان به فن آرایش و مکانیزم درون نام نویس می‌گذشت. زیباترین آرایش هو، اخترین مدکوب و توالت عروس در مدت کوتاه با تکمیل ۸۴۹۳۶۴

بixernd! بیشتری از خودنشان میدهنند و نیز مسئولیت بیشتری احساس می کنند.

بیشتر زنان سریاز اعتقاد دارند که به هر حال با همقطاران مرد خود، برابر نیستند.

بعض اصراری ندارند که برای انجام خدمت

برای مردان کار ساده‌تر باشیست، ولی با همانند در ساحل نیز

با همقطاران مذکور هستگ و برایم «

یکی - ملوی ۱۹ ساله» که شغل او

جوشکاری در نیروی دریائی است. می گوید: «وقتی متوجه میشوم که راهی به

کشتن ندارم، و جون ذن هستم، نیز نوانه

روی دریا انجام وظیفه کنم، احساس

می کنم که به نیروی دریائی تعلق ندارم، و بیوهده عمراً را که دارم

از روی رفتن به جیمه، و انجام وظیفه در

خط اول میدانند، و یا کار روی دریا و هدایت هواپیما در پهنه آسمان، و روبرو شدن با هواپیماهای دشمن نیز، از روی موئی است.

«جنگ فرستاده» (اف - ۱۵) است. دونا

بعنوان سرپرست گروه، «جاپر» مسئول نگاهداری و کنترل دستگاه‌های مختلف.

سوخت گیری، و فرود و پرواز هوایمه‌ها

همه سربازان زن نیست. مثلاً سربازان مؤنث که در نیروی دریائی مشغول بکار هستند،

در روابط سخت چون مردان کار می کنند،

بهیچه‌وجه حاضر نیستند به میدان نبرد قدم یکدaraند، و آنها را اموختاند،

چون ما هم بداناده آنها داریم. چرا نمی خواهند

قول کنند که این مملکت، مال ما هم هست.

زنان را نیز به میدان جنگ فرستاد: «برای اجرای عدالت، با ما هم باید رفتاری مشابه انجام با سربازان مرد دارند، داشته باشد،

چون ما هم بداناده آنها داریم. چرا نمی خواهند

و ما هم حق داریم از آن دفاع کنیم؟»

بسیاری از زنان «بیلی - مک سانوس» که با

چون را مهده دارد، می گوید:

«مقامات ارشی، همیشه با خدمت

پرسنل از خط اول جیمه موافق کردند.

بنابراین چرا باشد از اعزام زنان سرباز به

میدان جنگ مخالفت داشته باشند؟ ما زنان هم اگر آموزش کامل داشته باشیم، همه کار

از دستمنان برمی‌آید.»



شرکت کردانس

مبلمان سیک اسپیانیای را برای اولین بار در ایران تحت نظر گروه متخصصین خارجی با طرحهای اوریینال تولید کرده است.

شرکت کردانس آماده است که سفارشات مربوط به کارهای جویی ساختمانهای اداری و مسکونی را در اسراع و وقت انجام داده، تحويل نماید.

تلفن شرکت کردانس: ۰۶۲۹۰۷۸ - ۰۶۲۹۳۴۹
آدرس نمایشگاه: بخارست کوچه دوم شماره ۳

تلفن نمایشگاه: ۰۶۲۳۴۲۱

تسخیرکننده می‌باشند

در سراسر جهان برای آفرینش

شکوه و زیبائی

پرده استثنایی

روز برای زندگی مدرن امروز با

طرحها و رنگها همراه

هر کوکاراپون

از تیفه‌های افقی الوان بالای

های طرب طبیعی و متنوعی

که بیکدیگر تابیده شده‌اند،

ساخته شده و باندازه و مدل

دلخواه شما توسط متخصصین

کارآزموده در محل مورد نظر

نصب می‌گردند.

مکالمه مکالئوم از آمریکا

با یک دنیا زیبائی و شکوه

مرکز پخش: شرکت مکالئوم

خیابان شاه ساختمان آلمونیوم

تلفن‌های ۰۸-۳۲۱۱۷۴ و

نمایندگان مکالئوم در تهران

و شهرستانها

شرکت مکالئوم برای تمامی

محصولات خود بکله موسات

تزریقیاتی در تهران و شهرستانها

نمایندگی میدهد.

برای دریافت لیست کالاهای و

شرابیت پدیرش نمایندگی سا

شرکت مکالئوم تعاس حاصل

نمایندگی.



است؟ با یک دختر ایرانی سیلی بزنده به صورت مادرش؟
به هر حال، آن همیستگی خانوادگی که ما
خشخته در ایران داریم، در آمریکا نیست.
گاهی واقعاً به کوچکترین بهانه‌ای، دختر
سالمندان را از خانه بیرون می‌کنند.
جث شرق و غرب همه بروی چهار راه
سالمندان را از خانه بیرون می‌کنند. خود من
در روزانه‌ای امریکا خواندم که دختر
سالمندی را پدر و مادر بودند تابت کرد که به

اصطلاح «در غرب خبری نیست!» دخترها
از «رسانا» می‌پرسیدند: «حالا راستی
سیاهپوشتاهای امریکا واقعه‌ای
می‌کشند؟» رکسانا گفت: «بلی، دزدی
شغل و حرفاًی نیو که چند طرفدار پروپا
قرص نداشته باشد. دختری که سیاهی داشت
است و در یک هد به کودکان روتاسی درس
میدهد، از سقدس حرفه معلمی، دفاع
جانانه‌ای کرد و گفت: «دل می‌خواهد تا
آخر عمر به چشمها مردم درس بدhem!»
دختر دیگر سیاهپوشت‌ها دست به این
چواهر! باشد. رشته‌های دیگر نیز
طرفدارهای پرشوری داشتند. «سوسن
کامپیا» می‌گفت: «من دوست دارم در
رشته ادبیات فارسی، به تحصیلات خودم
ادامه بدهم، چون به شعر و ادبیات علاقه
زیادی دارم. بعد از این تحصیلات دانشگاهی
نیز دلم می‌خواهد به تدریس ادبیات
پردازم.»

«الله نوروز ناصری» می‌گفت: «دل
می‌خواهد بعد از این دوره دیرستان در رشته
کتابداری، به تحصیلات عالی پردازم. چون
یک جامعه هنگامی پیشرفت می‌کند که افراد
آن ایک فرهنگ غنی و شعور اجتماعی
برخوردار باشند و به نظر من، تنها کتاب
میتواند این فرهنگ و شعور را به انسان
بپخشند...»

«گیتی- بنی‌احمد» دختر آبادانی
می‌گفت: «می‌خواهم در آینده یک پزشک
پژوهشی و چون قبول شدن در سنکور
دانشکده‌ای پژوهشی ایران، خیلی دشوار
است، به ناجار به آمریکا خواهم رفت.»

«سوسن- عظیمی مقیدی» دختری از
خرم‌شهر می‌خواست که در آینده در رشته
بازار گلگایی، به تحصیلات عالی پردازد. دیگر
رشته‌های مورد علاقه دخترها، خیلی متنوع
بود: «مهندس کمپیوتر، مدیریت، مدیریت
داخلی، دکوساییون، اقتصاد، مدیریت
بین‌المللی، علوم سیاسی، زیست‌شناسی،
زمین‌شناسی، معمایی، پزشکی،
جامعه‌شناسی، زبانهای خارجه و مترجمی،
زبان شناسی، دندان پزشکی، مدیریت هتل،
کارگردانی سینما و تئاتر و...»

آدمی، وقتی لحن محکم و استوار دخترها
را به هنگامی که از نشنهای آینده خود
سخن می‌گویند، می‌شود، یعنی حاصل می‌کند
که ایران ده سال آینده، شاهد نسلی تحصیل
کرده و دوشنک از زنان، جوان، ایران، خواهد
بود که سیر زندگی خود را به اراده خوبی
برگزیده‌اند و بیشک با همان اراده استوار،
ایران بهتری نیز خواهد ساخت و
خانواده‌های استوارت.

کتاب، سینما، تلویزیون....
هر سال بر تعداد دخترانی که از هنر و
ادبیات و سینما و تئاتر و کتاب، با هیأت زوری
بحث می‌کنند، افزوده می‌شود، مخصوصاً در
موردن کتاب، به نظر می‌آید که دختران
نوجوان، حتی بیشتر از سران همسن و سال
خود مطالعه می‌کنند و همتر از همه اینست
که دیگر به رمانهای خیلی رمانیک که تا
همین چند سال پیش منبع اصلی مطالعه
دختران جوان بود، علاقه ندارند، بلکه بیشتر
کتابهای جدی را می‌پسندند. به نام چند
کتاب اشاره کنیم:
لیلیه تیغ (از سامرست موام) آقای رئیس
جمهور (استوریس) کارخانه مطلق‌سازی

لطفاً ورق بزنید

زنان آمریکا به یاری ارتقیش شتافتند

از همکارانم کمک می‌گیرم، ولی در جیمه
جنگ هر کس بقدر نجات جان خودش
است.»

سپیدپوست سرمایه‌دار، در «مانهاتن»
عمارات هفت طبقه دارد و فقط پول گوشتش
که سکش می‌خوازد، هر روز بیست دلار است.
اما خودش توی هلفدونی پر از موش زندگی
می‌کند و احیاناً بیکار هم هست! بحث شرق
و غرب، گفتگو را به تکلیف زندگی
ماشیپی کشانید که آدمها را باهم بسیار
ساخته است. یکی از دخترها، با هوشمندی
تحسین انگیزی مثال جالی از این بیگانگی
زد. او گفت: «حالا در شهرهای بزرگ، مادر
آیاران تیک زندگی می‌کنند و فاصله‌مان با
همسایه‌مان، یک دیوار نازک بیشتر نیست.
اما نه اسم همسایه‌مان را میدانیم و نه باهم
معاشتری داریم. در واقع ما بظاهر بیکدیگر
نژدیک شده‌ایم، اما فاصله‌مان با دیگر انسانها
بیشتر شده است!...»

از دخترها پرسیده شد: «برای آینده‌تان،
چه نوشته‌های دارید؟ در گدام رشته
تیغه را بخواهد بود!»

پهراج فرماندهان ارتشی آمریکا برای
عقیده‌مند که وجود زنان برای ارتش آمریکا
یک سرمایه گرانیهاست، خواه از این سرمایه
در خطوط اول جیمه استفاده شود خواهد
بیش جیمه. بالاخره هنگام جنگ علاوه
بر کشیدن سانه و هدف گرفتن دشمن،
کارهای دیگری هم هست که تنها از عهده
سربازان زن بر می‌آید و بس.»

ویتو کرم موب

بهداشتی ترین راه
برای ازین بدن
موهای ناخواسته.

ویتو بهترین است

برای بطری کردن موهای زائد بدن

تلفن مرکز پخش: ۰۶۳۶۷۵-۰۶۴۰

Dr. A.P





شامبون
کتس

حراج بزرگ میس ماری

استثنای تراز همیشه زنانه و مردانه

فقط ۱۰ روز

شروع شد

میس ماری نامی آشنابرای شیک پوشان

شهرضا کاخ شمالی کوچه احمدی پلاک ۳ تلفن ۶۶۹۳۱۹

از نویسنده‌گان ایرانی، از نسل قدیمی، به نظر می‌رسد که تنها «صادق هدایت» است که آثارش، هنوز هم در میان دختران نوجوان خوانندگان پوششی دارد. در میان معاصران بیشتر رمان «سو و شون» اثر گرانقدر خانم دکتر سیمین، «دانشور» بیشتر از همه کتابهای دیگر مورد توجه دختران نوجوان قرار گرفته و تصادفی نیست که این کتاب، هر چند ها یکبار تجدید چاپ می‌شود.

دختران نوجوان امروزی، چه فیلمهای را می‌بینند؟ پاسخی که

دخترها به این سوال هایات روی دادند، باز این واقعیت دلگرم کننده را به

ائمه می‌ساند که این نسل از دختران

نوجوان ایران، از آن عالم خلی رسانیک و

سوزناک خواهر بزرگ‌هایشان بروند

و توجه زیادی به مسائل اجتماعی و سیاسی دارند. نام چند فیلم را که دخترها به عنوان

«بهترین‌ها» انتخاب کردند بینویسیم:

جنگ و صلح - گوزبشت نتردام - طبیعت

بیجان - تنسکیر - جولیا - دیوانهای از قفس

پرید - کشها و لبخندها - راز کیهان -

شاهزاده و گدا - راکی - ویلن زن روی بام -

لامی لایت - غربیه و مه - میواهم زنده بمانم -

آواز و مش - زاندارک و

هیین نام فیلمهای انتخابی دخترها نشان

میدهد که برای آنان سینما دیگر تنها یک

و سیله سرگرمی نیست. شنیدنی است که

(کارل چاپک) - قلمه حیوانات (جورج ارول) -

زنده‌گی، جنگ، و دیگر هیچ (اوریانا

فالاچ) - وداع با اسلحه (همینگوی) - کله

عمو نم (هاریت بیچر استو) - موشها و آدمها

(انتاین بک) - میمون برنه - زوربای یونانی

(کازانتس اکیس) اویور تویست (جارلز دیکنز)

و

چهره دختر ایرانی

زندگی، جنگ، و دیگر هیچ (اوریانا

فالاچ) - وداع با اسلحه (همینگوی) - کله

عمو نم (هاریت بیچر استو) - موشها و آدمها

(انتاین بک) - میمون برنه - زوربای یونانی

(کازانتس اکیس) اویور تویست (جارلز دیکنز)

و

فروشگاه بزرگ شعله

جدیدترین لوستر و چراغ سقفی از
اروپا زیباترین آثینه و شمعدان عروس -

اجناس کادوئی سرویس چینی
خیابان پهلوی سهراه آریامهر تلفن ۸۹۴۳۲۱

حشره‌کش بسیار قوی
با فرمول جدید
مؤثر - خوشبو

افکن



هیچ حشره‌ای در مقابل افکن مقاومت نمی‌کند



گرم بب کا پوست را خیلی روشن و شفاف میکند دارو خانه های کشور

مختلف پارک پرداختند. دخترها ناهار را میهمان متولان پارک بودند و بعد از ظهر روی دریاچه قایقرانی کردند و در یکسال دیگر ترن هوائی و قطار زمینی نیز در «لونابارک» تا آنجا که می توانستند، بازی و شیطنت کردند. ساعت شش بعدازظهر در حالکه همه متناسب بودند و با حسرت بهم می گفتند «قدر خوب بود ولی چه زود گذشت» به تهران برگشتند. اولین روز اردیه تمام شد ولی خاطره هر لحظه از آن روز که سرشار از محبت و صفا و دوستی بود، برای همیشه در دل دختران فیضالیست خواهد ماند. خاطره روزی که ظاهرآ باخنده و بقیه در صفحه ۱۲۴

خرم» اولین لونابارک زمستانی در دنیاست است. پارک ۳/۵ میلیون درخت دارد و تا آنجا نصب خواهد شد. این قطعه دور پارک خواهد گشت. ترن هوائی را که سفارش خرید و حمل آن داده شده است، در تنها جای دیگری که می تواند بینپندید «دینی لن» آمریکا است. بعد از این توضیحات و ذکر این مطلب که قرار است در تمام شهرهای ایران نظیر چنین پارکی ساخته بشود و در حال حاضر «دنیای خرم» رامسر افتتاح شده و مورد استفاده قرار گرفته است، بجهة‌ها به دیدن قسمتهای

قسمتهای مختلف آن بوده‌اند و تا چهار سال دیگر کارهای ساختمانی و نصب دستگاهها بکلی تمام نیستند و «دنیای خرم» یکی از بزرگترین مراکز تفریحی دنیا خواهد شد. پارک شامل دو دریاچه به مساحت ۱۵ هزار متر و ۱۰۰ هزار متر مکعب، آب هتل، آتش شانی، تعمیرگاه، باشگاه اجتماعی، سالن شوهای بین‌المللی، سالن کنفرانس، کلوب قایقرانی، رستوران، کتابخانه، نایست کلاب، نانوایی، شیرینی‌بیزی، تئاتر، سینما، سوپر ۸، سلفرسرویس، سالن مرسوی، پارکینگ و لونابارک تابستانی و زمستانی است، ضمناً لونابارک زمستانی «دنیای

عاشقانه یا فیلم‌های پسر از زد خورد و آدمکشی ترجیح میدهد.

خلاصه کنیم: مساوا نسلی از دختران نوجوان ایران روبرو هستیم که پیش از هر چیز می‌خواهد آزاد و مستقل زندگی کند، روی پای خودش بسیسته، و به همراه نیز نمی‌پنیرد که او را به حاشیه جامعه ببراند. این نسل نه تنها برای خود، بلکه برای ایران فردا نیز، نشمنهای دارد که شاید باب طبع به اصطلاح بزرگترها بباشد اما با منطق تحول تاریخ سازگار است. دست کم گرفتن این نسل، دست کم گرفتن فردای ایران است! در اردوی فینالیست‌ها

اردوی فینالیست‌ها «مسابقه انتخاب دختر شایسته ایران» از پانزده روز پیش شروع شد و در اولین روز دخترها دسته جمیعی به «دنیای خرم» فرستد و روزی براز خنده و شادی و شیطنت داشتند: شیطنهایی که در خور سن و سالشان است. روز سخنی، بجههای به مؤسسه کمیان آمدند و از اینجا طرف پارک «خرم» حرکت کردند. بعداز انتخاب شدن به مقام فینالیست این دومین بار بود که آنها هم‌دیگر را می‌دیدند، ولی رقابت‌شان نسبت بهم جان دوستانه و صمیمانه بود که انگار سالهای است آشنا یکدیگرند در همان روز اول، شماره تلفن ها بین آنها روبدل و فقره‌های دوستانه گذاشته شده بود. پدر دوستی خیلی رود در دلها رشته‌های دو دن و مسلم است که این محبت و دوستی همیشه محکم می‌ماند.

در طول راه بجهه‌ها سر بر سر هم می‌گذاشتند و «فرشته دشت کیان» فینالیست شیرازی ما که روز پیش با آن حالت معمومانه و چشم‌های نماسک، دلش هوای منادرش و فضای باز و خیابانهای پردرخت شیراز را گرفتند بود، با آن لهجه قشگ و کشدارش جوگ تعریف میکرد، و «الله یا روز ناصری» فینالیست تهرانی که صدای خوبی دارد، برای بجهه‌ها او آواز می‌خواند، و بقول خودشان سرnamه «ترانه‌های در خواستی» اجرا شد.

در «دنیای خرم» آقای مهندس «شیفی» مدیر فنی پارک، به دخترها خوشامد گفت و درباره پارک توضیحاتی داد، از جمله اینکه: «دنیای خرم» در زمینی به مساحت یک میلیون و پانصد هزار متر بنا شده و از ۱۸ سال پیش مشغول ساختن

اسپری کانیون

تو خونه ات داشته باش....



۱- کلها و کلدانهار امر طوب و شاداب نمایند

۲- شیشه هار ابشوئید و تمیز کنید

۳- آینه هار اشفاف و یا کیزه کنید

۴- لباسهار برای احتوآماده کنید

۵- آتمیل خود را برق بیاند از بید

۶- از اسپری کانیون برای حشره کشی نیز استفاده کنید

اسپری کانیون و این همه کار

مرکز پخش: شرکت کیمیا کار. تلفن: ۵۳۳۴۵۴

محل فروش: کلیه فروشگاهها



شاگرد ممتاز



کامبیز باطنی شاگرد ممتاز کلاس سوم دستانه مهستی چالوس با معدل ۳۰



مازنها باید انتظار بیشتری از رنگ مو داشته باشیم

... و فقط به عوض کردن رنگ موها یمان قانع نشویم، جون زیبا و خوش حالت بودن موباندازه خوشنگ بودن آن اهمیت دارد.
رنگ موی جدید ایمدها کرم بعثت مخلوط شدن با اکسیدان کرم،
از خشکی و شکنندگی مو جلوگیری میکند و موها زیبا و خوش حالت میکند.
با ابلیکاتور، رنگ کردن موها سریع آسان و تغییر صورت میگیرد

ایمدها کرم برای شما که شایستگی آنرا دارید
از L'ORÉAL پاریس



شربت شهریار

۱۰ راه لذت بخش برای مقابله با گرما

روزهای داغ تابستان را با شربت
شهریار بامضه طعم متفاوت و خوشمزه
بگذرانید. به شربت شهریار
کمی آب و مقداری خج اضافه
کنید، گوارا ترین شربت
را خواهید داشت
شربت شهریار قوت
فرنگی، لیمو، پرتقال
آلبالو، گلاب
برای روزهای
داغ تابستان



شربت شهریار، محصولی دیگر از شهریار
تهیی شده در کارخانجات شرکت کشت و صنعت حیرفت

دیگران زیان می‌رساند، و چه کاری زیان نمیرساند، باید حدود آزادی، به وسیله «قانون» معین شود. این قانون را چه کسی باید وضع کند؟ بی شک خود مردم، بدین معنی که افراد کشور با استقامت کرده‌هم جمع می‌شوند، یا مابین کانی بر میگذرنند، و سپس با وضع قانون، حدود آزادی افراد و حدود قدرت دولت را معین می‌کنند. بدین ترتیب، در حکومت دمکراتی، هم وظیفه مردم معین است و هم رز قدرت حکومت.

ازادیهای هست که وجود آنها لازمه حکومت دمکراسی است، یعنی هیچ حکومت دمکراتیک نمیتواند این ازادیها را از افراد سلب کند، زیرا در صورت سلب این حقوق از مردم، مردم که صاحب اختیار حقیقی کشور و زمامدار واقعی هستند، اختیار و اقدام‌شان محدود نمیشود، ور تبعیه نمیتوانند حق مسلم را اجزاء کنند. در حکومت دمکراسی، زمامداران نهادنیه مردمندند، قدرت حکومت ناشی از ملت است، و نتابرانیه همانطور که وکیل نمیتواند اقدام موکل خود را محدود کند، زمامداران نیز نمیتوانند به حدود این ازادیها تعامل کنند. ازادیهای مذکور این است که همه بتوانند از حداقل و میبله مشاعر بهره‌مند شوند، همه بتوانند و موفق باشند که کار کنند و مزد مناسب با کار خود به دست آورند، مردم در هر شهری که بخواهد اقامت کنند و هر جا که بخواهد بروند، حکومت نتواند آنان را برخلاف قانون و بسیب توفیق کند، مردم در خانه خود ایمنی داشته باشند، وطمئن باشند که بسیب همچوک وارد خانه آنان نمیشونند... مردم باید در تشکیل احزاب و جمیعت‌ها و انجمنها ازآدی کامل داشته باشند، زیرا در حکومتی که زمامدار واقعی مردم‌مند، نمیتوانند تصور کرد که این مردم حق اجتماع‌نشاده باشند. افراد مملکت باید از ازآدی بیان و آزادی معلومات بهر مدند باشند، یعنی باید بتوانند عقاید و افکار خود را ازآدانه نویسند و منتشر کنند. اینها است حداقل ازادیهای که بی آنها، دمکراسی معحقق نمی‌شود. ازآدی هم مانند برابری، از دمکراسی جدا نشدنی است، زیرا در جایی که ازآدی نباشد، مردم توافقی اظهار نظر درباره حکومت را ندارند و هگامانی که توافقی اظهار نظر نداشته باشند، حکومت متعلق به آنان نیست، و در جایی که حکومت متعلق بر مردم نباشد، دمکراسی نیست. ازآدی چند دیگری نیز دارد: مردم در سایه ازآدی، میتوانند دولت را در حدود قانونی خویش نگیرند، دارند و اجازه دادند که از آن حد تجاوز کند. بمعارف دیگر ازآدی تضمینی است، برای محدود کردن قدرت حکومت...

هر قدر دولتی در جمع کردن افراد نخبه کشور بکوشد، باز هم افرادی در خارج از دولت وجود دارند که در لیاقت و حسن تشخیص، از دولتیان کاردار تنند، یا لااقل در همان سطح اندیشه‌مند. پس باید به اینان مجال داد که نظر خود را در ساره اداره کشور ابراز دارند. این حله عروف قدیمی را نیز تبادل فرماؤش. کرد که: «دولت موکر قدرت است،» و «قدرت گوایش بعدها دارد». از آن گذشتۀ اسرور شاهزاده افراد در ظاهر فهم و در کم اجتماعی، سپاری کم شده، وظیفه حکومت دمکراسی این است که با وسعت دایره تربیت عمومی، باز هم این فاصله را کمتر کند. و آنگاهی، مرد و سوتانی، مصلحت زندگی خود را بهتر از دولتیان تشخیص میدهد، و اگر تواند این مصلحت را به مرحله عمل درآورد، هنگامی که از طرف دولت اقامتی در مسیر منتفعت او صورت گرفت، از آن استقبال میکند. پس این فرض که مردم قدرت را که در راه مصالح انان باگران افراحتند، محدود کنند، فرض محالی است. مردم، در صورت توانایی، فقط قدرتی را محدود میکنند که از دایره مصالح انان خارج شده باشد. مردم اقسام صلحی دولت را، نه تنها غافل نمی‌کنند، بلکه در تعقیت آن نیز میکوشند. در حکومت دمکراسی، قدرت دولت، از قدرت ملت جدا نیست. هر قدر ملت نیزه و نورانی باشد، دولت نیز نیرومند است و نیرومندی ملت با داشتن این اختیار که در صورت لزوم، قدرت دولت را محدود کنند ملازمه دارد. اما عکس قضیه درست نیست، و نیمی از نیرومندان گفت که نیرومندی دولت، نیرومندی ملت است، زیرا اگر نیروی دولة از سده و نظارات افراد خارج شود، استبداد بوجود می‌آید. در کشورهای استبدادی، عکس این است. دولت هنگامی خود را نیرومند می‌نماید که همه اختیارات را از ملت، سلب کرده باشد. هر قرق در ملت ازدات برآید، نیروی مادی و معنوی (و مخصوصاً نیروی معنوی) دولت پیشتر است و به همین سبب، در حکومت دمکراسی، ملت نیرومند است و نیرومندی دولت نیز است... انکاگل، نیروی مردم است...

برهه دختر ایرانی،... پارک «جمشیدیه» که به امر علیا حضرت شهابون، در زمین وسیعی بنا شده است، یکی از زیباترین و خوش آب و هواترین نقاط دیدنی و تفریحی تهران است. تمام زمین باع از سنگهای مستطیلی شکل و یک اندازه مفروش شده است، و مسؤول پارک برای دختران فینالیست توضیح داد که برای کار گذاشتن هر یک از این مستطیل‌های سنگی، نصف روز وقت صرف شده است. پس از مجامعتها، آبنامها همه سنگی است و پوسیله های پلهمای پارک تا دل کوه کشیده شده است و از چشمگاه که بسایر کوههای جو شد، آب تاقست یا تین پارک با صدای خیال انگیزی یا تین می‌آید.

تزمین اطاق عقد
تلفن ۶۴۲۸۸۶

«آتاتول فرانس» نویسنده بزرگ فرانسوی، در باره دمکراسی میگوید: «من بدان سبب دمکراسی را دوست دارم که در آن کشور احساس میکنم که حکومتی هست. در حکومت دمکراسی، حاکم واقعی ملت است، و باید قدرت واقعی نیز در دست مردم باشد، تا هرگاه دولت در جاده صواب افتاد، اورا مدد کند، و هر وقت به خطارفت، اقدارش را بگیرند و به راه راست بازش گردانند، و برای اینکه مردم بتوانند اقتدار دولت را محدود کنند باید «ازادی» داشته باشند... محدود کردن اقتدار دولت براین اساس بنا شده که حکومت کردن، مستلزم کم و بیش فشار است، و بدیهی است که این مقدار هرچه کمتر باشد، بهتر است...»

نویسندگان، نوشته های این سبب میگویند که این مقاله «رسویمیون» - حکومت و سیاست ملندی - کرده است که میگوید:

«کسی که از آزادی خود مرفناظر کند، از مقام آدمیتی، از حقوق، حتی از وظایف پرشریت هم مرفناظر می کند. این کار برخلاف طبیعت انسان است. کسی که اراده آزاد «ندارد، مسؤولیت اخلاقی هم ندارد...»

باری، چنین است، آزادی نه تنها حق انسانی و طبیعی افراد جامعه است، چرا که خداوندان انسان را آزاد آفریده، بلکه یک ضرورت اجتماعی نیز هست. کسی که «اراده از آزاد «ندارد، مسؤولیت اخلاقی» هم ندارد، یعنی موظف نیست که از قوانین و مقررات که خود را نهادنده اند، کنند. چرا که خود یا نهادنده اند واقعی این قوانین و مقررات سهیم نداشته اند. کسی که «اراده آزاد» ندارد، حتی به وظایف اجتماعی خوبی نیز عمل نمیکند. این ترتیب مشارک مردم و یا آنکه مردم به وظایف خود عمل نکند، سیاست دشوار است. مردم نه به زور، بلکه داوطلبانه میباید که از قوانین اطاعت کنند، حتی اگر قانون در واقعی اش، در وضع قوانین سهمی باشدند. کلمات «حق» و «وظیفه»، همیشه لازم و ملزم بپیگیرند. کسی میتواند حقوق انسانی و قانونی خود را بطلید که به وظایف خود نیز عمل کرده باشد. ما حق داریم از دولت بخواهیم که خیابانهای شهر را اسفلات کند، سرای فرزندانمان مردمه داشته بازد، هنگام بیماری و نداری، به باریمان بستاید، اما در عرض حال وظیفه خود را نیز درست به موقع ببرداریم.

از آزادی، پیش از آنکه به ملت سودی برپاسند، به دولت باری میپرساند، چرا که اعتماد ملت را نیست به دولت جلب میکند، فاصله ای را کوتاهتر میسازد، و مردم را به پیشتبانی از دولت باری رساندند به او، تشویق میکنند. عدم آزادی، اگر هزار عیب داشته باشد، بزرگترین میمیشند، عدم اعتماد و نایاوری مردم نیست به گفتار و کهاد دولتیان است. داستان جویان دروغوگو را که لا بد شنیده ایم. «گامو» میگوید: «وقتی ادعا می کنند که میخواهند حقایق را فاش کنند، درست همان موقعي است که باید برحدر بود، چون میخواهند جنازه را بزک

اين گفته در باره جوامعی صدق میکند که دولتمردانش، بیشتر اوقات، کارشناس بزرگ‌گردن رشتها و زیستها بوده است، یعنی نظاره دروغین به خدمت و ترس از صراحت. بگذاريدي مثالی از کشور خودمان بزنیم: اگر اینهمه خانهای خیالی که فقط بروزگار گذاشت روزنامه‌ها ساخته شد، براستی ساخته میشد، حالا ممکن مردم ایران صاحبخانه بودند. اما این خانهای هرگز ساخته نشد، یا به تعدادی که می‌گفتند و در زمانی که می‌گفتند، ساخته نشد. مردم دهها مورد دیگر را زیر به یاد دارند، و عقل سلیمان حکم میکند که آدمی وقتی از گویی چند بار دروغ شنید، دیگر به سخنخان او اختیار نداشته باشد، و در صحیطه این اعتمادی، هم کار دولت را درست و هم کار ملت. در این میان، دولت پیشتر غریب می‌بیند تا ملت، چرا که دولت، گاهی مجبور است ملت فداکاریهای را طلب کند، مثلاً مالیاتیان پیشتر پگیرد، یا بخواهد آب و برق کشور مصرف کنند، یا حتی بخواهد که به روز میعادان، فنگ برداشت گیرند و به مقابله و مبارزه با دشمن بپردازند. چنین تنشاهاست هنگامی از سوی ملت پذیرفته می‌شود که ملت، دولت را خود بداند و خدمتگار خود.

محوطه‌ای است که بوسیله پلهای کوتاه مارپیچ شکل، مقداری از سطح باخ پایانی می‌رسد، آن پایین محوطه کوچک و آرام‌است که وسط آن یک حوض گرد کوچولو قرار دارد. این محوطه را مخصوصاً برای آدمهای ساخته‌شده که می‌دارند مدتی در خود خلوت باشند و با درون خود، با خدای خود خلوت گشته باشند، یعنی هم‌سرودهای نیست، و سر کنند. در اینجا هم‌سرودهایی نیست، و سر را که بلند می‌کنی، از کوه و درخت و سر آپارتمان خبری نیست و میتوانی فقط آسمان را بینی، این مدل را، که حالتی روحانی به آدم میدهد، در «خوشیشن خوشی» نام گذاشته‌اند. دخترها در حالیکه همه شکوه و آرامش این محوطه کوچک شده بودند، در آنجا عکسی به پادگار گرفتند و بعد از ساعتها گردش و تفریج به شهر برگشتند.

اردوی پانزده روزه دختران فیتنالیست امسال برنامه بسیار متنوعی داشت. گزارش روزهای ارد و را در شماره آینده خواهد بود. از این‌همه خدمت‌های است: اینچنان‌که بگذشت گل بود، و در هر قسمت بگذشت گل زنگ پیکان دیده میشد، این حال در تمام باخ پیک دانه گل هم پیدا نمی‌شد، و بعضی از گلهای را اصلاً ریشه در دهان!

دیده‌ای از دخترها، که باخ را در آن روزها بودند، با تأسیف از آنهمه زیبایی- که لایه‌زشنی بدل شده است- برای دیگران بیف میکردند، و سعیمانه از خانواده‌های این سلطنت ناهارشان را تویی باخ پیهن کرده‌اند، میخواستند که باخ را کتف نکنند و به همراه کوچکشان اجازه ندهند که سنگ به گذاشته‌اند. بازند و ساقه‌های نازک گلهای را بگذشتند.

دخترهای از مردی که روی شاخه نازک اینچنان نشسته بود، پرسیدند: «آقا شما هرا در خرت نشستاید؟» و آن مرد خیلی بحث نکرد: «دارم توت معمورم» بچشمها زنات تمام باخ را گردشید و به زیبایی‌ترین دل هارک رسیدند. ساختن این محل در خانه-

برهه دختر ایرانی،... پارک «جمشیدیه» که به امر علیا حضرت شهابون، در زمین وسیعی بنا شده است، یکی از زیباترین و خوش آب و هواترین نقاط دیدنی و تفریحی تهران است. تمام زمین باع از سنگهای مستطیلی شکل و یک اندازه مفروش شده است، و مسؤول پارک برای دختران فینالیست توضیح داد که برای کار گذاشتن هر یک از این مستطیل‌های سنگی، نصف روز وقت صرف شده است. پس از مجامعتها، آبنامها همه سنگی است و پوسیله های پلهمای پارک تا دل کوه کشیده شده است و از چشمگاه که بسایر کوههای جو شد، آب تاقست یا تین پارک با صدای خیال انگیزی یا تین می‌آید.

«باغ سنگی» در اردبیلهشت ماه، توسط
علیحضرت افتتاح شد و به اسر شهبانو قرار
شد که ورود خانوادهای برای پیکنیک در این
باغ آزاد باشد. متأسفانه این خانوادهای که در
عرض هفته، از صبح تا شبستان را در باغ
می‌گذرانند، اصلاً رعایت نظافت را نمی‌کنند
و بازیگران، گلها را می‌برند و زمین را می‌دانند.

پیراهن یادگاری

جام جهانی فوتبال

هدیه

آدامس خروس نشان



بمناسبة أولين حضور ايران در جام جهانی فوتبال بتمام مصرف کنندگان آدامس خروس نشان
در مقابل ۳۰۰ کاغذ بسته بندی آدامس های ۴ عددی - ۶ عددی و استیک خروس نشان يك عدد پيراهن یادگاري هديه ميشود.

کاغذ های بسته بندی را بنشانی تهران - صندوق بستی ۱۰۰۳ بفرستید.

تحت نظر متخصص

برای ریشه کن

کردن موهای زائد

با دستگاه

الکترونیک بدون

سووزن و درد مو

را براحتی فرجد

ثانیه بیرون

می اورد

با تعیین وقت قبلی ۸۹۴۶۲۸

میس سان رایز

رضائیه بوتیک افشار

سیگار کشیدن زن حامله.... بقیه از صفحه ۴۱

دریافت کننده آن است. برای روشن تر

کردن این مسئله مثالی ذکر میکنیم. اگر

در یک اطاق چهار متر در پنج متر و در

حضور یک طفل دو ساله یک سیگار

بکشید یک پنجم دود این سیگار وارد

ریهای او میشود ولی از آنجا که این طفل

یک پنجم شما وزن دارد به این نتیجه

عجیب میرسم که او هم به تناسب وزن

خود درست به اندازه شما انگار که یک

سیگار کشیده است.

مخاط دستگاه تنفسی بطور طبیعی

بوشیده از الایاف بسیار بازکی است که

بیست بار در ثانیه به نوسان در میآید.

همین نوسان باعث میگردد مقدار زیادی

از ذرات مضر (مثل گرد و خاک) و عوامل

ذره بینی بماری را که بطرف ریه رانده

شده خارج گردد و جذب خون نشود.

سیگار کشیدن زن حامله.... بقیه از صفحه ۴۱

حال که به اهمیت شدید نقش این الایاف

وقایع شدید بد نیست بدانند که دود

سیگار این الایاف را دچار بسیاری

رخوت شدید میکند بطوطریکه دیگر به

نوسان در نمایند و در نتیجه مدخل

ریهای شما را بروآ لود گیهای هوا باز

میگذارند و هر چه خاک و غبار و دود و

لودگی است یکسره وارد ریه شما شده و

جذب خونتان میشود. مسومومیت

تدریجی خون نیز باعث کم شدن عمر

آدمی و تقایل نیروی دفاعی بدن در برابر

میکروها و امراض میگردد

از پنج تا هم نوامبر ۱۹۵۲ بر اثر

همین نوسان باعث میگردد مقدار زیادی

از ذرات مضر (مثل گرد و خاک) و عوامل

ذره بینی بماری را که بطرف ریه رانده

دقیق ۴۰۰ نفر در عرض سه روز قربانی

تا امروز ثابت شده که یک شخص

سیگاری ممکن است دچار ناراحتی های

تنفسی، قلبی، سرطان، اختلالات

رودهای و عوارض دیگر گردد: زن

حاملهای که معتقد به سیگار است سلامت

خودو فرزندش را در معرض خطرهای

متعدد قرار میگیرد. تحقیقات

«یونسکو» ثابت میگند که زن یا مرد ۵۰

سالهای که روزی ۲ سیگار دود میگنند

احتلال مردمشان در ده سال اینده دو

برابر زن و مردهای ۵۰ ساله غیر سیگاری

است.

نمیخواهیم شما را وحشت زده گنیم

ولی اگر به جان و سلامت خودتان رحم

نمیگنید حداقل بخطاطر داشته باشید که با

این اعتیاد مضر بسته بزیستی خود را

مسوم میگنید اگر کوک خرد سال شما

زود بزود دچار ورم حلق و بینی میشود و

بر اثر آنژین و یا سرفه وورم سختاً بینی

تب میکند (و شما خیال میکنید در برابر

سرما خود را میگردی مساست دارد) اگر کم

خواب است و اگر بسته بزیستی اشتهاش کاهش

میباید (ولی اگر چند روزی خانه مادر

بزرگش باشد بهتر غذا میغیرد) شاید

زنک حفظ بهدا در آنده باند و شما

بیش از اندازه سیگار میگشید و در فضای

خانه و اتاقها دود و دم برپا میکنید.

حداقل این دو نکته را بخطاطر بسیارید:

- هرگز در اتاق درسته سیگار نکشید

بخصوص اگر کوکی در این اتاق حضور

دارد. چه بهتر اینکه فقط در اتاق

خودتان سیگار نکشید و بنجره این اتاق

را هم حتی امکان باز نگذارید. در اتاق

اطفال شیرخوار حتی یک سیگار هم نباید

نکشید.

- این واقعیت را هم بخطاطر داشته

باشید. نیمه آخر سیگار دو برابر بیشتر از

نیمه اول آن اکسید دو کربن و نیکوتین و

قیر از خود منقاد میگرد و بهمین جهت

بهتر است حداقل کمی دست و دلباز

باشید و بیشتر از چند پک به هر سیگار

زنی بند و آنرا خاموش کنید.

- اگر در شهرهای صنعتی (و یا

شهرهای آزاده هوا مثل تهران) زندگی

میگردید سیگار کشیدن شما و

الوده ترشدن هوای خانه و آپارتمان شما

طفل شما را سریع تر از اطفال مقیم

شهرهای کوچک صدمه میزند زیرا

ساکنین شهرهای که گرفتار الودگی هوا

هستند پیچ برابر بیش از سکنه مردم

لطفاً ورق بزند



ساخت آلمان

امپیا

با قدرت ۱۰۰۰ وات که زودتر گرم میشود

درسه مدل ورنگهای مختلف



امپیا نامی مطمئن و شناخته شده در صنعت لوازم برقی خانگی

امپیا

REIN ELECTRIC LTD. IMPORT AND EXPORT TRADE CO.
TEHRAN - IRAN



میکسر برقی



اجاق برقی



کباب پز برقی



کتری برقی

بارها بپوشید

بادریا بشوئید، همیشه نومیپوشید



همیشه نومیپوشید، با پودر رختشویی دريا

تمیزی بیشتر و اطمینان



Elnett Satin

L'ORÉAL PARIS

شفافیت - لطافت و زیبائی

در موها^۱ بیافت میشوند که بالنت آرایش شده‌اند.

بالنت موها را بطور طبیعی آرایش کنید چون چسبندگی

النت با یک بار برس کشیدن از موها محو میشود

اما آرایش چشمگیر موها در سراسر هفته مرتب و طبیعی باقی میماند

النت

با میکرودبیپورز و عطر مو از جالبترین ابتکارات اورال پاریس



کرم بب کا پوست راخیلی روشن و شفاف میکند دارو خانه های کشور

پیش یک عده مردم دیگر با احساساتی متفاوت و برداشتی دیگر از زندگی آن شبیه را لمس کرده باشدند، این خیلی هیجان اور است.

آن پس که آنهمه شور و شوق را دید گفت:

- مقداری اشیاء قدیمی هم در آثار داریم اگر دوروز دیگر سری به اینجا بزنید می توانید آنها را هم بینند.

با تکش خداحافظی کردیم و بیرون آمدیم، من دیدانستم که «زهرا» علاقه

زیادی به این نوع مسایل ندارد روز همین

خانم کاری شدیم که چشم کوش و بتین

به یک سرقابیان قدیمی و سیمار جالب

افتاد از فروشنده درباره آن ستوال کرد.

ممیخته است بستقبال آمد، دستم را فشرد

و اشیاء قدیمی را که بسیار هم جالب

بودند در اختیار گذاشت و درباره هر کدام توضیح مفصلی داد. اطلاعاتش

بسیار زیاد بود.

آن روز بجز اطلاعات درباره اشیاء

قدیمی مطالعه زیادی هم درباره خودش

دانستم، دانستم که اسمش «محسن» است و لیسانس باستانشناسی است و در

اداره فقط آثار استواری کار میکند و

گاهی به این فروشگاه که متعلق به

دوستش می آید و به او کمک میکند،

اصحیت های ساده بسیار بود و باهم سرف میزدیم

وقت خداحافظی «محسن» گفت:

- اگر دلتان خواست باز هم به اینجا

بیاییم. من معمولا هر روز نمی آیم ولی اگر

بدانم شما می آشید، هر روز مسایله و

منتظرتان میمانم.

کفم:

- نمی دانم کسی مسایله ولی حتما

می آیم، تازه کسی را پیدا کرده ام که

افکارش با من خیلی جسور است مطمئن باشید به همین سادگی شما را زدست

نمی دهم.

- می ترسم تعارف کنند، برای

محکم کاری شماره تلفنتان را بنم بدید،

یا شماره را نیا پادداشت کنید.

شماره تلفن را نوشته و خداحافظی

کردم و رفتم....

سروز بعد درباره بسیار اغش رفت،

دیدارها تکرار شد و از محیط کوچک

فروشگاه بیرون آمد و در مدت کمی

دوستی عقیقی بین ما بوجود آمد. اورا به

خانه خاله جان برد و باهم آشنا شدند، او

هم من را به مادرش معرفی کرد.

«محسن» پدر داشت که درست داشت

در کودکی از داده بود و بحد

بر پشت مادرش را که «زهرا زهرا» نامیده

میشد و برای بزرگ کردن او حمایت

زیادی کشیده بود دوست داشت

«زهرا زهرا» زنی بسیار فهمیده و

دوست داشتی سود.

تسوی حرکات و رفتارش حالتی بود که آدم را وادار به

احترام گذاشت می کرد و من مدام درباره

شخصیت آن زن برای مامان و خاله جان

تعزیز میکردم و آنها هر روز بیشتر

مشتاق دیدندش میشدند دوستی من و

«محسن» به علاقه و عشقی شدید و دو

جانبه مبدل گشت. «محسن» وقتی

فهمید که تا ده واژه دزدگیر اصفهان

بقيه در صفحه ۱۳۴

بعن نشان میداد و من هیجان زده از آنهمه زیباتی دیدم در حال عکسبرداری بودم. این جور دیدنیها که تمام شد

بسیار مغایر مهارتی رفتیم که اشیاء قدیمی داشتند. من عاشق این نوع اشیاء هستم و

مقداری از آنها را هم در اتاق جمع

کردام. آن روز پشت ویترین فروشگاه

کوچکی چند تا قاب عکس خاتم کاری نظرخان را علی کرده داخل شدم و از

فروشندۀ خواهش کردیم قاب عکس ها را

برایمن بیاورد و مشغول صحبت درباره

خانم کاری شدیم که چشم کوش و بتین

به یک سرقابیان قدیمی و سیمار جالب

افتاد از فروشندۀ درباره آن ستوال کرد.

او که جوان خوش سروزبانی بود پاسخ

را داد و وقتی حرفاهاش تمام شد، نگاهی

خیلی بزرگ داشت که شما به اشیاء قدیمی

میانداخت. مادرم پیشنهاد کرد قبل از

بکنم چند ماه مه مسافرت بررسیم.

خستگی من را مجبور می کند و بیرون و قسم

من تا حالا خیال میکردم همه

خانها طفردار تازگی و تنوع هستند.

- این قانون کلی که نیست، بستگی به

طریق سلیقه ادم دارد. شاید هم این

مسائل عاطفی باشد.

مثلاً اینکه حرفاها من برایش جالب

بود چون فرستاد برایمن چای اوردند و

تعارف کرد که روحی چهارپایهای توی

معاوه بشنیم، نشستیم و او گفت:

- من باستان شناسی خواندهام، برایم

خیلی لذتبخش است که یکنفر دیگر هم

زیراین انسان هست که درست مثل من

فکر میکند.

من با شو شو گفتم:

- میدانید این خیلی جالب است که

آدم شیشه را لمس کند که شاید قرنها

عادی می گذشت. توی دانشکده و محل را جلب می کردند، اما نه آنقدر شدید که بخودم دلم میخواست. من دختری بدبانی عشقی می گشتم که در زمان دیربستان توی کتابهای رمان می خواندم.

با یکی دو بزرگ به مرحله دوستی و گردش دو نفره رسیدم اما کدام از آنها زدوجا نمی توانید اینها را هم بینند.

دیربستان توی گذشته باشدند.

دو سال پیش که لیسانس گرفتم احسان خستگی شدیدی امدادی

شانزده سال پشت سر هم و بیرون و قسم

درس خواندن داشتم این روزی بعد هم

اینکه برای استعدادات اینها میگردیم.

بکنم چند ماه مه مسافرت بررسیم.

خواهد بزرگ شد از مرگ پدر کنم.

مادرم به دلیل اقامت یکی از خاله های در

اصفهان، این شهر را سرگردید و من

بدون هیچگونه چون و چرانی قبول

کردم.

اولین بار بود که اینها را می دیدم از زمانی که به تهران آمدم در دبیرستان دویاره همان در بیرون بودم و همه ما می خواستیم درس خواندن بودیم و همه ما می خواستیم در

درسخان را تعلم کنیم و به تعلیم و تدریس

به مخارج زندگی کشک کنیم. اما دو

خواه بزرگ شد بعد از گرفتن دیپلم ازدواج

کردم و هر یک صاحب خانه و زندگی

مستقل شدم. من خیال ازدواج نداشتم

و بهینم خاطر بعده از گرفتن دیپلم در

کنکور شرکت کردم و همان سال اول

موفق شدم که به دانشگاه بررسیم. البته

صیحه ها در یک مؤسسه خصوصی کار

میکردند و شیخها بدرس و دانشکده ام

می رسیدم. برادرها کوچک کنیم هم حلا

دیگر بزرگ بودم که آنها هم کنکور دادند. من سال دوم

دانشکده بودم که آنها هم کنکور دادند،

یکی از آنها قبول شد و کوچکترین

برادرم برای ادامه تحصیل به انگلیس رفت.

زندگی من مثل یک دختر دانشجوی

عزیز جان!

بقيه از صفحه ۴

شدن از قصیه بشدت عصبانی میشود و او را وادار میکند که از همسرش که باردار بوده جدا شود. خان داشت بعد از

مدتی مقاومت و کشمکش با پدر بزرگ

بالاخره ناجار میشود زن جوانش را طلاق

بدده و از آن بعد دیگر هرگز حرفی از ازدواج نمی تزدید.

مادرم میگفت اما کاری از دست

چیز را فراموش کردیم....

روزهای زندگی را با فداکاریهای مادر

و محبت بدریغ خان داشتیم. من خیال ازدواج نداشتیم

و گذشتیم که مادرم کنکور در

درسخان را براحتی شسته و شانه کنید، بخوابید و به

رخواهی بزرگ شد از مرگ پدر کنم.

دیگر بزرگ شد از گرفتن دیپلم ازدواج

کنکور داشتم. من خیال ازدواج نداشتیم

و بهینم خاطر بعده از گرفتن دیپلم در

کنکور شرکت کردم و همان سال اول

موفق شدم که به دانشگاه بررسیم.

میگردند و شیخها بدرس و دانشکده ام

می رسیدم. برادرها کوچک کنیم هم حلا

دیگر بزرگ بودم که آنها هم کنکور دادند.

من سال دوم دانشکده بودم که آنها هم کنکور دادند،

یکی از آنها قبول شد و کوچکترین

برادرم برای ادامه تحصیل به انگلیس رفت.

زندگی من مثل یک دختر دانشجوی

زیما، طبیعی، دائمی برای خانم و آقا

کروهه متخصصین چلیپا با استفاده از آخرین تحقیقات و مطالعات انتیتیو هاروارد لندن مدترنیون و

اسایی ترین نوع سیستم ترمیم هو را ارائه میدهد.

چلیپا این امکان را برایان تران از اینکه دیده است که زانه کنید، بخوابید و به

رانندگی در اتونوبیل سبق، شنا، تنفس و دیگر

ورزشی های مورد علاقه تان بپردازید.

چلیپا برای صرفه جویی در وقت مراجعت خود کلیه کارهای مربوط به ترمیم مورادریک جلسه انجام میدهد

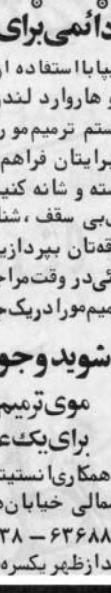
سالهای جوان شوید و جوان بمانیزد

موی ترمیم شده شماره برای یک عمر بینه میکند

استیتیوت ترمیم موبا همکاری استیتیو هاروارد لندن

تهران - امیرآباد شمالي خیابان هفدهم پلاک ۱۵

تلفن: ۶۳۵۰۳۸ - ۶۳۶۸۸۵ ساعت کار ۹ صبح تا ۶ بعدازظهر بیکسره با تعیین وقت قابلی .



مبل کازانوا

برای آنها یکه سخت
می پسندند
وجویای ظرافت هستند.

مبل
بلژیکی



سرویس خواب ایتالیائی

بزرگترین و مجهرزترین
مرکز تجاری جهانی مبل
جدیداً افتتاح شد.

بلوار پهلوی - میرداماد -
میدان محسنی تلفن ۰۹۴-۲۲۸۰۹۵



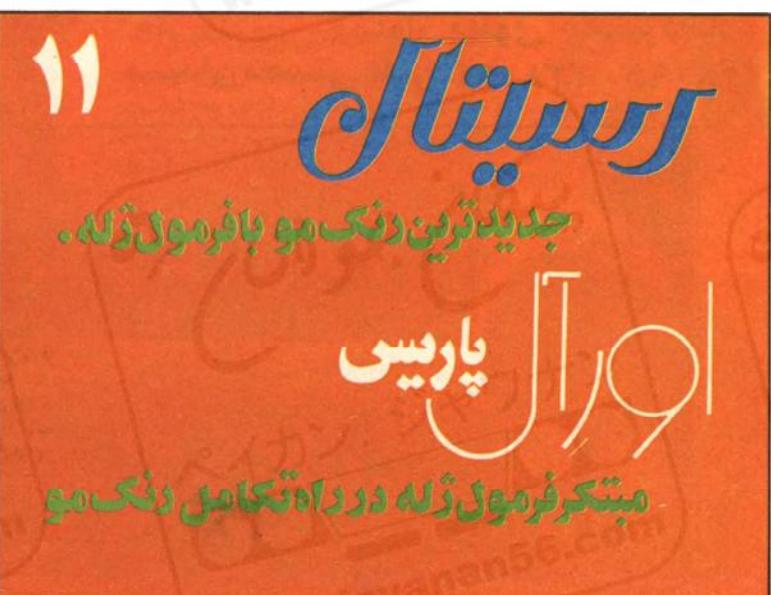
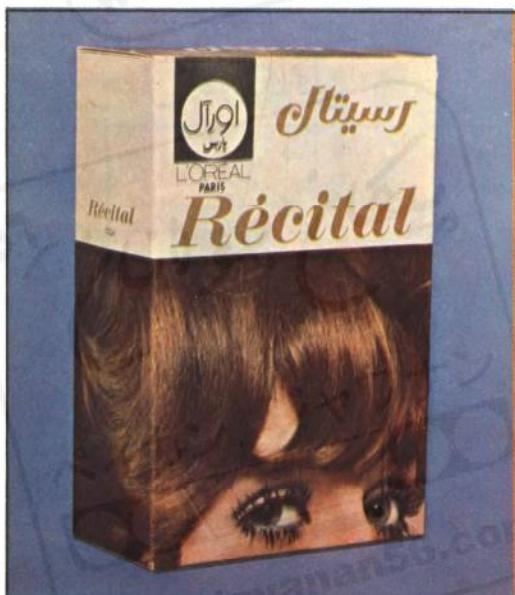
سرویس خواب امریکائی

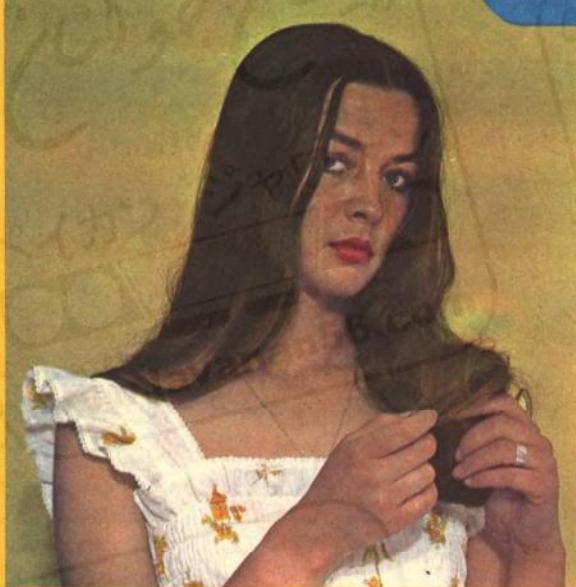


کمد ایتالیائی

مبل آمریکائی







امروز فرضی پیش آمد تا باخانم آنابل دوفو، پیانیست مشهور فرانسوی گفت و گوئی در منزل ایشان داشته باشیم.

وقی و اردمنزل شدم او خود را برای اجرای اجرای رسیتال استشب آماده می کرده.

آنابل در جواب این سوال که معرفوت خود را می بینیم چه هستید پاسخ داد:

«من با اجرای دوستان شهورت رسیدم»

برسیدم: سعکن است در راه این دوستیان صعبت کنید؟

آنابل با خوشوی پاسخ داد:

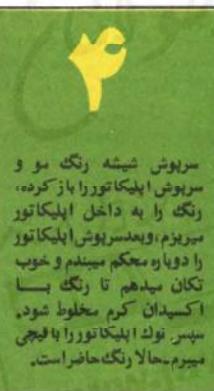
«هنرمند هنگامی باقی محبوبیت میرسید که در قلب سردم نفوذ کرده باشد، ویرای حفظ این محبوبیت لازم است که هر روز با شخصیتی جدید در برای مردم ظاهر شود، و دیگران را از ظاهر پکوانخت و کسل کننده خود خسته نکند، من با اجرای رسیتال های جالب وی دیگر به محبوبیت رسیدم، ولی پس از سدتی متوجه شدم که هر واسطه داشتی من کافی نیست و شخصیت من برای دوستان ارامن پکوانخت و خسته کننده شده است.

برای ایجاد تغییر در ظاهر خود و احراز شخصیتی مدد به تغییر چهره و زیبائی خود متولی شدم، ولی نی بدم که این نظرسنجات کافی نیست و برای تکمیل آن اختیار به موضع کردن رنگ موهای خود دارم. همانطور که می بینید رنگ موهای من گویای این واقعیت است، بهمین جهت پس از مطالعه فراوان از آلبوم رنگ موی رسیتال کمک گرفتم، حالا دیگر مشکل من حل شده است، و هر روز قبول از اجرای رسیتال پیانو درست سی و سه دقیقه موها به را پیکی از ده رنگ لوتوس-ماهکوی-ورنر-بلینی-آماند-ویرجینی-مانلی-تاہنی-بریدی و یا نابوی از آلبوم رنگهای رسیتال دریافت کردم.

پاتتعجب سوال کردم: «چطور سوی تواند در عرض سی و سه دقیقه موهای خود را رنگ کنید؟» جواب داد: برای اجرای رسیتال پیانو امشب، من در نظر دارم موها بهم را برگشته داراوم، بنابراین همه اکنون موهایم را با رسیتال رنگ سی کنم تا شما هم طرز کار سریع و آسان رنگهای رسیتال را بینید.



پلا فاصله موهایم را مربوط بهم کنم
و با موله آنچه اتفاقی را بیکرم، تمام
این مراحل تابحال سه دقیقه طول
کشید. همانطور که می بینید
ساعت پنج و نیم است، موهای من
آماده رنگشدن می باشد.



رسیوشن شیشه رنگ مو و
رسیوشن اپلیکاتور باز کرده.
رنگ را به داخل اپلیکاتور
میریزم و بعد رسیوشن اپلیکاتور
را دوباره محکم می سیم و خوب
تکان میدهم تا رنگ بسا
اکسیدان کرم مخلوط شود،
سپس توک اپلیکاتور را با فجهی
میریزم حلا رنگ حاضر است.



- ی شنک شما هم که
مثل من ناظر بر اجرای
مراحل مختلف رنگ
کردن موهای آنابل
بودید یعنی صبوره متنظرید
تا نتیجه کار را از فردیک
بینید به اتفاق، آنابل را
در روی صحنه هنگام
تواختن پیانو مشاهده
می کنیم این با وهم آنابل
مورد توجه شدید حضار
قوار گرفت او معتقد است
که نمی از توجه پیش از
حد حشا زیبایی هتر اوست و
نمی دیگر آنرا سدیون
شخصیت جدید خود
میداند که قوی و قوی رنگ
موی رسیتال کسب کرده
است.



موهایم را با حوله خشک کسی کنم، چون
موهایم هنوز مربوط است، تبروئر بینظر
میرسید و من نیتوانم اثر کافی رنگ را
تشخیص دهم، رنگ مورد علاقه من پس از
خشک شدن موهایم ظاهر خواهد شد.

رویال تهران هیلتون

همه شب زیر آسمان آبی و ستارگان در خشان

در رستوران کاسکد محوطه استخر هتل هیلتون با غذاهای متنوع و بوفه شام دلخواه را میل فرمائید و با نوای دلنشیں خواننده معروف «مارتیک» و گروه ارکستر آن رقص و پایکوبی نموده و شب خوشی را بگذرانید. لطفاً جهت رزرو میز با شماره تلفن ۰۹۰۱۱-۲۹۰۰۱۵ تا ۵ بعداز ظهر

۵ بعد از ظهر - ۱۲ شب داخلی ۶۴۵ ۶۴۵ اتماس بگیرید

عزیز جان!

بقیه از صفحه ۱۳۰

را ترک میکنیم خیلی ساده گفت که دوست دارد و از من خواست که برای همیشه با او بمانم. منهدم دوستش داشتم و گمان میکردم او همان مردی است که ارزش دوستداشتن و تقسیم زندگی را



عروسان خود را بدست گریمورها بسپارید
پیوند مژه برای مدت یک ماه پاک کردن
صورت زیر نظر متخصص، کوب و براشینگ
اپیلاسیون، مانیکور، پدیکور ۸۴۱۸۹۰-۸۴۵۶۷۱

طرح و نظرات - اجراء

پلانش

گروه مهندسین طراح و مشاور
(معماری داخلی) تلفن: ۰۸۵۸۵۰۰-۰۸۵۵۵۴۶

مزون میس ماری

مبتكر طرحهای زیبا و نو

شاهرضا اول کاخ شمالی کوچه احمدی پلاک ۳ تلفن ۰۶۹۳۱۹

تزئین و گل آرائی اطاق عروس

سفره عقد و ماشین عروس

به سبک کاملاً جدید و جالب تلفن ۰۲۲۷۸۱۶

دانی را هم دعوت میکنند اما به او نمی‌گویند که من و شوهر و مادر شوهرم هم هستیم او وقتی مارا بینند حتی هزاره دیگر جز آشی و برقرار کردن روایط سابق نخواهد داشت. قبول کردم و به «محسن» و «عزیز جان» هم گفتم و شب ممود به خانه خواهیم رفتم. دانی هنوز نیامده بود و قلب من تنه عجیبی داشت کلاهه خودم و لکار انتظار حادثه ای را می‌کشیدم بالاخره صدای زنگ در لینداشد... من صدای دانی را می‌شنیدم که با خواهیم و شوهرش احوال پرسی میکرد و بعد از اطاق آسد و چشم بشمن و «محسن» اتفاق شد. شدت عصبانی شده بود رگهای گردش کلفت شده بودند. دندانهای را از خشم بهم فشرد و خواست ببرگرد و ببرو. خواهیم و شوهرش جلو بودند اما دانی ناگهان ایستاد و چشم به «عزیز جان» که با جات تحقیر شدهای داشت چادرش را روی صورتش می‌کشید دوخت. «عزیز جان» هم متوجه او شد. هردو با حالت عجیبی بهم خیره شده بودند. «عزیز جان» ریخت بزیده و با هر دوست محکم کناره میل میگشیده بود. خان دانی با صدمهای لوزان و زنگ و روی بزیده چند قدم جلو رفت و صدایش انگار از ته چاهی عميق بیرون می‌آمد.

- عزیز جان، عزیز جان!
«عزیز جان میل را رها کرد. سورتش را با دستها پوشاند و صدای هق هق گریاش توی اطاق پیچید. همه حیرت زده جلو دویتدند خان دانی روی زمین نشست پاهای «عزیز جان» را توی بغلش گرفت و سر را روی زانوی او گذاشت حالاً هر دو کربه کردند، «محسن» هم گریه میکرد، منهن گریه میکردم، مامان، همه، همه داشتند اشک می‌ریختند.

دانی بعد از سیست و شش سال گم شده اش را پیدا کرده بود، بعد که همه کنی آرام شدند «عزیز جان» تعریف کرد که بعد از آن جانی در دنناک به اصفهان نزد عمامش میرود و شوهر عمه حاضر میشود برای فرزند او، به اسما خودش شناسنامه بگیرد «عزیز جان» حاضر نبوده باختر گرفتنه شناسنامه برای فرزندش نزد خانه اداد خان دانی بروگدد و باز هم تحقیر شود.

«عزیز جان» تعریف کرد که با چه رفع و مشقی کار کرده تا «محسن» را بزرگ کند و به داشتگاه بفرستند. بعد گلهای شروع شد. گله محسن به اسما مادرش که هر گز این دستان را برای از تعریف تکرده، گله «محسن» از پدرش که برای اویلین بار او را دیده بود. پدرش راستی حالاً «محسن» پدر داشت و خان دانی پسر داشت، عزیز جان تنها نبود، خان دانی هم مهین طور. همه از من تشکر میکردند که پایعث شدم انها مسیدیگر را پیدا کنند و نهنم از خدا تشکر میکردند. حالاً می بازم خان خوشبختهستیم. «عزیز جان» و خان دانی مدام در حال سفر و زیارت هستند. مثل دو تا پرنده عاشق هستند. ظاهراً عاشقی نمی‌گذند اما از بر قر نکاشان خیلی چیزها را می‌توان حدس زد. مگر همه چیز را باید به زبان آورده نه! تهران - شراره

سفرهای شادرا با چراغهای گازی سفری «والور» آغاز کنید.



والور نامی عطمنان در صنایع تولید
چراغهای گازی وزو مسافرتی جهان.

والور پمپی اطمینان عطمنان
عرضه در ایران از شرکت نرجس: تلفن ۶۶۴۵۲۵

valor
veritas

ماجرایهای سفری والور به کام سفر می‌توانید
عطمنان باشید که سفری خوش در بیش
خواهد داشت، زیارت‌های خود را والور دارای
بالاترین درجه استاندارد ایمنی می‌باشند.

ستاره‌ها چه می‌گویند

از شنبه ۳۱ تیر تا جمعه ۶ امردادماه
۲۵۳۷ بشما چگونه خواهد گذشت؟

به تغیرات توسمیه نیشود مجذوب ظاهر فریبده است
نشوند. برای مسائل خانوادگی خود راحمل های مناسبی
میکنند. با متولد بهمن ماه تقاضه کامل خواهید داشت.
گرفتن پیرهیزید بخصوص رژیمهای نامتعادل روی افسر
عقل و قدرتهای خودتان حساب کنید تا کارهایتان را به
مطلوب به ترتیب برسانی. از انعام کارهای که اینده نا
دارند پیرهیزید. به اختصار زیاد سفری در پیش خواهید
با برنامه ریزی صحیح عازم شوید.



هر



فروردین

تغییرات غیرمنتظره شما را از مسیری که در پیش گرفتاید کم و
پیش منحرف می‌سازد ولی برخلاف تصورتان به نفع شما تمام خواهد
شد. روابط عاطفی شما با شخص مورد علاقه‌تان بهبود می‌یابد.
مجددها در تصمیم گرفتن نیاید عجله بخروج دهنده، با متولین خرداد
تواق فکر خواهید داشت. ارزی با ارزش خود را برای کارهای کم
اهمیت هدر نهادید. انصباط و وقت روز موافق شما خواهد بود. با
همکاران روابط معمانه خواهید داشت

کاری را که شروع کرد ماید بیان برسانید بعد برای انجام
جدید طرحیزی کنید. عشقای باید حسادت را از قلب خود بردا
ازدواج گردید. با پدیده که صبر و حوصله شریک زندگی
حدی دارد. با اطرافیان خود جو و بعثت نکنید در معیظ خ
اواع کمی بحرانی است ولی با متولد فروردین ماه تسوافق
خواهید داشت. موقعیت شغلی شما چندان روش نیست، با
وضع حسابهای خود را روش نکنید.



آبان



اردیبهشت

حوالین باشید و ثابت کنید که موجود متفق و در عین
حال خوش ذوقی هستید. با شریک زندگی خود پرسخورد و
در گیری نخواهید داشت. مجددها ملاقاتهای جالبی در پیش
خواهند داشت. در بحیط خانواده مراقب عملهای خود
باشید. با متولد تیرماه تواق کامل خواهید داشت. تا میتوانید به
دامن طبیعت پناه ببرید و استراحت کنید. در زمینه شغلی با
اختلاف، نارضائی و درگیریهای مواجه می‌شوید ولی دلسوز
نشوید بزوید همه مسائل حل خواهد شد

بی جهت خرس و چون نخورید و ارزی خود را دخیره
با دوستان خود تقاضه کامل خواهید داشت. اسرار خود
کسانیکه کاملاً نمی‌شناسید نسیارید. با افراد خانواده و
فروردهن خود بگنجانید. فعالیتهای روزمره را به بهترین وجه
روزانه خود کنید. میبدید و برای مسائل اساسی راه حلها مناسب پیدا م
ولغزیجی نکنید تا دچار گرفتاریهای مالی نشوید. به
زندگانان به حمایت شما نیاز دارند.



آذر



خرداد

در کارهای خود نظم و ترتیب بیشتری برقرار سازید و پیشنهادهای
جدید را بدقت سفره سلطانه قرار دهید. در زمینه عشق و احساسات
موقعیت بزرگی نصیب شما میگردد. پسیاری از مجددها دلیل بری کسب
فراموش نشدنی در پیش خواهند داشت و ترجیعهای ملاقاتهای خود
خواهند کرد. در سفر راضی و خوش خواهید بود. با افراد
خانواده، خصوصی متولد بهمن ماه تقاضه کامل خواهید داشت. به
هوای آزاد و اکسپلور بیشتر نیاز دارید. موقعیت شغلی خود را
ستحکم کنید.

ستولپنهای شغلی خود را متعادل سازید. توقعات خود را
دهید. با انجام سرگرمیهای مورد علاقه‌تان مشغول شوید. در
خانواده بر سر انجام کاری اختلاف عقیده‌های سیزده میکنند
بالاخره همه به تواق خواهند رسید. با متولد شهریور ماه
فرآوان خواهید داشت. بعضی موقعیتها بسترهای پسیار دشوار خ
رسید ولی بالآخره به نتایج دلخواه دست خواهید پسافت و ل
کنایت خود را به تبوت خواهید رساند. به نامهای رسیده رود
دهید.



دی



تیر

به منطق خود اطمینان کنید و پدیده که بهترین راحمل ها به
خود شما الهام میگردد. پیش از همیشه مورد لطف و محبت
اطرافیان واقع می‌شوند. با شغف مورد علاقه خود تفاهem
خواهید داشت. عده زیادی از مجددها مجبور به تصمیم گیری
می‌شوند. در بحیط خانواده آرامش و صفا برقرار خواهید بود. با
متولد شهریور ماه تقاضه کامل خواهید داشت. اگر ببسیار
خود علاوه‌نده بیشتر ورزش کنید. اگر ثابت قدم باشید و
پشتکاران را از دست ندهید

از قول مسئولیتهای دشوار و طاقت فرسا پیرهیزید و
آزادی عمل خود را تضمین کنید. روزهای دلپذیری در
دارید پسر طیکه به هیچکس اجزاء دخالت در زند
خصوصیتتان ندهید. دعوهای را بهبودیرید. چرا در معیظ خ
اینهمه جو و بعثت میکنند. با متولد فروردین ماه معاشر
سازنده خواهید داشت. از یک برنامه غذائی صحیح به
کنید. برنامه کار شما دشوار است و متسافرانه زود به نه
غیر ساده، صبور باشید.



بهمن



امرداد

بعضی تغییرات اجتناب‌ناذیر است، خود را این دگرگونیها وفق
دهید. پیوندهای موجود را مستحکم تر خواهید کرد. در بحیط
خانواده محبت و علاقه خود را به اطرافیاتان ثابت کنید. در کنار
متولد همه‌ها احسان آسایش خواهید کرد. هنگام آنسه‌گی بیشتر
احتیاط کنید. کارهایتان را با انصباط و دقت بیشتری انجام دهید.
بدون عمله و عصایت نشخهای خود را بدرحله اجرا در آورید. با
افراد جدیدی آشنا می‌شوند که ممکن است نقش مهمی در زندگیان
ایقا کنند.

حرفهای بی پایه و اساس و بدگوئیها را نشنیده بگیرید. در
عشق و احساسات به طرف یکی از دورهای شاد و جالب‌نگی
زندگی می‌شوند. پیشتر به سلامت، زیبایی و تناسب اندام
رسیدگی کنید. در بحیط خانواده آرامش بیشتر برقرار م
متولد اردیبهشت ماه بشما آرامش خیال می‌بخشد. تغییر محیط
برایتان لازم است. در کار خود راضی و موفق خواهید بود. با ا
بنفس به طرف هدف خود بروید.



اسفند



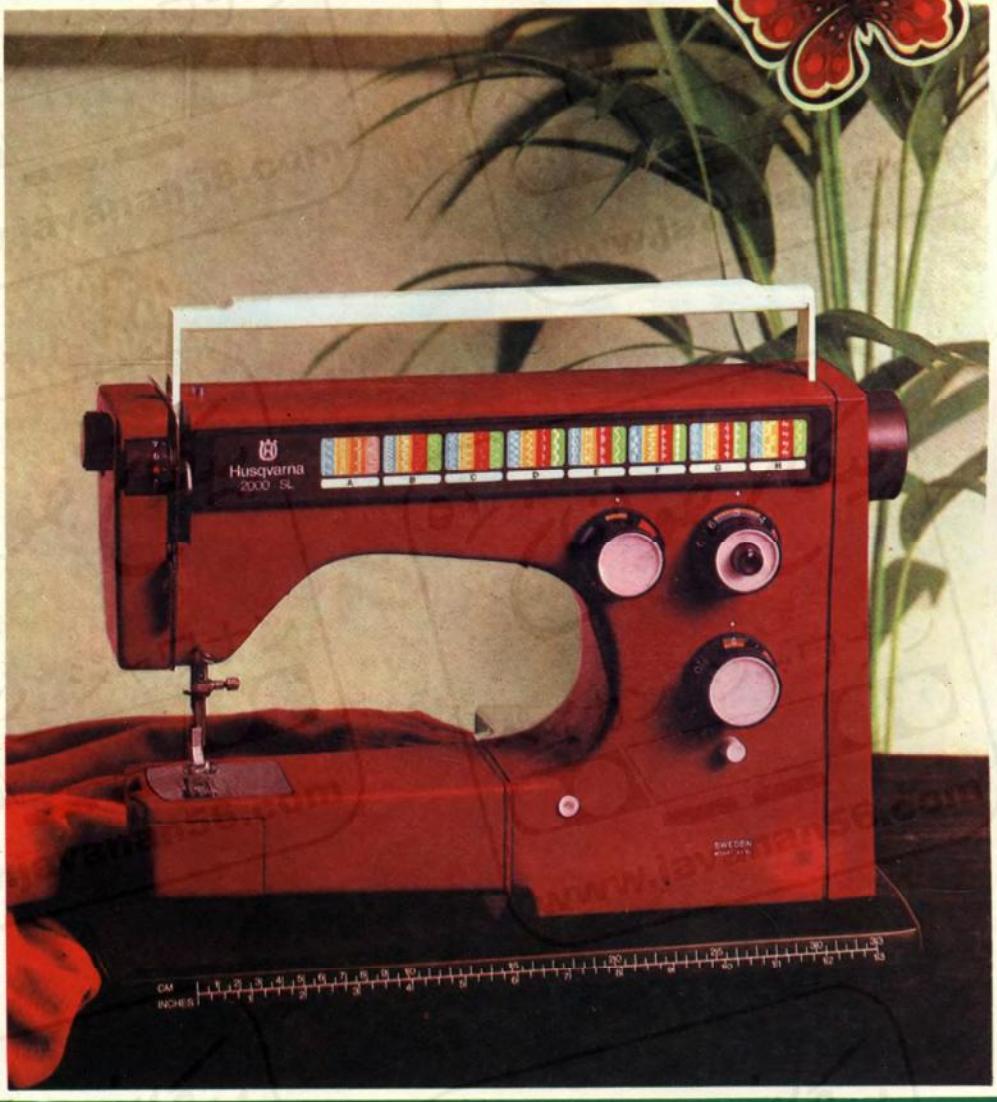
شهریور

اگر آشنای جدیدی توجه شما را با خود جلب کرده، قبیل از
اینکه کاملاً او را بشناسید در بارهای قضاوت نکنید. آرام و
خوب نزد می‌باشد تا با شریک زندگیتان دچار اختلاف نشود.
اجرای دعوت‌ها نیستید. در بحیط خانواده برای
هزایی نقش‌های همه باهم متعبد می‌شوند. متول آبان ماه شما را
هیجان‌زده می‌سازد. از خودن هر دارویی کنید. با یک برنامه‌بازی صحیح به هدف خود
می‌رسید، تغییرات دلخواه در زندگیتان ایجاد می‌شود.

هسکوارنا

2000 SL

هولباسی را با هر طرح و مدلی که میخواهید
بدوزید و هر طور آرزو دارید گل دوزی کنید.



نمایشگاه مرکزی هسکوارنا تهران - خیابان شاه - تلفن ۶۴۹۹۷۹ - ۶۶۸۸۸۵

حابندگان شهرستانها

۳۹۰	لنگرود	- فروشگاه شریعتی - خیابان رضا شاه کبیر
۱۷۵	مسجد سليمان	- فروشگاه اتو شروانی - سازار مرکزی
۲۵۴۲۲	مشهد	- فروشگاه زوکی - خیابان بهلوی
	میانه	- فروشگاه عسکری بازار مشیر
	نصف آزاد	- فروشگاه بیانی - بازار
۲۶۸۵	نشابور	- فروشگاه گلستان - خیابان فردوسی جنوبی
۹۱۲۰۰ - ۴۲۹	همدان	- فروشگاه بطحائی - خیابان بوعلی
۲۲۸۳	همدانشهر	- فروشگاه توسلی - میدان بهلوی
۶۷۷۷	یزد	- فروشگاه چشمک میدان شاهنشاهی
۲۷۴۶	جالوس	- فروشگاه لوکس خیابان شاه

ساخت سوئد

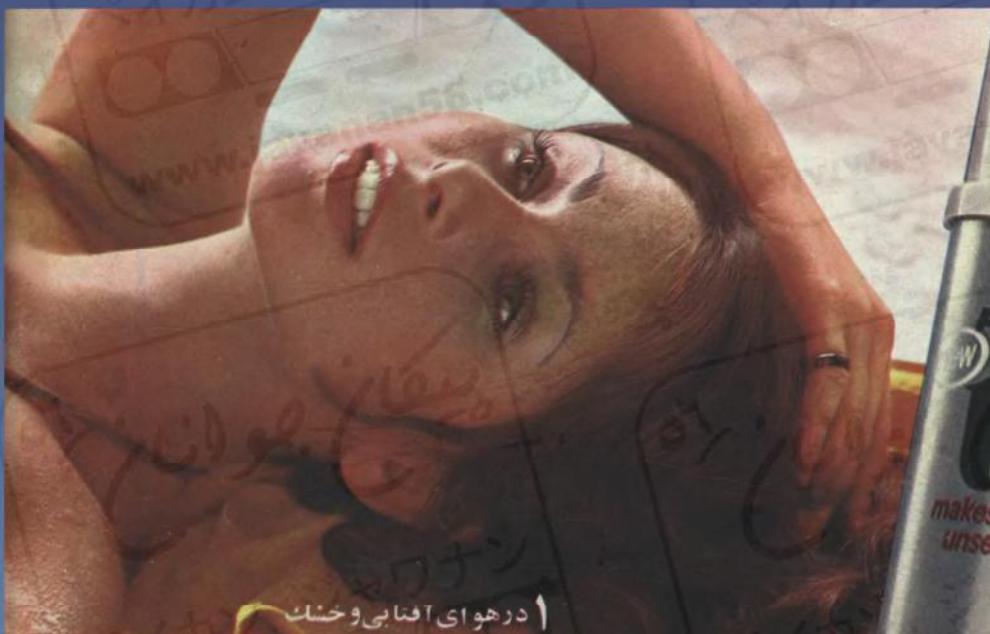


Husqvarna

۳۴۵۸۱	- فروشگاه حلیمی جهاره سنما سعدی
۵۹۲۷۵۵	- فروشگاه خیام
۳۱۸	- فروشگاه دانازاده - خیابان منوجهری
۳۱۴۹	- آموزشگاه خیاطی نوین - خیابان پیغمبر
۳۱۵۹	- فروشگاه سنجیده - سفراه آذربایجان
۴۲۰۲	- فروشگاه فیروز بخش - درب زنجیر
۲۱۱۹	- فروشگاه نقوی - خیابان کاظمی
۶	- آموزشگاه خیاطی مهران - خیابان شهریار
	فروشگاه احمدیان خیابان شاه
	- فروشگاه زیادلو - بازار شریعتی

تاافت چهارفصل «

چسبندگی ایجاد نمیکند - با برس کشیدن پاک میشود



۱ در هوای آفتابی و خشک



۲ در هوای بارانی و مرطوب



تاافت چهارفصل در هر نوع هوایی ازموی سر شما محافظت میکند.

تاافت چهارفصل بصورت ذرات بسیار ریز و نامرنی باشیده میشود و مانند تور فامرنسی آرایش گسوان شمارانایت وزیانگهیمیدارد.

Schwarzkopf

تیکدی

www.jahan56.com



Schwarzkopf
International